

سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده
باد ائین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہردرلین غسرب
کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزني، وردک، میدان و کابل براي
حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال
فعالیت مینماید ؛
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندهار. اتحادیه در همه
ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
در جوزجان : شیرغان، بندر سرپل .
در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۷۲) همه روزه موتراهای اتحادیه
هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام، باموتراهای آرام -
مسترچ .

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و تئو نیاید

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفت دوستی

وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه



آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفرتی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گلفروش

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را بدسترس
مشتریان محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ما

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروش ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۲

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عوموس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پیش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری:
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

با مردم خانواده‌ها



و آتشی های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنایی بود. فضا بود که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیل های معین وجود دارد.

از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، بار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کافندی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وعده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایرتیگروگرافی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاوون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتوسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلکان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنرودانش مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسنده گان، مترجمان و ژور- نالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده گان ما عاوی نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده گان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تراز همیشه پیش ببریم که درین راسته دگاری دوستداران و خواننده گان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده گان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاوون برای خواننده گان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده گان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال



سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده گان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده گان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تگانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده گان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه گان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده گان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر- خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از- کار سیاوون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط نایل استهزا بود و بی- برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاوون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

محضرته محمد اکبر نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معای دي
 چه د حضرت رسول کریم (ص) د
 مبارک ميلاد یادگار هر کال به د پير
 د زینت او برتین صورت لمانع
 کوي، پخوله دي به پورته د انوس
 وړ بله کومه خبره وي چه دغه
 یادگار د نړي په گوټ گوټ کس
 پواصي د برتونو په خرافاتو پيد
 مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
 گرام په ترتیبولو او د بېر نوټو
 په درولو یاد علماء به تقریرونو
 لمانع کوي، بې له دې چه
 د رسول (ص) د تعلیماتو سوه
 وړ وکړي نا اوبرانگه زونونو
 د زونونو توټم ته ورسوي او یا
 زونونو د نفسانیت په زینت پرونوکس
 را ټینګل شوي، روح ته په خپلواکه
 سره د یو پلا آزادي ساخستلو
 نصیه په برخه شي.

د هغی خوشحالی ښکاره کول
 چه په هغی کې د روح سکون
 نه وي، هغه خو هغه بی مفهومی
 او بی معنی اشعار او سله ریډي
 چه په هغسوکې د ژوندانه وینا
 او هېڅ نېسي نېانی نه لیدل
 کوي، هغه خبری او تقریرونه
 چه د زړه له تل نه راونه وینا په
 زړونو او روح کې تاټیرونه کوي
 هغه ټول بی معنی اوس اشهره
 تعلیمي نظامي او خبري دي.
 د میلاد نېسي (ص) د جشن ل
 لمانع خو تر هغه وخته پوري
 فایده لاس ته نشي راتلای ترخو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
 په مقصد معان یوه نکر و او پواصي
 د بعثت د مقصد په پوهیدو او
 خبریدو هم غه فایده لاس ته
 نشي راتلای، ترخو چه دغه خبري
 تش تبلیغ اوه منور او معانی پوري
 تړلی وي اوزونیز د تکملای ر-
 رهنا ونه گزول شي.
 حضرت رسالت (ص) به د پير و
 واضحو الفاظوکې د خپل بعثت
 مقصد د حسنه اخلاقو د تعلیم
 ورکول بیان کوي. باک قرآن رسول
 کریم د (خلق عظیم) په لقب
 سره یاد کوي او د رسول کریم (ص)
 قول یی، تاسه ایتدیه کړی دی.
 اخلاقیات د فلسفیانه خیر نسو
 مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شیوه
 ده. د رسول (ص) سنت لک دي د
 پیغمبر (ص) په علم او وحدت (ص) په
 قول او فعل وینا او کولوکې هېڅ فرق
 نه وي او دغه د انبیاء د عصمت
 معنی او مفهوم دي او مومن هم
 هغه دي چه د رسول (ص) پیروي
 کوي، معنی په اصول او کولوکې یس
 کم توټیر او بېلوالی نه ټیروي.
 چېرې چه توټیر او بېلوالی، بېله ا
 شي، هلته ایان به نفاق یا اسلام
 په گور، حق په باطل او علم په
 جهل تبدیلیږي.

عالم هغه ندی چه ټپه تقریرونه
 کوي، عالم هغه دی چه د هغه
 عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو
 معیار وگزي، مومن هغه ندی چه
 پواصي په ژبه د خپل ایمان اعلان
 اویمان کوي بلکه مومن هغه دی
 چه د هغه علم د هغه په وینوکس
 داسی گرد ش او د دوران وکسري
 چه د هغه د علم په خلاف د بدل
 هېڅ عمل د مینځ ته راتللو امکان
 موجود نه وي.
 که چېرې زونیز په زړونوکې د
 ایمان د نور کومه ریا پاتی وي، نسو
 مونیز باید د خپل نفس په مقابله
 کې خپل د ریخ غوره کړي او وگورو
 چه مونیز خپل ژوي والی ختم -
 الرسول سره ساتلی شو او که
 خرنه ۹ که چېرې مونیز کې پرته
 ریشیا سره لږ غه اخلاص او مینه
 پاتی وي نومونیز باید دې تسه
 عمیر شو چه مونیز دغه غه د پاسه
 یوزراو خلور سوو کولوکی د رسول
 کریم (ص) تعلیمات ترخه
 ند ازي مسخ کوي او د حق لسه
 لپاري خومره لري شوي یو.
 مذ هب په تشواری یی عمله نمر و

تقریرونو، مشاعرو او شعرونو
 با ندې ژوندی نشي پاتی کیدي
 سیا سی شعارونه پواصي لسه
 سیا ست سره ښه ښکاره نږي،
 مذ هب کې له علم سره ژوند پید ا
 کوي، د نفس له تزکیس شپره پرته
 ژوندانه کې نوي هیلی پید ا کوي
 حقیقی مینی او انسانیت خغه د
 انسانی صفاتو نښی ژوند مینځ
 ته راغی.
 که چېرې مونیز په صاد قانه صورت
 د رسول کریم (ص) د بعثت یاد گار
 لمانع غواړي نومونیز باید په دې
 بحان پوه کړی چه د رسول (ص) د
 بعثت خغه مقصد غه شي دې
 د هغه د یاد شوي حسنه اخلاقو
 معیار غه اوزونیز د زمانی مسایل
 غه شي دې او د هغود حل کیدو
 په لار کې هغه خرنه گټور ثابتیږي
 خرنه چه د رنځ او ناروغتیا
 علاج یی د صحیح تشخیص کید و
 خغه هېڅکله ممکن ندی، نو هغه
 شان ترخو چه مونیز د خپلو

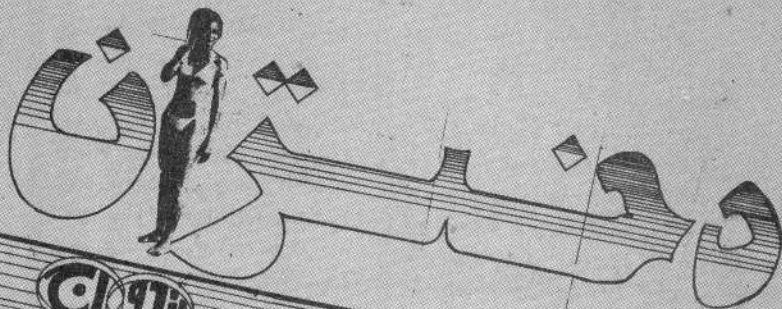
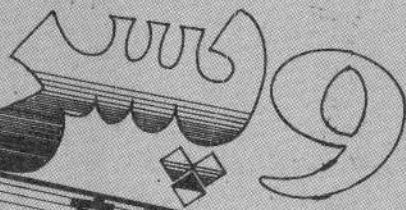
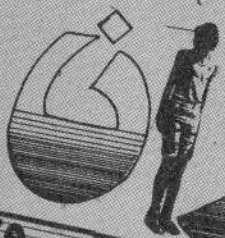
د کائناتو پر ټولو لند واوچو یو
 شان نازل شوي چه هغه انسان
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
 لمس دعوت ورکوي چه هغه د
 خدای د عدل او حکمت یې ساري
 خزانه ده همدغه شان خدای
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم
 د بحر دین سر او سامانه ساحل له
 لید ونه ونه پارسی - رښتینی علم
 د دین علم دی او نور ټول علوم
 د هغه خانگی دي او ټول علوم
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام
 کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
 وخت چه د هغه رابطه له دین
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله
 دي چه هغه ګټور نشي پاتې کېدي
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب
 څخه بیلېږي دغه وخت کې هغه
 د ځلکې د غلطولو اوس لاري کولو
 لپاره پکار لویږي همدغه شان
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم
 وژني، تباهي او بدي سامان
 برابروي کوم وخت چه سیاست له
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت
 کې څخه د عدل مساوات او
 انسانیت د وژني موجب ګرزي او
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
 له مذ هب څخه فاصله نیسي نو
 دغه وخت کې هغه د بصیرت او
 سمی لیدني په ځای انسان په
 هغو توپیرونو سر ګرد اوزي چه
 له هغو څخه بېرته د صحیح او
 سلامت راتولوا مکان هیڅ نه لیدل
 کېږي بېرته دي حساب یواځې -
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
 څخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
 ته رسېږي چه هغه د علم له ګداز
 څخه راوړي، ټوله همدې کبله
 اسلام یواځې د عقایدوله مجمو
 هی څخه مطلب ندي بلکه هغه د
 علومو سرچینه ده او د علم څخه
 مطلب نه شحرت دي اونه اقتدار
 اونه دولت اود ارایي، بلکه له علم
 څخه مطلب عمل دي، رحمنه
 لفظاً ترخوچه مراد او مطلب هغه عمل
 دي چه په رښتینی علم باندې بنا
 او شروع شوي وي، علم یون هغی
 عمل دي او عمل یو جسمانی فعل
 پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -
 ستی تعلم هم ورکه څیرې خدای
 تعالیٰ (ج) منی، نولمري بتان
 ما څکړي هغه د هغی بت وي او که
 مان وي د هغه لمري جزو لاله
 تنقیدي او د هغه برخه یسی
 تعمیری دي غیرله الله مه منی او
 بالله منی کوم وخت چه خلکو
 خدای ومانه هغوي وویل چه
 خدای عادل دي د الهی عدل
 عقیده یواځې عقیده د عقیدې
 لپاره نده بلکه د علم اثبات
 او تکمیل د تاد و پوره د دی
 لپاره چه هغه انسان د عدل او
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
 تیاروي چه هغه د کائناتو نظام
 کې پته دي او ترخوچه هغه د علم
 یقین ترمنزل پورې ونه رسېږي
 ترهغه وخته پورې الله تعالیٰ
 باندې ایمان د هغه د یقین
 منزل کې پاتې کېږي پرایمان باندې
 د یقین اویا ورکولو اهمیت د دی
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله
 هغه د بل هیڅ نظام باندې کېدي
 نشي دلته یقین په شک تېد بیل
 شو، هلته په ثبات کې ترزلل مینځ
 ته راځي، منافقینو سره له هرڅه
 تر څه دغه وټو هغوي ته شک
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
 عدل څخه د انکار څیره محانته
 غوره کړم وروسته له هغه پرابیلو
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار
 واراضی او بېرله هغه د جبر
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق بیا
 اسلام کې بحکه پورېد کار او څر -
 ا ب عمل دي چه هغه مسلمانان
 له سمی لاری کړي اوله اسلامي
 عمل نه ګر حواته نژدې کوي منا -
 فق له کار نه بحکه بد دي چه
 همدغه اسلام د دعوت اریبه نامه
 سره د مذ هب بد نامی سبب
 ګرزي، اسلامي عقاید، هېڅکله د
 جهل اوتوهم پرستی اومانوق -
 الفطرت خواته د ایمان راور لیسو
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
 اواساس دی او د حیات اوزو -
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
 شان اسلام د خدای د عقیدې د
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو
 دعوت اویله ورکوي - قرآن بحکه

تعالیٰ چه تصویریه دیو مذ اعبو
 او قومونوکی دغه شان روانی
 خود هغوي د خدای چه تصور
 د هغو د نفسانیت پیداواری او
 همدان یواځې د هغوي چه
 نفسانیت د تمکین ذریعه اوسبب
 ګریدلی شي .
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ
 چه کوم تصویر پاندي کړي هغه
 د هغوي له بعثت سره پوره
 سازګاري یعنی هغوي د حیوا -
 نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو
 خواته بیایي، زموږ به د ورکسی
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو
 تینو درجوته چه رسیدلی که
 د هغو جایزه واخستلی شي نو د
 اسلامي تعلیماتو حقیقت هغه
 شان واضح اوتنکاره کړي چه
 پخوا له هغه هېڅکله شوي نه و
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو
 سرچینه یې عقیده د توپ دی او په
 عقیده د توپ معنی په کائناتو کې د
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار
 دي، کوم وخت چه انسان د قدرت
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د
 علم بنیاد مترزلل کېږي کوم وخت
 چه د حکمت له نظام څخه انکار
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه
 د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي
 کوم وخت چه چیرې اصول نه وي
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه
 نه وي او د اواضح خبره ده چه
 هغه عمای کې چه یقیني او د -
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .
 که چیرې له ژوندانه څخه د -
 حکمت کوم اصول نه وي او عدل
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه
 یې د ناامیدي، حیوانیت،
 نفسانیت، شخړ او جګړ وبل څه
 پاتې کېږي، هغه د افراد ولسه
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه
 فلسفه جوړېدلی شي او نه کومه
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو
 باندې هرڅه حسابیدي او چور -
 یدي شي، په همدې سبب رسول
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص
 ونکړ وپرهغو پورې د هغو علاج
 هم ممکن ندي - د هغه ریښو
 علاج پورته اوزکېدې شي چي
 د خپل رنج د حال او احوال
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو
 علاج هېڅکله کېدې نشي چه د
 خپل رنج او درد څخه منکر او د
 صحت مندېدو کوي، د پاکتر
 تشخیص په حقیقت کې د سر څو
 معلومېد لږ دي، ټوله داسی حال
 کې چه جسمی ریښو علاج یې له
 تشخیص څخه امکان لري نو
 همدغه شان د روحانی امر او
 علاج یې له تشخیص اومعلومېد و
 څخه څرنگه ممکن کېدې شي ټوله
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
 کار کې رشتیا اقدام کول یو لوی
 اوضروري کار دی، ځکه زموږ
 دانسانی او اوسنی درې د ري
 او پرخانی زموږ له یې علمي
 د هغی جمود او اخلاقی ضعف -
 څخه سرچینه نیسي او ښ سبا موږ
 په هغی کې داسی راکړ شوي یو
 چه پخوا له دي هېڅکله داسی
 شوي نه و، که چیرې د رسول کریم
 (ص) له بعثت څخه مقصد د ټولو اخلاقو
 تعلم ورکول دي نو دغه مقصد
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیڅ
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر
 اوتشریح ورکولو څخه کار واخستل
 شي او که چیرې موږ داسی وکړو
 نو د عقاید او د دین په اصولو کې
 په داسی شي پاتې نشي چه موږ
 پرې پوه نشو .
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور
 باندې دي اوزموږ د دین
 خصوصیت دادي چه د اللہ چه
 تصور په هغه شان سره کووچه
 زموږ د علمي اواصلی ژوند باندې
 معین او ثابت شي اود غد حقیق
 او باطل معیار دي، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلاتم رابه پایان
برسانم ومنحیت بک داکترخوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانفان باسر بلندی وانتخار
زنده گی کم از دخترانیکه
بجوود های که شایسته بک دختر
انفان نیستند هستند بدم
میاید.

دوروی بدم می‌آید

ماید و رابع بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:

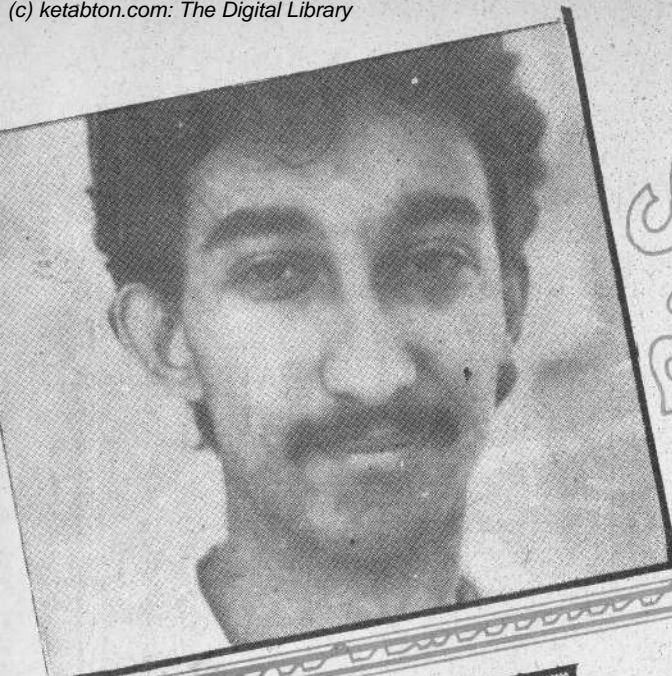


کرد به مردم باید خدمت



ازخارج میاید وخسته میاید
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان رازا بر باد بیرونند.
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزارم وسیماری
از مسافرین دوری آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال مان
بدون چک از پیش ما تهر شود
آن ها باید این قدر بد اند که
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زی کارمند گسرك
مید ان هوای کابل:
وظیفه لم رابع علاقه مندی پیش
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین
از من راضی باشند از کسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالص
می نمایند خوشم نی آید آن ها
باید بد اند که چک نمودن بکها
وظیفه ما است و مادر مقابل
مسئولیت دارم.
همیش گوشیده ام مسافریک



اول باید تحصیل

راهنما کرد

گردم
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا
به د روس میگذارند بدم مییابند
همچنان از آن ها خواهشمندم
تا برای آموختن برو ندهنه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیز
اتحاد شوروی .
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانده ه مطه خدمت ساز

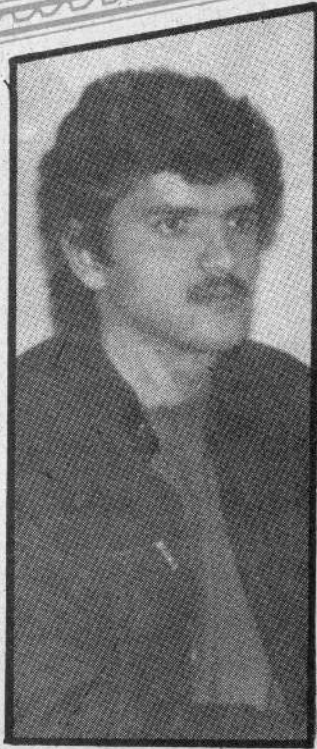


خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نییابد و حتی
از آن هاتنفرم زیوانها ظاهر
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی
محلل پوهنم
نورنالهغ :
میخواهم از ناکولته اول نمره
فارغ شم به حیت یک نورنالهست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنز الای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادرم را همیشه از
خود راضی نگه دانم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندش است
و الای فرزند خود حق بزرگ -
دارد .

میبلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه ندوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میبلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتنی
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .



وحد امید: از موهبت سیاهی فلیکلور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌باره اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوبنده» امرا در مسعود و حدید امید نوشت و در مسعود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش را برای چاپ رسانه‌ها امین آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدید امید باین آغاز بسیار قوی و بر فضا بود. بخصوص نبودن وحدید به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کوفه برای وحدید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدید امید در میانشان به خود می‌بالیدند او را در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادیویی و دیدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در پیخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی نمیکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالص شدن آرشینها از مطالب و پیوسته آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه‌ها را در نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در ششم میدهند عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادیو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بعضی هنران ستیزها معانی میدهد. عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادیو کست و لغزاه را میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه می‌برند.

دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دوي د ليد لو وړ لري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړاي شو هغوي يو يو وشميرو . ولي په د وړيين سمبال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستونزمنو اوکړ کيچنوسايلسو په حل کې اغيزمنه مرسته کوي . نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونه شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو . داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونوکي د آسمان معنی برخې پسي له ستورو دي . د اکا په دې دليل دي چې موز يوازي هغه ستوري ليدل شوې دي چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي . په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بې شميره ستوري به ووينو چې په بې وسيلس د هغوي د ليد وړ نه لرو . همدا رنگه د تلسکوب په واسطه کولاي شو ووينو چې همدغه روښانه ستو-

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چې په حتمه ، سپوږمې اولمې پوري اړه لري . دغه ډله د ککشا په نوم ياد يږي او د ککشانو شمير په نر ۷۰۰ کې لږ نه دي . په لوي تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونوکي چې په محانگي توگه د ستورو د شميرنې له پاره دي په هغوکي د ککشان شمير يو ميليون ته رسيدلي . په پام کې ولري چې هرککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري . نويه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وواړو وشميرواړو چې سل ميليونه ستوري په يو ميليون ککشانوکي ضرب کړو .

ډله ييزه پېژندنه

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان خورگرو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې د رنواوي کوي .
دغه ستروا خورگرو په ۱۴۸۳ اکسي وزيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لرغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايېسي درلوده .
رافائل په باپ د ويچ ټول اولسم دغه ستروا خورگرو په ۱۴۸۳ اکسي وزيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لرغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايېسي درلوده .
رافائل د هنر د هېمې تعميرونو سرپرستی پرغاړه درلوده او د واتيکان په دیکوونکلاکي يې ستره ونډه واخيستله . د هغه د انخوري گري انخورونه او مجسمې د نړۍ په شاهکارونو څخه شميرل کيږي .
د پرنامتوانخورونه يې دادي : سپيڅلی کورنۍ ، ننگلی باغسوا ، د بنارسوزيدل ، د اتن مدرسه او د مريمې تصوير .

میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان خورگرو - مجسمه جوړونکی دی چې آثار د ټول بشریت لپاره د وياړ او افتخار وړ دي .
د ۱۴۷۵ کال وزيږيد او په ۱۵۶۴ کال مړ شو .
میکل آنژ د انخوري ، مجسمه جوړولو او معماري په فنونوکي لږکی استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار - اوس هم د نړۍ په بيلابيلو هيوادونوکي په دې وياړ او احترام ساتل کيږي . د میکل آنژ په آثاروکي د ننگرې ښکلا شته ده چې د پيرو کلونو په تيريد سره يې ارزښت لري .
د ټولو مشهورې مجسمې يې : د حضرت داود (ع) مجسمه ، د حضرت داود (ع) مجسمه او د روم د کليماچت ، چې له يوې ټوټې موم څخه يې جوړې کړې دي .
همدا ډول د فارنزانو ، د فلورانسي کتابخانه ، د روم ټول تابلو ، مصلوب شوي مسيح ، د بشپړن پيدا يښت انخور او په گناه اعتراف د هغه د پير مشهور او ارزښتناکه آثار دي .

اروپايي سمنډ گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفرکي د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد . په دويم سفرکي يې گواد لوپ او پورتوريکو او کواکشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفرکي د مرکزي امريکا په سواحلونوکي پلي شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چې امريکا نوميږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چې نوي قاره به يې کشف کړي وي .

پرتگالي ماژيپلان

جزيروکي يې په گرمېد وراگرهيد و بيل وکړ ، خود جزير او سيد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغه ، سهل راوياريدل ، ماژيپلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږنو وايستل . پدې ډول د ماژيپلان سفر نيگري پاتې شو . ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره او ورسې ((برنشو)) او ((تيمور)) جزيره ورسيدل او بې له دې نه چې استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول .

سفر نيگري پاتې شوي

مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرمېدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ د بيلابيلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پېژندنې پورې معلوماتو د راټولولو سره لاره کې تير کړ . مارکو پولو د ختيځ هيواد ونو د مطالعې په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يو شمير ليکي هم وکړي .

زمین و آسمان همان یاران -
قدم اند ، همان گواهان ازلی
که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
سوگی ندارند ، و خورشید همان
دخت باکره مزین فلک ، از هیچ
ستاره بی نشانی گنگشتگان را
نخواهم یافت .

مرگ در چه بیست برای گذ -
شبنم آد میزاده به سوی آبدیت
زیرا :

هر چه بینی سوی اصل خود رود
جز سوی کل خود راجع نشود
واد مهازند کنی را ، ایسن
سفر در امتداد تقویم رباب گامهای
براز خواهش و نیاز به آنسو من
پروند . آد مهایی ، همانگونه که
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
این سفر را راه میزنند ، آد مهایی
با هلهره واضطراب گام میگذارند .
واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،
با عشق نفس می کشند و با عشق
میروند ، و فقط همین هاند که
پس از بد رود نیز بدین برای

بی درود بیزار ، استند و بی زمین .
واز همین است که من و تو ، امروز
سوز سالها و سال صدای مولانا
را از زبان رسیده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
کرد

جوال را بشکاف و برار سر جوال
آری ، خداوند گار بلخ که
هشتصد و شش سال پیش از امسال
در کوره راه عصره سفر افتاد ، کسی
بود ، که تا امروز فریادش بالاست
چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم
از معانی در معانی تاریخ من
خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
نویسان معتمد و لقب او جلال الدین
است . و به لقب ((خداوند گار))
نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
تذکره هانیامده است و مسکن
است از روی عنوان مولانای روم



شاعر گریه‌ساز پندیده‌ساز

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر
 شاه داشت ، به قصه
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دیبند
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این سر تو آتش در
 سوخته گان عالم زبید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تخیل و
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در
 او ایجاد کرد و آن توغیان ، از
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توغان تمامیت زنده گی
 را در سر گرفت و از قال به حالش
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الآخر (۱۲۲) هـ ق
 در عروسی فزیده دیده از دیدار
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه که
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشید .
 زنده گی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صیفه دیگری گرفت ، یعنی
 از قیل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذارنده راجه داشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در روشنائی
 شمس آفرید .
 شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چواستاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازیسی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شردا بود ، انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صفت اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و همایون با نماندند
 که ((شخص بی سربایی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشیده))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیده قیل و قال
 برون آورد و در گوی حال ساخت .
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دانش در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :
 ((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است
 او (مولانا) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و (نیولاتونیسم)
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده
 مشتعلش ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 نمی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نسیسی . اما آنچه
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه
 میباشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -
 باینست جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید میخواند همانا آرایه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت
 بلند و روح بزرگ بخشد .
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش بازشناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
 نیز از آن برکار نمانده است .
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در
 است حافظه و در دست احساسی
 است و فریاد است و نفرت و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تیر
 است .
 بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژو یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شایلی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تا حال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهگوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع ستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، گاه گاهی سرودها های شنیده ام که گویا عده بانا باوری با بر خسی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟

بلی .

عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خنجر

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.
- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟
- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندانم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل ناید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما باورمند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین باسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دانم (تحریري به خاطر ي ندانم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت دزد بگرموتري که هم در آب حرکت ميکند هم در سرب و هم در هوا پرواز ميکند طیاره اهباش و غیوه و غیره را دوباره بسازم و در معرض نمایش و استفاد شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندانم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بوم مشکوک استم، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکردند و چرا امکانات را در اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوي کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادي به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کنم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالاً می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافللی مخترع آن قهقهه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان پرسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برام قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکت کردیم.

مخترع با زبا انگارش در گمبورد ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش افتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزي مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

اترا سولت جون هررانس
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی
قلبش حتی از شعله چشمانش
درک میشد این بصرفته گی ، مانع
اظهار عشق او به دخترک میکردید
در مجالس یا او مانند یک طفل
بیشتر آمد میکردند ، اما با وجود
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات
خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی)
رستی (خانه داده و یک مورد
متکی به خود بود ، پدرش در اریس
زیادی را بعد از مرگ به او میراث
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار
خیلی جدي ، آرام و متین داشت
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه
حقوقدانان جوان و موفق به شمار
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر
کارش به او خیلی اهمیت و احترام
قابل استند ، ارتقای او در
سلکس آرام و موقعا به بستر من
رفت ، انمان میتوانست بسجد که
معاشرا و بعد از میری شدن با نر
سال بجز قدر خواهد بود و اعفان
او تا آن وقت ، چند ساله صند بدو
چی گونه با ناز و نعمت بسرور
سیافتند

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،
اما در هنگام رویه رو شدن با
الیزابت ، لگت زبان به وی دست
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید
از حالت سرخ میشد ، او را
عقب عینک های خود به صورت
جدي ، الیزابت را میگریست .
خیلی واضح و سنجیده نوازیست
این ازدواج را مطرح میکرد
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر با اعصاب من بازی مکن . . .
این روش تو دیگر قابل تحصیل
نیست ، چرا سرانجام تصمیم
نمیگیری .
دختر پاسخ میداد :

— به خاطریکه ((تیور)) صد
بار بیشتر خوشم می آید ، او را به
اندازه من دوست دارم که فکر
میکنم مادرش استم ، او تاکنون
موضوع را برای من روشن نساخته
است .

— تو باید با او مذاکره کنی .
— تو او را خوب میشناسی ، اگر
بخواهم که به عشق خود اشتراک
کنم ، از نزد من میگذری و بعد بیک
دسته گل بزرگ برایم میفرستی و به
این صورت از عشق خود حرف من
زنم .
— خوب ، اگر این قدر احمق

((الیزابت)) اجازه نداشت
که دیگر انتظار بکنند و باید تصمیم
میگرفت ، مادرش او را آرام نمیکند ،
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .
مرد نخست شاید هنوز به مرحله
مردانه نمی نرسیده بود ، در حالی
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر
هم بود . ناس ((تیور)) بسود .
او بیست و یک سال داشت و دختر
بیست و دو سال . هر چند که یک
جوان زیبا و دست داشتنی بود .
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در
هر فرصت ، دست و پای خود را گم
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،
ناگهان از خجالت سرخ میشد .
انسان به ساده گی میتوانست
ببیند که این جوان تا دو گوش
در عشق ((الیزابت)) غرق بوده و

است، باید با قسمت خود بسازد.
 من به تویک هفته، دیگر وقت
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
 کافیمت. . . .

الیزابت يك هفته انتظار نکشید
 بل خواست همان روز موضوع را یک
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.
 پس از چاشت همان روز (تیسور)
 دوباره سر و پايش را گم کرده بود و
 با نگاه های مضطرب و نا آرام، -
 اطرافش را میگردید، الیزابت
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق و
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
 خدی پرسید:

- تیسور! به من بگوید چرا
 ازدواج نمیکنید؟

مرد جوان تا بناگوش سرش گردید
 بیانه های درد ستش را زیدوان را
 بر حاشیه گذاشت و بالکت زسان و
 ساق لوزان با مسج داد:

- برای این که . . . برای این
 که من . . . که من خیلی عاشق
 هستم.

- او (. . .) کی راد وست
 آرند؟

چوان در حالیکه خیلی دست و
 پاچه نده بود، از حاشیه بلند
 شده، گفت:

- سرانجام . . . يك روز او را
 خواهید شناخت . . . آن گامی دون
 حد حافظی، با شتاب از اتاق
 خارج گردید و اورفت . . . اما پیش
 از چاشت روز دیگر، برای او یک
 کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی
 بود . . . الیزابت کتاب را با بسی
 اعتنائی در عالمی کتاب ها گذا -
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که
 حکایت از مایوس او میکرد، از -
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
 ((او به جای این که عشق خود
 را به من اعتراف نماید به من کتاب
 میفرستد . . . حتی به این صورت نیز
 نمیشود يك کلمه از زبان او رانورد))
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
 ملال خاطر به او گفت:

- مادر! من تصمیم خود را گرفتم
 من زن (گیزا) میشوم او را برای ناچار
 شیب، دعوت کن . . . من به او قول
 ازدواج میدهم . . .

XXX

. . . این ازدواج خیلی
 سعادت نمیدانه بود، در سال اول
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در
 کار هم زنده می کردند . . .

منزل شان فوق العاده منظم و سا
 سلطیه بود، در بین این زوج که
 بیست و سه سال با هم به سر بردند
 کوچکترین سایه کدورتی رونما
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.
 بعد از بیست و سه سال ازدواج
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته
 دیوان عالی محاکمات بود مس
 با بیست يك عمل جراحی را
 بگذراند و سر ازین که عملیات مو -
 فغانه به پایان رسید او در جبار
 بیماری (ترومبوز) گردید و مرد . . .
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار
 نمود از هم اوصبح تا نام میگردید
 یگانه تعلق او دخترش بود که
 شهادت فوق العاده بی بهر رثر
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو
 هرش در بین کتاب های خود به
 جستجو مشغول بود یک رومان
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد
 که ناگهان آن را شناخت . . . این
 کتاب هدیه (تیسور) بود که
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او
 پیش فرستاده بود، الیزابت
 در حالیکه کتاب را به دست داد -
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او
 ((تیسور)) را پس از آن دوسه بار
 بالایی گشتار خود مصرف و کمتر
 به شعری آمد، دیگر هیچوقت
 با او تماس نگرفته بود . . . الیزا -
 بت در حالیکه تیسو برایش -
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:

- ((در حقیقت او راد وست
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام
 او نوشته شده بود، با تعجب
 آن را باز کرد، در نامه ((تیسور))
 به عشق خود اعتراف کرده و از او
 خواستگاری نموده بود، در اخیر
 نامه چنین نوشته بود:

((. . . اگر من اشتباه میکنم و
 شما مرد دیگری راد وست دارم
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم،
 این انتظار هر قدر طول بکشد،
 من خسته نخواهم شد، حتی تا
 پایان عمر، در آینده قلب دیگر
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه .
 چشمان آبی، اندام باریک و -
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
 شما، این تصویر برای ابد در قلب
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا
 ببخواید، باز هم من در انتظار
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما
 کافیمت. . . .))

الیزابت در قایق زیادی راجع
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی
 راد وست (تیسور) افتاد و بعد از آن که
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
 به وی نوشت:

((من شما هستم و به شما احتیاج
 دارم . . . الیزابت))

پس از آن روز (تیسور) بی -
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
 درخشان و مریا نبود، بل یک مرد
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر
 گردید.

انان هیچ کلمه بی از گذشت
 یاد نکردند، الیزابت در حالت
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره
 بود . . . مرد نیز از یاد او بی -
 سال های سپری شده و خاطرات
 گذشته خود داری کرد، از آن روز
 به بعد تیسور، هفته بی یک بار
 به بود ایست می آمد، هنگامیکه
 خزان فرار مید، آنان به تیاثر،
 سینما و کسرت می رفتند . . . انسان
 همواره هر سه آن ها را با هم یک
 حامد مید.

((الیزابت، دخترش و تیسور)) . . .
 يك روز (تیسور) به الیزابت
 گفت که:

((میخواهم چند دقیقه تنها
 باشم صحبت تمام . . .))

قلب الیزابت از هیجان زیاد
 به تپش درآمد او همان لحظه
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
 درخواست او را بپذیرد . . . سر
 انجام می توانست زن مردی شود
 که او را از صمیم قلب دوست
 میداشت، هنگامیکه تنها نشد،
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت
 با ملایمت گفت:

((من میخواهم يك موضوع
 مهم را با شما در میان بگذارم . . .
 من عاشق دختر شما هستم و مس
 خواهم با او ازدواج کنم . . . او
 نیز مراد وست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که
 شما با این وصلت، رضایت داشته
 باشد. . . .))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو
 چشمان الیزابت به چرخ درآمد و
 نزدیک بود تعادل خود را از -
 دست بدهد، از این که سر -
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.
 اما به زودی جلوا احساسات خود
 را گرفت . . . بدون کدام حرمان
 جای خود بلند شد و نامه بی را که
 (تیسور) چندین سال پیش بر او
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
 اشت، آورد و به دستش داد . . .

گفت:

((آخرین مطروحه نامه را شما
 او را بلند بخوانید . . .))

مرد آن را با آواز بلند خواند
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
 میداد، اظهار کرد:

- بلی همید، بر است، به آن
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه
 اندام باریک و خترانه و دست
 های ظریف و قشنگ . . . این به
 کلی صفات ((ایوا)) است . . .
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا
 است که شما در آن وقت بودید . . .

من عاشق دیوانه و از این تصویر
 در خترانه است و تا به امروز به او -
 وفادار مانده ام شما با او و مباره
 به من مراجعه میکنید، میفهمید
 چی میگویم.

الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
 داشت در چشمانش حلقه زده بود
 با مسج داد:

((من شما را خیلی دوست
 میداشتم تیسور . . .))

احساسی که من نسبت به شما
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود
 شما آن قدر در خجالتی و محروفتی
 بودید و به کمک احتیاج داشتید
 که انسان مجبور بود شما را دست
 داشته باشد و در عرق روح خود
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز
 چیز دیگری نمیخواهد، من ((ایوا))
 را برستش میکنم، برای او نیز
 چنین احساس دارم، هر چه با هم
 خوشبخت باشید . . .

آن گاه دست خود را بالای دست
 او گذاشته، گفت:

صرف ((عاشقان وفادار)) -
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا
 کار)) نیز وجود دارند . . .

ازایبها

ازایبها

ابوعلی سینای بدخشی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د و نمونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین رستوران ها در جهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متریاد آوری نمود. دست رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داده که در کامیوترتیت و به زودترین وقت حاضر میگردد. مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیایم. یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم. در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد. او تصمیم دارد که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهدست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی داده شد. تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده. با مهارت و ظرافت خاصی توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که دروازه را متوجه نشد و فقط اعلام گل کرد. گلش ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند. داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

(... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم.)

همه به او اعتراض کردند. (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن.

(... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی گذارند. منظور کرده است. در واقع این پول (جام اخلاقی) است که نصیب (جوانمردان) می شود.

اورد نوبتره در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد. او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ خود ميتواند به مشابه موفقيتي براي عرض اندانيد بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي هاي خود خوب به جلو برود همیشه به دروغگويي خواهد پرداخت و اين کار غالباً آسان و سهل نيز است اما هر گاه افشاگر در به دشواري رويه خواهد شد . دروغگويي رابطه انسان را در مقايسه با اين نظم فراوشكاري و باي و فاي به عهد و پيمان زياد تر مگد و ستايند ميمازد ، مانا گون نياموخته ام که در برابر دروغ چي واكنش از خود نشان دهم از هر دو رنگو انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه (۱۶)

دست آورده است اما وي قواعد ضيقي را جلو قرار ميدهد چنان چه اگر کسی اين پرسش را که ((حال شما چگونه است؟)) فقط با ((تشکر)) و يا ((خوب)) پاسخ دهد ميتواند دروغ گفته باشد پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از ستايند ده گي کاره گيري مفرغ فروش و بالا بودن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران دوری جسته باشم و در فرجا

ميز قماي مصروف کار بد شد از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در کشتي گيري در چارده سالگي فقط کانديد در کسي از سا بقات بود و پس و سر انجام سيروسياحت دور دنيايي نيز جز سفر کوتاهي در داخل کشور چيز ديگري نيزه است .

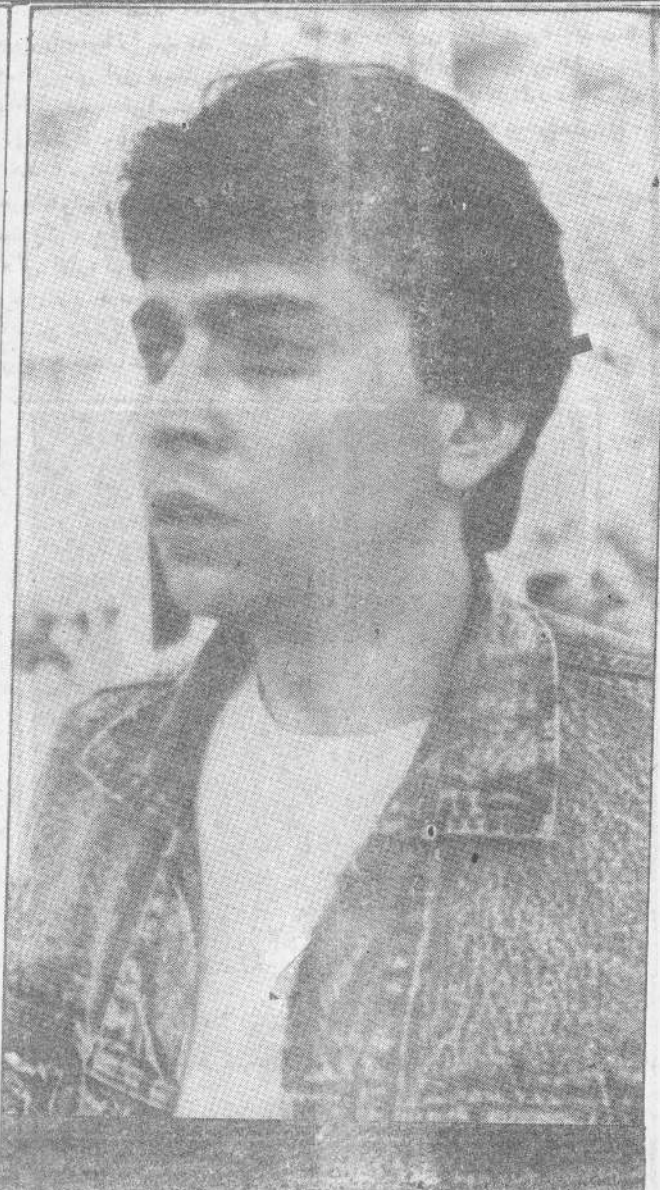
درين جا با کسي سروکار اريم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميپردازد . اين موضوع ما را تا کنون داده و بيدار ميمازد . پس از اين به همچو قصه هاي همچنان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خواهم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و پس ولي در واقعيت حادثه زشتي اتفاق نيفتاده خوب او بيشتر مانه مبالغه نموده است اما در اين ميان کسي از وي متضرر نگرديد و از کسي چيزي را به يغما نبرد است هر يك ما جاي نيز به مبالغه برداختيم چه با مبالغه خوشايند تراست . حتی (فرويد) يك قرن پيش ادعا نموده که : « يك اندازه کم جنون در انسانها عادي است » محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولي به شماري آيد . داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده نتيجه ياد شده رابسه

چرا بدون دروغ ميتوان زيبه بود ؟
بدون عکاس مشهور است . . .
دوستم در همين زودي هانمانديهي سازمان بزرگ تجارتي را براي تمام کشور عهده دار ميگردد . . .
در چهارده ساله عي قهرمان جوانان در کشتي گيري بودم . . .
در هيچده ساله عي سيروسياحت گزود گزود جهان را پشت سر گذاشته ام ، چي شخص جالبسي ؟ قسمت پنج تن را در ريزاکت و تجربه نصيب شده است از فاميل نامدار و خوشي است همچنان اندام متناسب ، سيورتي و دل پسندي داشته فعال شوخ ظريف و سخني نيز ميماشد .
در اطراف و اکاف همچو آتاي با صفات عالي به ندرت ديده ميشود ، افتخار آشنائي و يواد اريم اما پس از آن اتفاق مي افتد او افشاميشود ، پيکار و ديوار بيشتر افشاميشود :

آن بدر که عکاس مشهور است در صحبت با يکي از آشنايان ناگهان به نقش مشهوري مبدل ميگردد . (مهم نيست) هر دو تقريباً در همين موقف قرار دارند . آن دوست فقط يك قصاب ساده در فروشگا هي که چندي پيش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هر پیشگام، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم میاد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-
شته بود (یا نه) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و افتخارات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشوند؟
- ... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی-
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمانی که در بخش خوشی
شان از مایه میکنند.
X پس چند بار چه آهنگه
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاهم
ندانم.
X در عروس ها بیشتر کند
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
وتارو بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگه های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقی
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگه های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگذرم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتدال کشاند.
میشود به ویژه اگر آواز خوان
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحصر
چاشنی به سخنان بالا بنمیزاید.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- یا تا صف که در موسیقی
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقی بد
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاخص ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقی
در همه مکتب یا تا صف که در این
اواخر برای عبود و انکشاف مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگه های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجه اجرا
میکردند، به گونه مثال آهنگه
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردد که
آهنگه سال میشود. و همین
آهنگه در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهای
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
افتخارات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.
ما به نام ریاست موسیقی
بود چه پرسونل دارم و تا تا صف
که در فنا بخشیدن وزن
نگهداشتن و ارتقای موسیقی
فولکلوریک افغانی تا کنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردید
و تشویق نشد، اکنون در کانداری
میکند.
X کدام عناصریک آهنگه
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقی،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شعرا
ژورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...
۲۵

گفتگو با سلطان هماهنگه

ولسم اړه‌لته چې ناسته ولاړ ونږله
 ده زه او (سالم) سره هم‌ولسم
 یو . سالم له پینه‌خوآن نه دی .
 پراخه وینه لري له یوه . ښه خوږي
 خښتین دی . ښه هواش خدایي
 ورکړې ده په کلې کورکې په سخنی
 لروای ماریشه‌وړي ژوند یې هم
 په نه دی هغه اړه یې ښه ده .
 له یو سلنه یال انسان نه دی دکر
 دروازو یې د خپلوانو وستانسو
 په مخ خلاصه ده . او د یوه پس
 سلنیزه همیشه نوزده ، اوبلا ر
 یې ورته پوره واک اختیار کړی دی
 دی . هڅې کله یې چاته وچولې
 نه دی تره‌کړې دي یوه په زیاته
 دی خوښه ده په‌لاره په دی جسه
 ونی یې ښه سموري لري ، شا و
 خواته یې وپاله جوړه کړې ده او
 د یوه همیشه اړیا نښې دي . د یوې
 شاوخوا یې ښایسته گلان کړلسي
 دي . مانژې لکې یې هم کړلې دي .
 چې لمر لیده و ته نژدې نشي ، نو
 د دی خولې هم خندا ته خلاصه
 شي او سالم په شان خلکو ته
 خاندني . له یوه نه دی د کورن‌خواڼو
 پینه‌لري جوړه کړې ده چې دی

لکه‌کې سید احمد الله حسینی



ښاله سالم سره له یوه جوړه ده .
 د سالم کورنیزه نه دی ورو له‌سره یې
 نه دی ، په لړه ساتنه کې سره یې
 پراته یو . زویزې شاوخوا نور او ده
 او لوی کلې هم شته . نو یې ښایي
 چې په پورې نوزدې او له لږه لږه
 ښایي لېدل کېږي . لیسې کلاسیکې
 هم شته چې په دی کلاسیکوس
 اکوزمېدا اړوسږي ، مانه یې .
 نورې کلاسیکې پرتله سره نژدې یې
 برېښي دي ، د ورو له‌سره نه دی .
 د دی عاقلې یې هم لږه لږه ورو
 ده . دی ښانه او کلاسیکونو نه دی
 علاقی په ښایسته کې پوره انسر
 کړې دي . لښې خلک د پانه‌وړتیر
 یې یافې لري . چې په اوبو کې
 خلک د زویزې سموري لاندې کښیښ
 او د اوبو په تارو د لمر دا ونښه
 عاقله پنا کوي . له لویو کلاسیکو
 منځکې چې په زینتله اوسېږي او هر
 لري ، د دی نه کولای شي ته لږه
 لږه چنارونه ولاړ دي ، هڅې یې
 او لکې سمند یوه یې د دی عاقلې
 خلک د اوبو په موسم کې اړام
 کوي . له همدې پاملرې مخې تعد ورو
 سپورته چې د دی یو شکل لري

دودونه

خبرې نه دي یوې ښایسته خوراکی
 زیات کړي دي . خپله هم د نوي
 منو خاوند دي او اکثر کارونه
 په خپله کوي . لندو یې د اچس
 هرته دواغ ښایه هم د سالم پسه
 برخه کې کم وي . په کورکې کې یې
 نور خلک هم صفت کوي او پسه
 له هغو صفتونو اړوي . د وستان یې
 په صفت نه یې یوې اړه ښنان یې
 د خپلې خپلې نه یوچه وايي .
 معلومه خبره ده چې خوروه چې
 د سړي مخالف ریاضتوي نوزدونه
 د همه د سړو اوبو په نصاوت
 کولې شي . سالم په کلې کې د
 هرچا سره مرسته کوي . د هرچا
 مړي او ژوند یې پورې سامان
 مومي . هیچا ته نه یوړ د کورکې پورې
 نه کوي او لږه خجالوت لري .
 ښخا ته یې ریاضتو پخښلا یې
 یې هرچا ته اړ نه دي . څه یې
 چې په لاس کې وي چاته یې نه
 د رښوي . د دی کورکې یوه یو
 کې چې د دی کورکې یوه یو
 میزې سره ایښي دي د میز پسه
 سرد مطالسې خو کتا پونه پراته
 دي او د دوی د لورښوکارونه ورکړا ر
 یې همیشه په مطالسه پسر و ت
 شي . کله چې د وستان یې د یوې
 ته ورتې او د خبرو او بحث
 مجلس جوړ شي یو ښه معلومیا تو
 سوه یې اړکې . د مجلس خلکو ته
 په خپل خبرو پوره نفاست ورکولسي
 شي . په بحث کې یې عاقله پنه
 نه کوي او د بل خبرې ته پسر و ت
 لاس نیسي . په د لاږو رولکې پوره
 لاس لري . د نوي مطبق او اسنډ
 لال خاوند یې اړه د کورکې ریغه
 جوړه په سالم پورې اړه لاسري .
 پای په (۱۰) مخ کې

د دی ولسی دود ښایسته اړاحرام
 یې کوي اوهغه څه چې د ولس نه
 منرايو له خوراشع شوي گه یې پخوا
 لغت ولسی د څم په وړوکو کورکې
 چل کيږي ، خو د یې عاقله پنه
 سره مخه ونیوله شي . خوراکیان
 سینې نه یوې نه یوې نه یوې نه یوې
 د یوې ته یوې راټکه کوي . او د ا
 یوې او راټکه دوه اړه خیز او خیزو
 اړه خیزوي . هېڅوک د چا نه ټکه
 او راټکه نه مانع کيږي . کله کله
 عیښ سینې سړي یېښي او سینې
 نه یوې د چا له لورې صفت را
 راځي . او ورته د س کورکې
 خوراکی لکه کوي . اولاس یاره او
 گه د بلانې لورې بلانې زوي ، نه
 ورکې سره جوړې دي . د اوبو ته
 خدایي ښه ښایسته وړکې دي .
 د اوبو د پراخه هڅې اړینه نوزده
 لري او عیقل باندي نیوچه جگه نه
 دي . اکثر خپلې ، خښتین د همدې
 مجلسونو محصول وي . چې اخر
 رښایه وښي . په اوبو کې د دی
 د یو د کلاسیکو تریخ ناسته پلا ر
 د یوې نه کي نه وي ، اوبانسته
 خو د اړکیف لري . ماسیښیښ
 چا یوه رښوول شي اړیکه رښه
 چا پیکونه په پتسوکې چرس
 یا پیسه د ستارونه پورې اچسول
 شوي وي هره یوه پخپله یې د مور
 او پلاز او خپلوانو یې ته لري .
 په دی د یوې د چا عاقله
 وخت اوبو لري وي . هرڅو ان
 کورکې کوي چې ښا چای مجلس
 ته په ښه توگه وړسي . خښتین یې
 د اړکینس کوي چې پیا یې چای یې
 منظم وي . د ستارونه یې ترچا
 کم نه وي . لښ لښی لښه چایو
 کې لاسی هم واچوي چرسین
 خوښیې تره یوه حد یې . خو
 نا د وپلو خبره نه ده لښ لښواری
 نه همیشه د سالم دی د یوې ته

خپله خوراکی ساتی . نومه چرس
 توروته واچول شي د هرچا
 لورې نه یوې ته راښي او لږه
 یوې نه یوې خورې . یو تر بله
 سته . سلان په نه یوې ، یېښی
 چې د اوبو د تارو نه را پناسی
 او کورکې یې یوه تارو یې اوبه
 نظر یې راښي یېښی چرس یې
 خپلو لورېو ته رانې وگوره اچس
 پلا تیر خټکه ښایسته سړي ، سړي
 لورې په یخ کړې دي د اوسما ف
 عرس ته هم کښېږکړې چرس
 سته په یوه کړې . خو کورکې ده
 هرڅو تر خپلې وښی . سړي
 یو دی . د دغه عاقله خلک نه
 سهار رڼه چې د یوه تارو یو
 د مارن پکر تر لمر غره ، پورې پسه
 د عورکې همدجال وي . نارښه
 خوراکیان ، یېښی ، سپایه د وخته
 د رښو د پاره پتوتی یې ، او
 خا ښت مجال خپلو لورېو
 پسوت وانه راوړي او د
 خپلو خا لورېو ته ساتنه او نوزده
 کوي اړه خا لورېو ته ساتنه پوره
 مامورې . کله چې دی د یو نسته
 سلیمه راشي د دی یو اخر پرتسه
 د سلیمه عاقلې مطبق دی . د کلې
 مشران ولسو ته ناستوي ، اوبو یې
 په شریکه په خلاصه پنده ورته
 مومي . او په قد رغوت ولس ته
 سلیمه خوښحال رخصتوي . د دی
 پانه د خلکو خبرونه د اړانده دي ،
 او د خپل دود . د سټور او پیا پنده
 دي . هېڅوک د چا فصل پخا په
 نه خوراکی . د چارو په پخا په نښه
 وهل کيږي هېڅوک د چا په مال
 خبرې نه کوي . د شاوخوا مسلکې
 پورې وهل خو لري ، هرڅو ان

د کلې زمانه پیل ، پیل ساتی پسه
 لري چې د ورو په ښاخو کې د ورو
 پخو د پاره راټکه شي اچس یې
 اړخېل ماشومان په کې د اړام
 پستر ته سپاري . په د عورکې د هر
 چا خپل ، خپل خا یوه معلوم
 دي ، هېڅوک د چا په عاقلې نورې
 نه لري . د دی یو اخر پرتسه هرچا
 اچس یوه ، یوه نو با تر لږه ده .
 اخوند یې ورته جوړ کړې دي .
 او وانه ورته په کې اچس . د چا
 چې توان زیات دی یو پسه
 یې هم ساتلی دي ، اړیکه
 پاملرې ورته کوي ، چې د نوزده
 موسم کې ورته (لاندې) اوسېږي
 او زوی پورې اوسېده تیر کړې پسه
 هره د یوه کې خوراکیان سپین پورې
 سپین سړي ، تیر سړي ، یېښی
 چیکې لږې ، او لاسی دی . په
 دی د عیقلانو د وګو ناست مسمیت
 لیدل کيږي اوسمه پورته ښایسته
 ده ، او هېڅ راز عیښ په کې نشته
 د دی عاقلې خلک ازان دي ، او
 ازان مجلسونه کوي . کله بحث
 چا دغو په برخه کې مطبق ته
 راوړيږي چې پاره او پلاسیس
 غوا ښه ده له یوې شپې یې کوي .
 بل په تیر کړ چې بلانې د نوا پسه
 اخیستو کې تیريږي د یې ښیږي
 نه کوي ، وگوانه یې اخیستې ده ،
 وانه هم وپاندې زیات دي .
 د لکه مجلسونه ولسی شکل لري .
 او د ولس په دود ، د سټور خوږې
 کوي ، بل سپین ریزو پیا یې ته
 شو او ورته وړی ویل ؛ هر پسه
 قسمت خوږ ل کيږي خوږه یې
 کړې ، بله په واخلی . خوږه خپل
 تر کا زوی صفت کوي ، چې ښانور
 کا زوی ښه راغلی ده ، خوږک ولس
 ښا د همد رانو پالیز سم راغلیس
 دی خبره نه لري ، هرڅو ان
 خپل ، خپل یې صفت کوي او

از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری) اثر
رابند راناک تاکور

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذاهب از قدیم به آموزش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفتاد
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست
که فقیه اند که این شواراست .
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست
که به توسن میخورد . از این شیوه
می توان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد ، زیرا که هنر
آن بیات و نقاشی نزد آن مردود
است .

شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد ل است . زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی باقی
نیز کار سهل و ساده می نیست .
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور
می نماند ، زمین ریاضت میبازد .
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی
نیز ، با یک چنین د شواری بس
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد ، کسی که
میخواهد به حد کمال برسد ، باید
موانع را از سر راه خود دور سازد ،
خود داری خیلی د صیانت نفس را بیاورد .
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه
ساست ، اما حصول حسن زیبایی
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و
ند آگاریست .

تلاش برای فشار آوردن بالای -
 مریز به غیره هفت میل مس
 خورد که در کارش در پیران :
 (شعوت پرستی، شهنش، مزاجی،
 حوص) قرار می خورد
 این نشان عقل اعطای سنا
 بد می است. کسی که در کتب مشوق
 خورد آرزوست، با زنی ایست
 جان انگلیسها گرد آورده است
 به گرد آوری نکت های وجود دارد که
 کهنه خود استند که این مصروفیت
 مصروف استند و وقت پول در دست
 را چیز و عرق میزند به گرد آوری
 خود عرق دیگر دست در دست
 در آتش دیگر دست در دست
 چینی با پوش های در دست
 گرد آوری به همین گونه در دست
 استند در هزاره راون در دست
 برای اولیای صرف بهای گزاف در
 ها و اولیای صرف بهای گزاف در
 بعد این خود را اعلام میدارند
 تعجب هیچ چیز نمیواند داد
 این مارتوق نمیشود که چند میل
 احساسه های که گزافند و
 نقطه قطعی نزد یک شده ایم
 است میشوید و گزافند و ستارگان
 اندازه بلند می شود، بسیاری ها
 بلند تراست می خورد در این گونه
 راهها فدا میبازند، بل بخاطر
 این بپردازی گزاف و زنده میمانند
 اندامی که در بدون هیچ چیز
 در بدون آنگاه آن نیست هر
 فدا در به باز آوری آنرا مذهب
 اندازه می شود و نه میبازند به
 اندازه بپردازی نایب کار میبازند
 بپردازی جلوه میکند
 انسانی با فدا میبازند و خو
 در راست در دست میکند و خو
 برای خود در دست میکند و خو
 شود است نه نخست بزیخت خواب
 استراحت میکند، از رو کرد روحانی
 نرس میکند و سر انجام بر زمین
 در فدا کشیدن به خودی خود شک
 که فدا است این فقیه بدون شک
 مفید است این خود کسی میکند
 که فدا راه عمل غریز، خود به غیره
 نشانی برای غریز، همه چیزها
 بدو میبازند، تا زمانیکه خود در
 حلقه به دست نیامده و غریز
 کشش هنوز محکمتر میشود
 اگر خوشتر داری به غریز

و خوشتر بدو بود در انصورت
 حزن زیبا را در روح آدمی خفه
 و گمان که در راه تمام
 و کمال از خوشتر داری معقول
 بپردی شود
 برای هر چیزیکه، زنی رایا -
 لای خود را در شکل خارجی
 یک بدیده را در صورت میدهد
 سختی و خرابی، چیز نیست
 بدن انسان نرم است اما اگر
 استخوان بندی سخت در آن
 بود به یک کله بی شکل بدو
 میزند است، معرفتیکه فاقه بی
 چنین است، به هدیان بی ربط
 حکم آورد، خوشی می آموزد
 اساسی مصلحت و نایب او است
 خوشتر در است، نپوزتوار با
 و شرط عقل مسلم، نپوزتوار با
 خود دارد، اما آموزش خوشتر
 در آوری نیز کار ساده می نیست در
 صورت کسب و حذف آن مجال
 است، روزمره خوشتر در حال
 برای انسان یک اندازه کافی از
 انچه بتواند به اندازه کافی از
 زنی، حفظ بود انسان پس
 پروا همانند کوی کویست که پیش از
 آن که بخورد، اما بالوده شدن
 در زیبا، هیچ گونه لذتی را،
 احساس نمیتوانیم کرد
 زنی با فانی نیست و هیچکس
 نمیتواند فانی نیست و هیچکس
 به خاطر آموزش شمع، آتش را
 که نبرد خواهد سوخت، آتش را
 که باید با احتیاط نگهداری کرد
 و زنه نخستین بی احتیاطی
 سبب حریق میگردند این گفته را
 میتوان به آرزوهای نواز زیبا
 شعله آن برای هر بلند تراخته
 ضرورت است و این است آرزو
 شود، ممکن است آرزوهای نواز
 بیوزاند، چنانکه میانم و سبب
 ما آن راهلان میبازند، اما آن
 که روی خاک میاند ازیم، بل در
 موه که مفید است، بل در رضی
 نیست که مفید است، بل در رضی
 نزه خوشی و شکل آن زیباست
 که بیین ملحوظ بودش، بل از نقطه
 لحاظ مفید بودش، زیباست (است تکی)
 نظر زیبا میباید، زیباست در
 نواز زیبا میباید، زیباست در
 ظاهر زیباست نیست، بل بالاتر

از آن قرار دارد...
 هرگز نمی، وحشتناک است
 اما زمانیکه دروغ (الله می که با
 شعله نوزان بود) حکم میکند
 (بخورد) تمام خورد زمین در همین
 هفته است)) در همان هنگام
 لکشی (که نماد زیباست) -
 تپس کان و هرگز نمی، آرام میساخت
 میگرد و هرگز نمی، آرام میساخت
 زنی با فانی نیست و هیچکس
 نمیتواند فانی نیست و هیچکس
 به خاطر آموزش شمع، آتش را
 که نبرد خواهد سوخت، آتش را
 که باید با احتیاط نگهداری کرد
 و زنه نخستین بی احتیاطی
 سبب حریق میگردند این گفته را
 میتوان به آرزوهای نواز زیبا
 شعله آن برای هر بلند تراخته
 ضرورت است و این است آرزو
 شود، ممکن است آرزوهای نواز
 بیوزاند، چنانکه میانم و سبب
 ما آن راهلان میبازند، اما آن
 که روی خاک میاند ازیم، بل در
 موه که مفید است، بل در رضی
 نیست که مفید است، بل در رضی
 نزه خوشی و شکل آن زیباست
 که بیین ملحوظ بودش، بل از نقطه
 لحاظ مفید بودش، زیباست (است تکی)
 نظر زیبا میباید، زیباست در
 نواز زیبا میباید، زیباست در
 ظاهر زیباست نیست، بل بالاتر

تلاش برای فشار آوردن بالای -
 مریز به غیره هفت میل مس
 خورد که در کارش در پیران :
 (شعوت پرستی، شهنش، مزاجی،
 حوص) قرار می خورد
 این نشان عقل اعطای سنا
 بد می است. کسی که در کتب مشوق
 خورد آرزوست، با زنی ایست
 جان انگلیسها گرد آورده است
 به گرد آوری نکت های وجود دارد که
 کهنه خود استند که این مصروفیت
 مصروف استند و وقت پول در دست
 را چیز و عرق میزند به گرد آوری
 خود عرق دیگر دست در دست
 در آتش دیگر دست در دست
 چینی با پوش های در دست
 گرد آوری به همین گونه در دست
 استند در هزاره راون در دست
 برای اولیای صرف بهای گزاف در
 ها و اولیای صرف بهای گزاف در
 بعد این خود را اعلام میدارند
 تعجب هیچ چیز نمیواند داد
 این مارتوق نمیشود که چند میل
 احساسه های که گزافند و
 نقطه قطعی نزد یک شده ایم
 است میشوید و گزافند و ستارگان
 اندازه بلند می شود، بسیاری ها
 بلند تراست می خورد در این گونه
 راهها فدا میبازند، بل بخاطر
 این بپردازی گزاف و زنده میمانند
 اندامی که در بدون هیچ چیز
 در بدون آنگاه آن نیست هر
 فدا در به باز آوری آنرا مذهب
 اندازه می شود و نه میبازند به
 اندازه بپردازی نایب کار میبازند
 بپردازی جلوه میکند
 انسانی با فدا میبازند و خو
 در راست در دست میکند و خو
 برای خود در دست میکند و خو
 شود است نه نخست بزیخت خواب
 استراحت میکند، از رو کرد روحانی
 نرس میکند و سر انجام بر زمین
 در فدا کشیدن به خودی خود شک
 که فدا است این فقیه بدون شک
 مفید است این خود کسی میکند
 که فدا راه عمل غریز، خود به غیره
 نشانی برای غریز، همه چیزها
 بدو میبازند، تا زمانیکه خود در
 حلقه به دست نیامده و غریز
 کشش هنوز محکمتر میشود
 اگر خوشتر داری به غریز

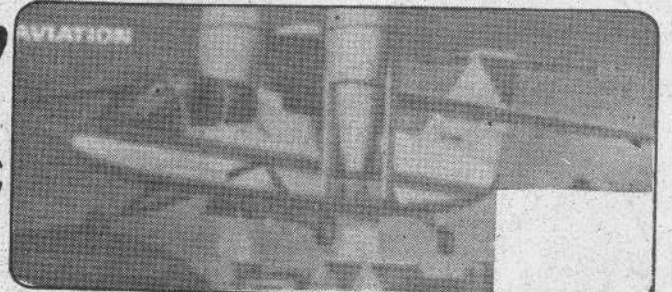
باتا سف که غالباً در سایه
 کس هدف بروی هدف برود
 میکنند، پایه مبارزه دیگر با نج
 در ستایی، بدان میگردند به
 گونه آرزوهای به آموزش تکلیف
 هنر آرزوهای به آموزش تکلیف
 (تخنیك) آلوده میشوند، اما زود
 میکنند که در آرزو، اما زود
 خشمی میشوند، از برای مصالح
 بول میاند زند، از برای مصالح
 سلکت خلسه هاد از میکنند
 نموده نام هاد از میکنند
 میکند که همه بی کار انجام
 داده اند، ایشان چه میخوا
 استفاق بعضاً خوشتر داری
 وانزوی خود به هدف می خوشتر
 دیده را، به مثابه عالیترین
 داری را، و گزاف میبازند
 نیکوکاری، کاملاً در آن غرق میشود
 میبازد، کاملاً در آن غرق میشود
 (و در واقع خوشتر داری را برای
 خوشتر وسیله می باشد و نه
 به عنوان وسیله می باشد و نه
 به اهداف والا انسانی دیگر)

تلاش برای فشار آوردن بالای -
 مریز به غیره هفت میل مس
 خورد که در کارش در پیران :
 (شعوت پرستی، شهنش، مزاجی،
 حوص) قرار می خورد
 این نشان عقل اعطای سنا
 بد می است. کسی که در کتب مشوق
 خورد آرزوست، با زنی ایست
 جان انگلیسها گرد آورده است
 به گرد آوری نکت های وجود دارد که
 کهنه خود استند که این مصروفیت
 مصروف استند و وقت پول در دست
 را چیز و عرق میزند به گرد آوری
 خود عرق دیگر دست در دست
 در آتش دیگر دست در دست
 چینی با پوش های در دست
 گرد آوری به همین گونه در دست
 استند در هزاره راون در دست
 برای اولیای صرف بهای گزاف در
 ها و اولیای صرف بهای گزاف در
 بعد این خود را اعلام میدارند
 تعجب هیچ چیز نمیواند داد
 این مارتوق نمیشود که چند میل
 احساسه های که گزافند و
 نقطه قطعی نزد یک شده ایم
 است میشوید و گزافند و ستارگان
 اندازه بلند می شود، بسیاری ها
 بلند تراست می خورد در این گونه
 راهها فدا میبازند، بل بخاطر
 این بپردازی گزاف و زنده میمانند
 اندامی که در بدون هیچ چیز
 در بدون آنگاه آن نیست هر
 فدا در به باز آوری آنرا مذهب
 اندازه می شود و نه میبازند به
 اندازه بپردازی نایب کار میبازند
 بپردازی جلوه میکند
 انسانی با فدا میبازند و خو
 در راست در دست میکند و خو
 برای خود در دست میکند و خو
 شود است نه نخست بزیخت خواب
 استراحت میکند، از رو کرد روحانی
 نرس میکند و سر انجام بر زمین
 در فدا کشیدن به خودی خود شک
 که فدا است این فقیه بدون شک
 مفید است این خود کسی میکند
 که فدا راه عمل غریز، خود به غیره
 نشانی برای غریز، همه چیزها
 بدو میبازند، تا زمانیکه خود در
 حلقه به دست نیامده و غریز
 کشش هنوز محکمتر میشود
 اگر خوشتر داری به غریز

تلاش برای فشار آوردن بالای -
 مریز به غیره هفت میل مس
 خورد که در کارش در پیران :
 (شعوت پرستی، شهنش، مزاجی،
 حوص) قرار می خورد
 این نشان عقل اعطای سنا
 بد می است. کسی که در کتب مشوق
 خورد آرزوست، با زنی ایست
 جان انگلیسها گرد آورده است
 به گرد آوری نکت های وجود دارد که
 کهنه خود استند که این مصروفیت
 مصروف استند و وقت پول در دست
 را چیز و عرق میزند به گرد آوری
 خود عرق دیگر دست در دست
 در آتش دیگر دست در دست
 چینی با پوش های در دست
 گرد آوری به همین گونه در دست
 استند در هزاره راون در دست
 برای اولیای صرف بهای گزاف در
 ها و اولیای صرف بهای گزاف در
 بعد این خود را اعلام میدارند
 تعجب هیچ چیز نمیواند داد
 این مارتوق نمیشود که چند میل
 احساسه های که گزافند و
 نقطه قطعی نزد یک شده ایم
 است میشوید و گزافند و ستارگان
 اندازه بلند می شود، بسیاری ها
 بلند تراست می خورد در این گونه
 راهها فدا میبازند، بل بخاطر
 این بپردازی گزاف و زنده میمانند
 اندامی که در بدون هیچ چیز
 در بدون آنگاه آن نیست هر
 فدا در به باز آوری آنرا مذهب
 اندازه می شود و نه میبازند به
 اندازه بپردازی نایب کار میبازند
 بپردازی جلوه میکند
 انسانی با فدا میبازند و خو
 در راست در دست میکند و خو
 برای خود در دست میکند و خو
 شود است نه نخست بزیخت خواب
 استراحت میکند، از رو کرد روحانی
 نرس میکند و سر انجام بر زمین
 در فدا کشیدن به خودی خود شک
 که فدا است این فقیه بدون شک
 مفید است این خود کسی میکند
 که فدا راه عمل غریز، خود به غیره
 نشانی برای غریز، همه چیزها
 بدو میبازند، تا زمانیکه خود در
 حلقه به دست نیامده و غریز
 کشش هنوز محکمتر میشود
 اگر خوشتر داری به غریز

تلاش برای فشار آوردن بالای -
 مریز به غیره هفت میل مس
 خورد که در کارش در پیران :
 (شعوت پرستی، شهنش، مزاجی،
 حوص) قرار می خورد
 این نشان عقل اعطای سنا
 بد می است. کسی که در کتب مشوق
 خورد آرزوست، با زنی ایست
 جان انگلیسها گرد آورده است
 به گرد آوری نکت های وجود دارد که
 کهنه خود استند که این مصروفیت
 مصروف استند و وقت پول در دست
 را چیز و عرق میزند به گرد آوری
 خود عرق دیگر دست در دست
 در آتش دیگر دست در دست
 چینی با پوش های در دست
 گرد آوری به همین گونه در دست
 استند در هزاره راون در دست
 برای اولیای صرف بهای گزاف در
 ها و اولیای صرف بهای گزاف در
 بعد این خود را اعلام میدارند
 تعجب هیچ چیز نمیواند داد
 این مارتوق نمیشود که چند میل
 احساسه های که گزافند و
 نقطه قطعی نزد یک شده ایم
 است میشوید و گزافند و ستارگان
 اندازه بلند می شود، بسیاری ها
 بلند تراست می خورد در این گونه
 راهها فدا میبازند، بل بخاطر
 این بپردازی گزاف و زنده میمانند
 اندامی که در بدون هیچ چیز
 در بدون آنگاه آن نیست هر
 فدا در به باز آوری آنرا مذهب
 اندازه می شود و نه میبازند به
 اندازه بپردازی نایب کار میبازند
 بپردازی جلوه میکند
 انسانی با فدا میبازند و خو
 در راست در دست میکند و خو
 برای خود در دست میکند و خو
 شود است نه نخست بزیخت خواب
 استراحت میکند، از رو کرد روحانی
 نرس میکند و سر انجام بر زمین
 در فدا کشیدن به خودی خود شک
 که فدا است این فقیه بدون شک
 مفید است این خود کسی میکند
 که فدا راه عمل غریز، خود به غیره
 نشانی برای غریز، همه چیزها
 بدو میبازند، تا زمانیکه خود در
 حلقه به دست نیامده و غریز
 کشش هنوز محکمتر میشود
 اگر خوشتر داری به غریز

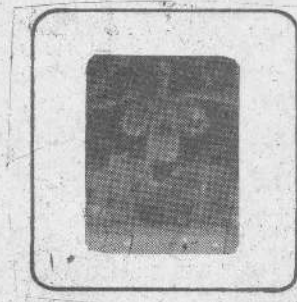
از چهار گوشه جهان



طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلیکوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هلیکوپتر، تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیر با نوشتن مقالات جنابیس در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطات بینکاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهای نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زده نشده)) می باشد ((فلاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱- ۲- آدم و حوا
من در قرارداد نام اینمندی و نفرد ر صد نفر هست صاحبه علم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعده شروع گردید.

۱۲- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صاحبه بایهودا و مهم باگرو بگوشم. مطمئن یهودا هم مننداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارد ارشدنش می پرسیدم.

مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلرا نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نه داشته بلکه از دیدن آثار هنری هم بروایی نداشته است. من می خواستم از آن ناصرد در باره انچه مجسمه های اترو-پاش (تندن مانیل امپراطوری رم) که از فلورانس روده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک.

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با عیون و ماجرا حوسمرو و به ملکه سبارا نادیه بگویم؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از سیمای ری دیگر شیر تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با ناپلئون می توان عا د فانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدتر من دیکتاتورها و سنگد لترین فاتحان شد. او مانند گوربچک (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکت آخر اینکه اونس دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر. جرمان اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بنم معنی و یک فراری از تیمارستان بود.

من خواهم از اسکندر ریبوس چگونه بدون آنکه گهر بپند آن کار هارا انجام رسانید؟

۷- ۸- هومر و شکسپیر. هیچ تردیدی در قرارداد نام نلم آنها در لیست خود روانمیس دانستم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم لنین انجیل بسیار دوست دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعمین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پینده گی بنمایم.

۹- اسپارتاکوس. البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس ریبوس یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا. چون در صورت نبودن قانسون عدم انجعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم بنیاعنی موس را ه- به لست اسافه کم علاوه بر این او انعا ر بر خوس بود.

بعضی از طرفدار جنابیس زنان، احساس می کنم بایسد از ژاندارک صحبت بعیان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که عبه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در ولتاها را اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوزة تناس نیز بسیار خوب عمل می کنند. ژاندارک با نشان با د که هر دختر دهاتی بیسواد می تواند به ترازو ناله های امریکایی در ویتمن فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان فاش نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رویه بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب هیز دارند، نمیگردد.

ساعت همه کاره

کار میکند که هر سه سال یکبار مویج میشود و هنگام عمیق شدن آن، هشتاد ارهای لانه داده میشود.

- علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

- عند غریبه و خراسان بود.

و حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا عمق ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قاین و تانبه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در تانبه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام ((D-۱۱۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربو جت می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوس دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

سرای خطوط هوایی حایز اهمیت است. کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام ((D-۱۱۶)) وارد بازار کرده است که گنجایش ۱۰۰ مسافر را دارد. این مدل جدید ارباس که تصویر آنرا پلا حظه می نماید دارای دو موتور توربو جت است، که قادر است حد اکثر تا ده هزار مایل پرواز کند، و انتظارش رود که مصرف سوخت آن در ازای - هر مسافر ۱۱ درصد کاهش داشته باشد.

کمپنی ((سونینگ)) نیز در صد ساختن طیاره مشابهی است.

طیاره های کوچک

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه - بنده - بنظر این شمارا ه گنجه نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار اکو بکتسرو سبکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور ها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که به سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

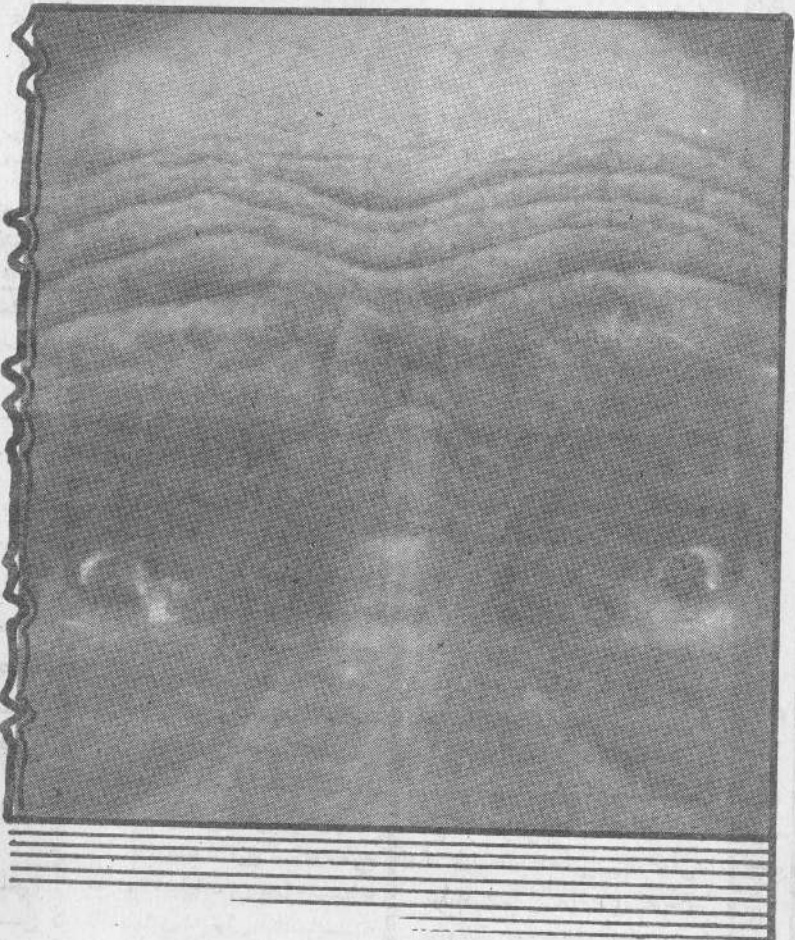
مسئله بحران انرژی و گران و گهیب شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایر نقلیه عواصی،



چگونه جلوی پیری را بگیریم

ترجمه ستادک

دانشمندان بیدارک اسامی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



بهرامون دوران پیری که با تبحر ریب سروکار داشته اند، قرار دارد. مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است.

شاید پرسیده شود که چرا کارشناسان پدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند. در مورد آنچه که به ساحه عملی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد، احتیاط لازم به کار برده میشود. دلایل قوی وجود دارد نخست، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد. مهمترین همه در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود. به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که در پروسه اتفاق می افتد، باید صورت بگیرد. اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد. ثانیاً اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات را دارای عمر کم ازما پیش گردیده است. نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است. ثالثاً، مواد کلد سازی دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است. تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه صورت بگیرد. در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشبینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد. از کجا میتوان چنین پیشبینی امیدوارکننده می کرد؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در انجلیسری ژنتیک و افعال از جمله واقعات انتقالی به شمار میرفت. همه آنها به تجدید نظر در اینها منجر شد. دوره حیات انسانی از خود پروسه های زنده گی به شمول سالخوردگی انجامید. در همین حال، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه می رانید. شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه رددی را در باره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد. هرچند، چنین دریافتی اندک سالخوردگی به هیچ موروثی خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردند ارتباط ندارند. مایه تا سقف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

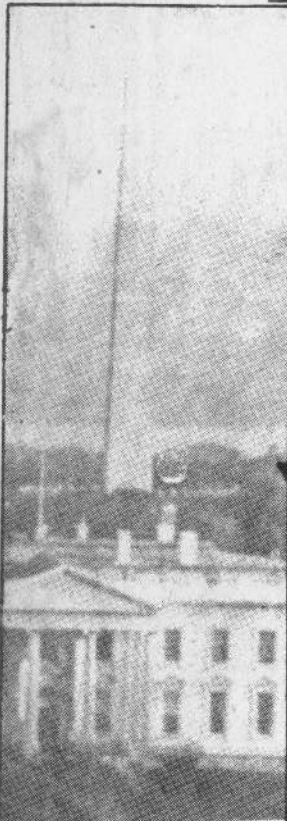
سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوار دیگر است. اکنون رشد در همه جا متوقف است. این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام بیرونی های طب در حدود تاریخ نبسته شده، دوره حیات انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است. دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد بگ (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده است. عنوان یک استثنا باقی مانده است تا یک قاعده. حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول عمر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید. از همهجا است که چرا یگانه راه

عمر داشت. حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۹) سال عمر کرد. طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد، نظریه واند پشه های خودش را دارد. در قرن (۱۹) پاراسلیتیکا تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد. در قرن بیستم میشنیکوف و بوگومولتس نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد. ملاحظه کنید که هرچه به زمان ما نزدیکتر شویم، رقم نیز پایین می آید. شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد. بد بختانه، نه تا هنوز از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

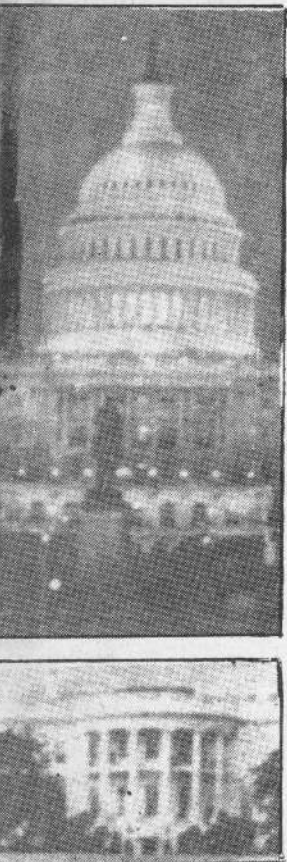
عمر کند. دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت. کتب مقدس و روایات نقلی معلومات ذیلی را بدست میدهند. قرار میدهند: حضرت آدم (ع) و قتیله وفات کرد (۹۳۰) سال آرزو دارد حداقل تا صد سال.

رویاها و آرزوهای پراک به جهیوتولوژی (پژوهش های علمی دوران سالخوردگی) ارتباط دارد. این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند بپوشاند ولی هرکس آرزو دارد حداقل تا صد سال.

عمر کند. دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت. کتب مقدس و روایات نقلی معلومات ذیلی را بدست میدهند. قرار میدهند: حضرت آدم (ع) و قتیله وفات کرد (۹۳۰) سال آرزو دارد حداقل تا صد سال.



تکون در سیاست



جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستتریح باشد لکن باز هم تغییراتی در آن آورد، او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود، در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد، رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پدر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد، در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس نوشته بود:

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت همسرین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید، خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوبان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میبندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند، به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود و پیش در -

کاخ



امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از دو ایالت ویرجینیا و ماری لند ساحات را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد، در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوبان (James Hoban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد، با آن که به تدریج کار بناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکائون

نمود، از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد، در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت، به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایالتان ویجا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود، درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد، در همان زمان خو فایر برافند تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید، باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتهاب تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد، بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود، انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(تو در روز اول) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

XXX

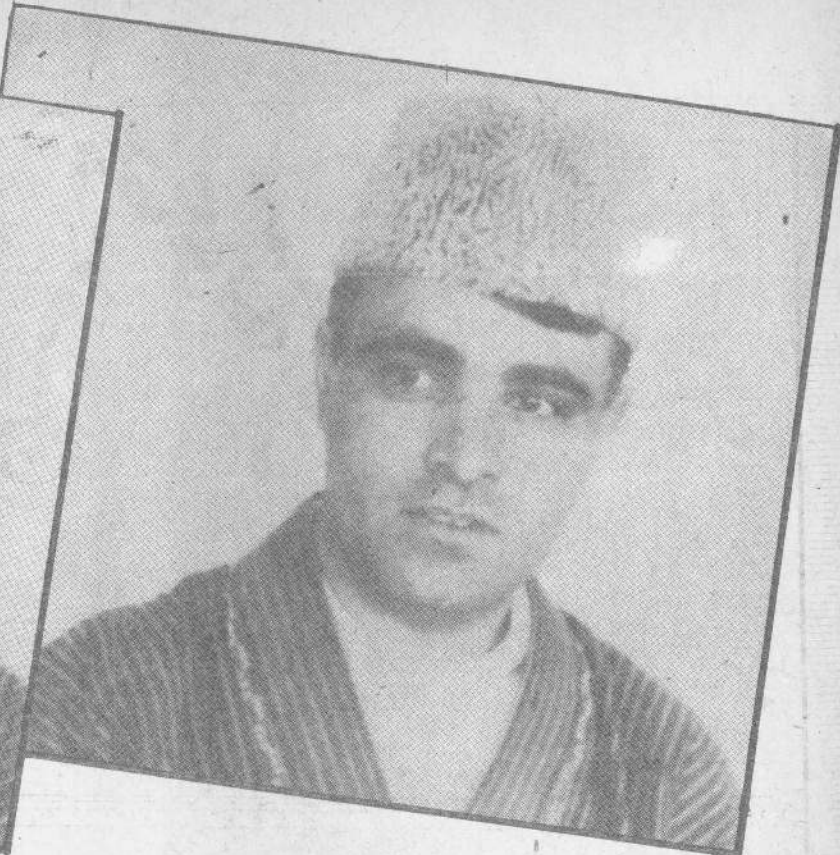
پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت، در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد، همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید، با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسن (د ۱۱ شهریور) نگار اختصاصی مجله در قصر برای لطف نموده مطالب بسی ارزنده بی از مطبوعات چگون سلواکیا گرد آوری نموده و به ما فرستاده اند. که با ابراز سپاس از ایفان به چاپ مطالبشان اقدام مینماییم.

جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در کتابچه یاد اشتهای روزانه اش در صفحه ۱۲ جولای سال ۱۷۹۰ چنین نوشته بود:

((چاشت امروز مرا با توماس در مورد ساختمان مقر دایمی حکومت ایالات متحده آشنا ساختند))

جورج واشنگتن خودش هیچگاه در قصر جدید داخل نشد، بعد از حریق سال ۱۸۱۴ تعمیر قصر همه سفید رنگ شد و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -
 دیوان محدود اند اما در نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می -
 خوانند ، در نعت خوانی مقامات
 ویژه وجود دارد ، در حالیکه
 در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل
 داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان
 این است که در نعت خوانی ،
 نوعی موسیقی ، در خیل است و گاه
 هم نعت همراه با موسیقی خوانده
 میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته
 است .
 از سید عبد القدوس میرسم :
 * چی نعت است که شعرا
 نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوا-
 نی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی
 ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه
 خدمت زبان را درین عرصه ،
 جناب حاجی غلام حسین انجام
 داد ، است ، من برادر بزرگم
 (میر فرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر -
 فرخالد بن است در آستانه میلاد
 حضرت محمد (ص) با او صحبتس
 داشتیم . . . و اینک شناسنامه
 کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال -
 دارد و محل فاکولته هنرها -
 در بو هنتون کابل است ، در خان -
 نواده مذهبی بزرگی شد ، و است
 سلسله میر فرخالد بن آغاز است .
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و -
 عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که -
 شبها تا سحر و صبحگاهان -
 شقانه و بانوای برسوز بلند میشود
 شد - سینه را جایگاه نور میسازد
 زند و چشم از زمانه میندود
 به خدا میسازد و در ستایش -
 خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم
 (ص) در دل عاشقان و عارفان
 جامیگزیند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسینی

از افغانستان

کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر امویی

تهیه مجله بامن خدا حافظی کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما است حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸:۳۰ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت: فومها (حالا که شوهرم به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع بسیار خبر بودم فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله، سیارون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجو می کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله، سیارون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله، سیارون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم، اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زوی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادری گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینسن معلومات را شمارا اختیار می نماید.

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطور،

تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیسی ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره دریای که باغ با پرواغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های

رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانوسا به درخت تسوت کهنسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مد بر صاحب معا

جبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم.

یکی از آنها سویم به راه افتاد و وقتی به من رسید، سلامی داد و موذ بانه پرسید:

ببخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله، سیارون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد گویی که دوست صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوالپرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشته باشند

عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیسست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و مال پر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سرایان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد دست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترهایا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کاردار بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور جوچه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم : ((او)) چی برخوردار خواهد داشت ؟ آیا او حاضر به قصه گردن نشی خواهد شد ؟ اوجی قیافه و اندامی خواهد داشت ؟

انکار را بر برای برخوردار شاید نبرمادی با انسانی غیرمادی -

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانیکه با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کججا وانه را در خودم یافته بودم .

کاردار روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کومبود) است ، میخواهم تا برام سرور ((جوچه)) را بخواهد ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور چوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیر برترجه سرور جوچه شدن))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند و - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میگیرم آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمین استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کارفرما میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کارم آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را . ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاهی میگذرد ، با خود تکرار میکند : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سربرد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقده و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکیش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید : ((قصه موه کس همه بر باد میایم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میگیرم . . .))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم :

((به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرمادرم که ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر هنرمندم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سرایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور ((جوچه)) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاش ؟ در ریخ که در اونوقت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، د زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از ((باپون)) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به ((جوچه)) در گوش شعبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهایی از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

مجاهدين و آزادي

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم
دست راست و چپ کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کيسه هاي
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري
میکردم و گاه گاهي همراه با رفاقيم
دزدي ها و خسر دزدي ها میکرديم
تا اين که اشتباها مرا زنداني کردند
* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني
به خاطر سرقت پول حاجي سهراب
برنج فروش و به خاطر يک حاجي
سهراب کشته شده و سه نفر جواني
با لايه شادي دادند ، ده سال
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي
بود که در عقب ميله هاي زندان -
رنج عادت بد را از ياد بردم -
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به
ترياک کشيدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همتنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً
يک گروه زندانيان سياسي که
امروز مردمان بزرگواري استند در
زندان با من معرفي شدند ، آنان
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همين منظور با من کمک
میکردند ، حتي مرا نزد خود خواسته
القيابا راياد مي دادند ، روزي قرار
بر آن شد که يکي از اين زندانيان
سياسي را که اکثراً خداياد بشرمل
سلدي را طور مخفيانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم
و به زنداني گفتم بنويس که اين
كتاب جالب است به وقت بخوانيد و
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .
از آن پس ، آنان به من ميگفتند
که توي سر با استعدادي استس
ميتواني در ايند زندگي خوب
و شريفانه بي داشته باشي و امسا
زندگي شريفانه که نميتوانست
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر
بامادر داشت ؟

مجاد کسي از جيسم باد يگر گوسي
رژيم بخشيدم ميشود ، وقتي از -
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي
تصميم گرفتم که ديگر کاري نکسم که
زنداني شوم اما تصوير هاي نجيب
زنده گي مادرم ، تصوير هاي عا -
ص قيافه پدرهايم و تصاوير نجيب
و مفلوك همه گذشته ام يك مشت
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن
زنده گي مردمان آزاد را نميتوانستم
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام
مانند من نبودند ، قيافه سرد و
بيجان آخرين مقتولم حاجي
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ
هاي پول ، توتهاي متعفن جرس
باران دوران غارتگري کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صاف بسته و نخستين قدمهاي
آزاد را در جاده ، اجتماع مط
کرده بودند و به دهلين مبدل شد
بودند که انتهايش يازگشت به
گذشته و آغازش بود ، و چنين بود
که مفکوره غارت تو رسته ها همراه
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی
گاه گاهي اموال و يا اسبورت و -
اسناد شان را که به دردم نمي خورد
دوباره با لايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، چنان
نگاه میکردند که گويي جنائيتي کرده
باشم و با جفايتکار باشم . درست
در نخستين روزهاي ماه چهارم
آزاديم ، بوليس - همان افسري که
از بدت مرا تعقيب مي کرد و هر سال
در دستگيريم نقشي داشت (گل نبي
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتر زندانم کرد .

* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط
مد تعاليمش موتر حاجي هزارگل را
د زديده بودم و تمام برزه هايش
را فروخته بودم و محکمه پنج سال
زندان را شايسته مجازاتم تشببت و
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان
توقيف را سپري نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتا
هي توقيف شدم .
* کدام جنائيت را مرتکب شد
بودي ؟
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده
بودم ، صرف اشتباها والي لوگر
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه
آزادي ، بازم محکمه چهار -
سال جيسم يگر برام سزاواردي .
* چي جنائيت کرده بودي ؟
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغاني کيسه بري
کردم ، و نيمس از جيسم را مسري
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين
روزهاي آزادي ، مرا در نقليه
سياه سنگ) سرباز ساختند .
محيط سربازي محيط خوس بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم
آخر بايد زحمتي براي رو بدن نان
کشيد ، شراب ، جرس و ترياک بايد
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از
قطعه نظامي فرار کردم و چهار
سابقه در صفحه (۱۸)

از گپ‌هایی



که ما خبر شدیم

تعبه گنده : فوت زلی



ساریان

زخمی شد!

شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاش و در درل‌ها می‌خواند و در شیشه‌ها را آرزو می‌کند ...

مهربان ساریان و خانواده اش از خسارات جانی در امان می‌مانند و سراز وقوع این حادثه اتحادیه هنرمندان به کمک می‌تابد و تریه سيات ابارتمان او را به عهد می‌گیرد، در وقت نبر راکت، ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای نامیل به دهنش رسانیده و در دل‌ها می‌خواند و در شیشه‌ها را آرزو می‌کند ...

ساریان با اعضای نامیل از این حادثه به سلامت می‌برد ... با سلامتی همه هموطنان را از آزار خودشانرا در چپ‌کوچه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

شما هم

تراجم

روانه منزل انبیاق اینده می‌گردد و می‌گوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا می‌گردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج می‌گیرد ...

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در یک از هوش‌ها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفت: زلی جان مارا کی می‌گردد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان.



ناشناسی بجایست

با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می‌خواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند.

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با داره جمله ساوون منی برانجست مباحه بی داشتند، متأسفانه خودشانرا در چپ‌کوچه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

خبر شنوید!

حالا که پرسیدید

عابد رابع بکتاش: س: چرا تونق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکررون نمیشوی؟ ج: به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راه‌ها داشته باشی و از سوزی دیگرخانه دار رایک خانه بیخانه راصد نگهدهد الحمید میرزاده از شهر مزار شریف: س: چرا در نمازهای برچون فروشی، اهدای ضروری و کم قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن می‌رسد؟ ج: نشنیده اید که ((...)) که توبه ...)) س: چرا توبه هم نمی‌رسد تحصیل یافته و برد بار، خوب همیشه مراعاتت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می‌شوهراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید؟ ج: جایزه، به دکتر روانی، اگر بیاید ...

عبد القدوس از کارته پروان: س: من به برنامه‌های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم، می‌خواهم همیشه آن‌ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض شو، تا مراسم برآورده شود؟ ج: هیچ جملات نشوید یک پایه جنرال شور بخرید. محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه: س: چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده‌ام، امروز فردا می‌گویند اما همسایه‌ام در همین روزها تیلیفون گرفت ... ج: هیچ‌کار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کنید و ... زهره ایوب از میکرویان اول: س: تا جاییکه خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا؟ ج: استغفر الله چو می‌گویند شاید گونه‌های شما غلط مینویسند.

س: خود را معرفی نمی‌کنم دختری هستم حدود هجده ساله، تا حال خواستگاران زیاد داشته‌ام، تحصیل یافته و امتیازات بوده‌اند، اما قد و قواره و پول نداشته‌اند، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماتت قرار میدهد و می‌گوید: تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من، از خانواده ام که مراجعین بروی ده‌اند یا از محیط مکتب یا ... ج: از هیچ‌کدام، از خودی و شما و کت‌ها و فلم‌های تجارتی هندی. لحن جان نایل از مزار شریف: س: چرا همه هنرمندان از رادیو و تلویزیون و مقامات بالای آن ناراضی نشان میدهند؟ ج: به خاطریکه درجه‌بندی خود چیزی ندارند، ازین سبب بهترین‌ها هم همین است. نفیسه از صدایقی: س: آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته‌اند؟ ج: مردم این سفر را فرار نامیده‌اند سیاحت مسعوده توخی: س: آیا بد برفتن اشخام‌ها حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد؟

ج: اگر هر دو باشند از من چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب. س: چرا هزارویک گپ نشر نمیشود؟ ج: هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی: س: چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند؟ ج: به خاطریکه تیل بسا نمی‌شود. ناطقه حنیف: س: چرا صاحب کارگور و درساوون چاپ نمیشود؟ ج: به خاطریکه هنوز صاحب راجند رکاردر او به چاپ نرسیده. سیمیا سروری: س: آیا مویز طاهر شیباب تصا دم نموده است؟ ج: از بایسکلش خبر داریم از مویز ترش نی. س: اکبر نیکراد کجاست؟ ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران بی‌وسه، در کابل تشریف ندارند. سارا از لیسبه حرمه جلالی پروان: س: چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو-ویزیون اهنگ‌هایش کم نشر میشود. ج: شاید مصروف عروسی‌ها باشند و مریارو هم می‌گویند زنده که در بلارده هم به زارده.

تعمیر

کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتی یم
 اود سیا د گنبدی کل د سیا د گلوبو
 به گنبدی کی د گلوبو تر خسته
 د بنا بخت بازار تود م
 د سیا (هو) د سیا د گلوبو
 د گنبدی هیله به ما پوره کوزی
 زه ((ن)) غوتی یم اود (هر)
 د لویونی شه شاهد م
 زه غوتی یم اود ((سیا))
 د گلوبو گنبدی د جبر ولوتانده
 لبته

زه غوتی یم ما گم داوسنی
 سهار دوز می به غنیز کی
 زه د سهارنی ور الکی به طلاهی
 شرکی نازیم اود سیا هغه
 غور ید لی کل یم چی د بنا بختو
 به اوبل کی توپل کوزم
 زه د ((ن)) غوتی یم خو
 ((پروه)) د لویونی شاهد م اود
 ((سیا)) هغه غور ید لی کل
 چی د ناز د سترگی بیا کی ورتسا
 اوستلای شی

موتسه
 بلی غوتی! دغه زمزه به بهتسه
 ز قوله خود زمان د تمیز فوز ونوته
 د پره لزه رسیده
 غوتی! هو غوتی به نخرولخی
 کلکیده له اوکبه وه!



به اوس بی بناد ه ساتلی یم
 د پروه لویونه - منم چی زماور
 د دوز می د بختی غنیز جبه مراد م
 یم

منم چی زما به خنداد بوا د -
 حیل اثنی تود ید لای شی منم
 چی بنا بخت د اوبل خاوند د
 هیله نه هیوزی چی زه بی د اوبل
 اود میانو زه به نخری کی تود
 وسات

نه! زه د دی نازین باغ به
 لعل کی چاوا جوم!
 اودغه دین توده هنگامه چا
 باد بناد بخت به برخه کریده
 پوهنیم ((پروه)) د پروه
 دینخی لویوسی

پروه - هغه پروه چی د نلسی
 بناد ید کاروان ز غنیزه بی دی -
 لهری ته راپللی ده . او هغه
 پروه چی د سوغنده اهار مخی
 ته بی زما دین ورخی د نازیمه
 خاطر خهل د لاسو او روشی به
 سرو لیبو سوللی دی اوزه بی
 د اوسنی هوس ینگی باغ ته
 سهارلی یم . هغه باغ ته چسپ
 بولگان خله قافله پکچپ ار ولا ی
 نیس

هغه باغ چی پهلان بی د -
 ((سیا)) د راتوبه خند روغنی چی
 لیمی ز غولای شیر



شیر نعل محمد دین نواک

غوتی لانه وه غور ید لی چی د
 سهارنیوز می د مجوا غستلو پسر
 شرب شو

وز می غوتی به نازان به غنیز کی
 لوبله او هغه به نخرولخی کلکیده لو
 به جبر وه . خو وروسته چمن وسته
 د سید به سیه بلوکی سیا
 نغاری اود سهارنیوز می لمر د
 زوور الکی دینخی قار کی
 انتظار کی وه چی کله کله بی د -
 سید لوتنه ریاری . غوتی بوا ر
 کیم به به بهت د جان سره وای
 زه چی د بنا بخت د بنا ر
 د لویونیوزی د گز کولای شم دغه
 د ناز برخه د ((ن)) د پروه
 لویونه ده

به! د اود لویونیونه نه ده .
 بلکه د پروه دودی خواله ده چی
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -
 دی د خبیری هغه بی زووری یم
 د ((پروه)) د پروه لویونه
 زه پوهنیم چی د پروه لویوسی
 د زمان د اوستورا اوستود تود
 تیارود کوزو هغه راتوره کرم اود
 د لته د سید به سیه بلوکی
 نجینی سید لوتنه تیاره ایس . د
 پروه د پروه لویونی هغه چی
 دوز می به نازمی خنگری او هغه
 چی د سهارنیوز زینور الکی غار کی

سید رسول رسا :

دینستوداد بیاتو خُلانند خیره

ریدو یو پهلې ((ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر
ا تار لیکلی چی مخنی چاپ شوي
ا تار یی په لاندې ډول دي :

د بید یا گلونه . د غزلونو او نظمو
مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
د مسد سر به ډول .

سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
ژبو به پوهید ه اونه روانی یی
په د غوزو خبري هم کولای شوي
اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
وچس له ویش خخه وروسته په
افغانستان کور د پاکستان د سفا
رت مطبوعاتی آتسه و .

د یوشمیر غوکړنی یی چی د فیو
ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
د مثال په ډول رانقلو :

خدای زما او ستا خوږ دي .
موزنه د وار ه بنده گان یو
ته په خه باندې مالک شوي
موزنه ولی فقیران ییو
ته د خدای د لوی حکمی میراث
خوړ شوي . موز شوو ز یی .
اوس مسجد یی موستا په درد یی
چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینستوداد بیاتو
ودی او پراختیا
نه خا تلی یی پام
لساته

پوخت وچی په شعرو یو یی پهل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پاڼوکی یی شعرونه
خیریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خیر مرگین)
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر
و تا کل شو . چی خه ناخه شپز کاله
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -
لیت په غاړه درلود .

سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) . ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونبار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .

سید رسول رسا هم د زده کړی و
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
مخانیگری پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیرید و نکي کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کار و
بارکی د یوزیا کاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعرو او نظم تسه
مخانیگری خد متونه کړی دي .

سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونوکی د پهلې د میاشتس
تبلخانی مجلی په اداره کی جس
(نن برون)) نومید ه په کار بوخت
و .

سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگریس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه اسمان
د پوستو یی تعلیم لئ او د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
خخه پوهم سید رسول رسا دی .

سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په کلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیید .
پلاری میا محمد سعید نومید ه .

خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونبار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښور
نبار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اونه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او ورپسې د پوهنی په محکه کی د
ښوونکی په حیث وگمارل شو .

سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لومړی زده کړی
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته
رسولی وی خوله ادبیاتو سره
اوپه مخانیگری ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .

سید رسول رسا لاکوچی و اونه
ښوونکی کی به لومړ نیوزده کړ و -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا
 مونس همینگی من قصوات انسانیه
 ساز من بودند - بدن را با اندام
 دوست میداشتم اورای من
 فرشته بی بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ایگانش چنین نمیبود ز پراهمین
 محبت های بی حد و حصر او
 بای آن لایم را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه بی به او نداشتم
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر
 به سنگ میکید کانی بود که
 سر مست گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدن بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق
 افتاده از زبان خودش شنیدم
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد
 گفت : اینبار قصه یک
 مرد گوش بده و بعد خاموش شد
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافش را لریزه
 خفیف وزود گذر فرآ گرفته خجله
 زده به نظرم رسیده انده های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 رخسار نه بعد مکتوب را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت
 یک وقتی مینوشتم ، داستانی
 مینوشتم و شعر میسرودم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زیبایی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد ، شعر ی
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا
 میداد ، اگر میتوشه ، یک وقتی
 مینوشه خیلی هم خوب مینوشه
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد
 بگورزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،
 اسکلت بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک وی صدا
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه
 های برام قصه کرد ، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

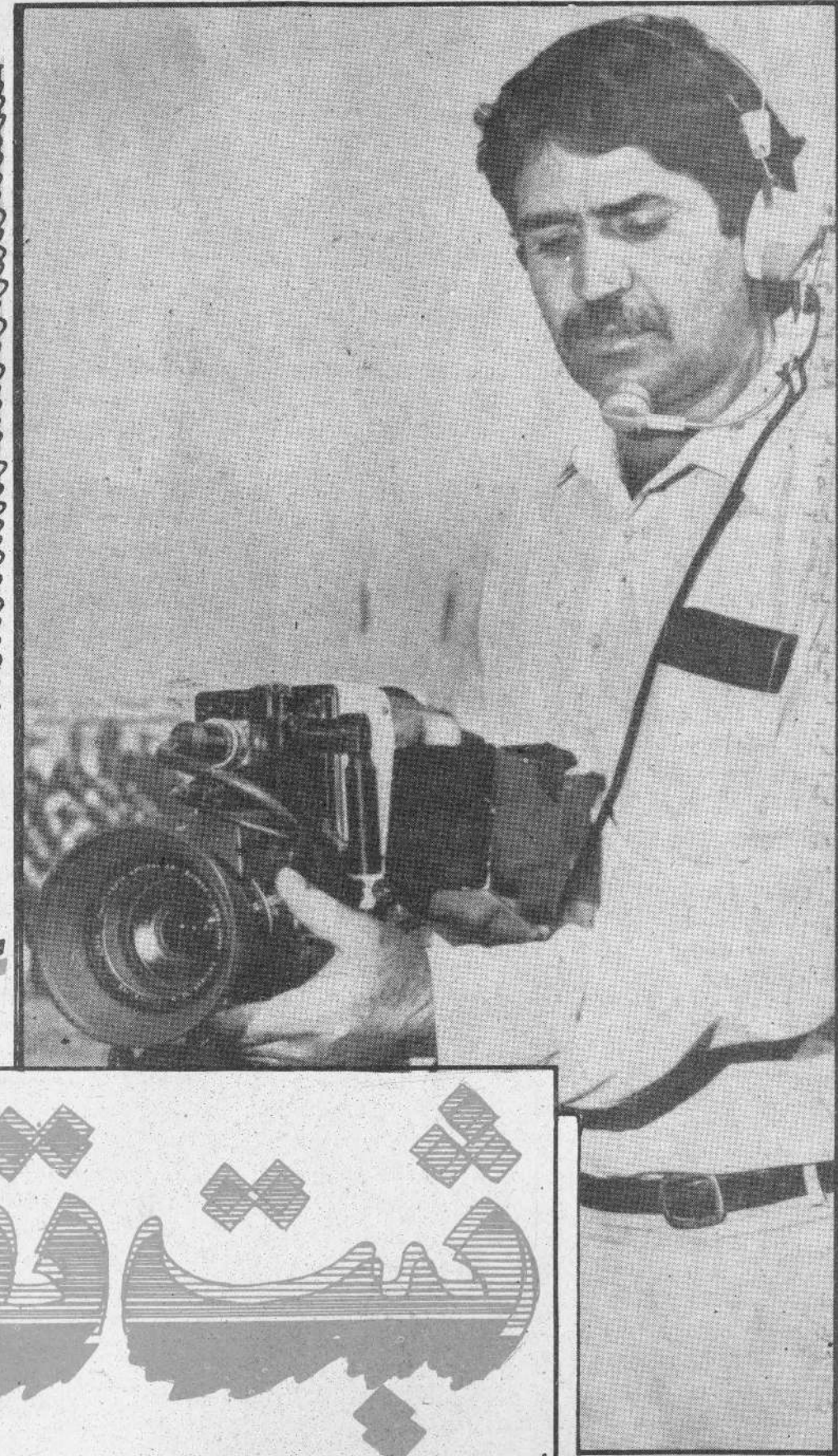
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجید
 روهای مذاب آور لحظه های
 رامی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود ،
 رازی از یک درد میخورد آنسوز
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 آمده ولی من مینویسم و می نوشتم
 شاید از غم میمیرد و من ترس

مستول و بار من بود، بدین مصداق
 سید دوستی من کفر گسرد
 ولی نمیدانستم که من کس
 کوچترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانم
 در صد امتراض بر نهادم. و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچترین جاسوس را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من جوهره همسایه
 کوچترین بهانه از او فریب گرفتم.
 بالاخره با هم از دل و دل گردیدیم.
 من موجود مغرور خود میدانم
 بودم. یکسال ابروی من لم بگذشت
 شد که احساس کردم که کسی
 زناشوهری برام طلبه آید -
 استه خانم سواد خواندن
 نداشت که چه حرف
 سخنگویی من کانی آفتاب بود
 ولی در عوض قلبم را دستمال
 عشق و محبت نسبت به من و خیلی
 میکوشید مرا خوشحال و شاد
 نگه دارد ولی من غرق در لجن
 زار غم و فاجعه بودم.
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته
 باشم تا آنچه را که نزد من
 گفتم از او بی جلو میگردد بخواند
 و برانگشت هنر آموختن من
 گوید. این همه خود پندیدم
 موجود تخیلی بار آورده بودم
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ
 رابطه و پیوندی با حقیقت
 زنده گی نداشت به سر میبردیم.
 خلاصه در جهان دیگری زیست
 میکردم. خانم به عنوان گوی
 چکترین علاقه بی نشان نهادن
 عشق و ولایه او نقطه در وجود
 من خلاصه میشد.
 کم کم احساس کردم که تحمل
 وجود او برام رنج آوراست با خود
 میگفتم: خفت است که پیوسته بی
 چون من با زن بیسواد و زنده گی
 کند آرزو داشتم فرزندی داشته
 باشم در حالیکه او قادر به سواد
 فرزندی بدنی نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام را با
 او یک سرو کم. آنشب نمیدانستم
 اودرچی رویای خوش از آینده.
 اشن فرورفته بود که باخوشی
 عقیده ام را اظهار کردم.
 نخست خیال کرد شوخی میکنم
 ولی همینکه دانست در تصمیم
 خود استوار به شدت گرفت
 خود را با ما هم افکند قسم یاد کرد
 که خواندن و نوشتن را بیاموزد
 ولی من فرهاد زدم. من فرزند
 منخواهم و تو نمیتوانی برایم
 فرزندی بدنی بیاموزی. یک عالم
 باسوانده گفت: از کجا
 میدانی که نقر از تو نباشد؟
 او به تلخی میگفت ولی گریه
 اودر شوره زار قلبم کوچکی
 تاثیر نداشت. و من که از عهد
 پرداخت مهره اشن به سهولت
 میتوانستم بدرشم، به اشک
 هایش به التماس هایش، بی
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده
 برهم نهادم و همینکه خورشید
 بایرتو زهنت از افق مشرق سر بر
 کرد از ستر برخاستم و دیدم
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا
 نبودم. او کجا میتواند با رای
 من روی مخالف نشان دهد
 پس از کسی گفت و شنود راضی
 شد. مراسم طلاق خیلی ساده
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم
 کسی نداشت بدش چندین پیش
 فوت کرده بود. یک تازمه آن
 بدو وثوقش بود. با اخذ مبلغی
 به عنوان مهریه در حالیکه
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود
 محض راترک گفت: از آن به بعد
 من بودم و چار دیواری اتناقی
 و یکشت تصورات واهی. اشک
 خانم ورق هارا با هم سهوا
 میکردند.
 دو سال گذشت و من همان
 بودم که بودم. زنده گی را از در
 به غفلت نگاه میکردم و از زنده گی
 واقعی و تلخی های آن گریزان
 بودم. تا آنکه یک شب همه چیز

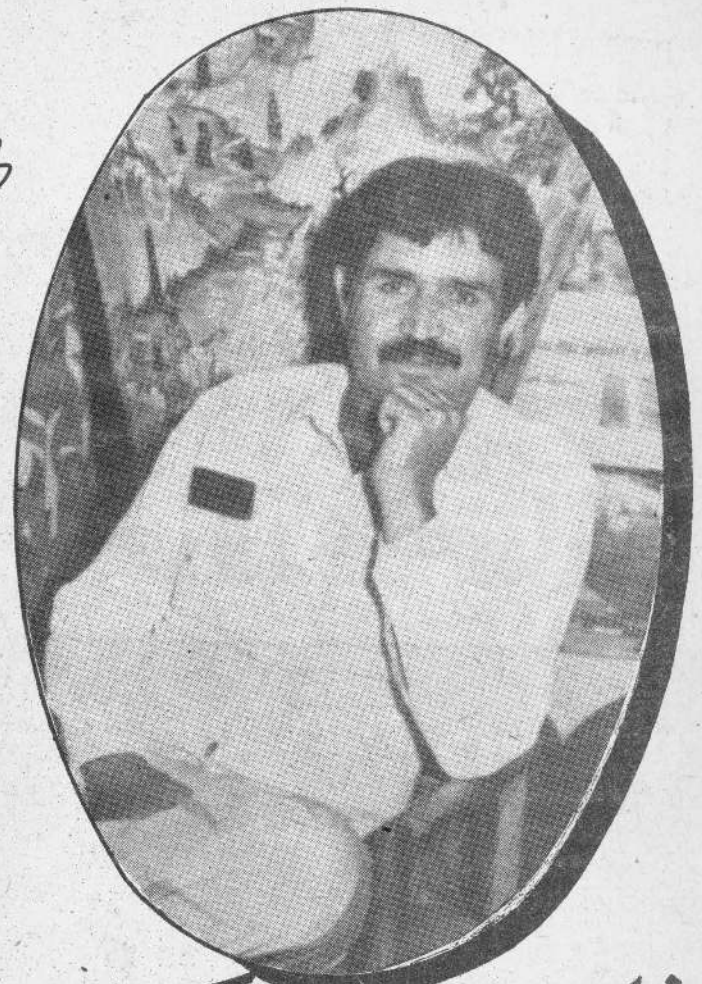
عوض شد.
 یک شب زیبا و خیال انگیز
 بهار بود. بزه های ابر در رهنه
 آسمان مستانه سرد روی هم می
 نهادند و صفر بدند. انعکاس
 نور چراغ های خیابان در آب های
 ایستاده بی روی جاده منظره
 دلپذیری ایجاد کرده بود. در
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.
 مردی آمده به شوم نزد یک
 شد روشن چراغ تکی از صورتش
 را روشن کرد لنگی کهنه
 به سر و کلاهش ریخته. لی به پاداش
 از سرا پایش کتابت می بارید
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -
 زده گفت: آنا ساعت چند
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه
 شب بود باخوشی گفت: یازده
 بجه. فکر کردم همین که جوابش
 را بد هم از کسایم رد خواهد
 شد ولی اودر حالیکه پس گردن
 راس خارید و باره سوال کرد:
 منتظر موتوری استید؟
 گفتم بلی!
 شما هم انتظار موتوری دارید؟
 در حالیکه به اطرائش نظر
 می انداخت خنده ای نموده
 گفت: من منتظر مشتری استم.
 بعد سینه هایش نگرستم فرو رفته
 چیزی نبود که منتظر مشتری
 باشد، خیال کردم شوخی میکند
 بی میل نبودم تا رسیدن موتوری
 خودم را با او سرگرم کنم. قطری
 سگرت را از جیب بیرون کرده بگر -
 تی تعارفش کردم. یک دانه برایش
 برداشتم با لایتم سگرتش را.
 آتش زدم
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم
 که سگرت نیست زیرا نهی از
 سگرت را در دهنت فرو برد نظری
 به سرا پایش انداخته گفتم:
 گفتی که منتظر مشتری استی؟
 خنده معنی داری نموده گفت:
 بلی منتظر مشتری استم ولی این
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
 ولای کوچه ها مردم را فراری -
 ساخته است.
 یقین داشتم دیوانه نیست
 ولی از حرف های بی سروپایی
 هم چیزی دستگیر نمیشد.
 خودم را به صحبتش علاقه مند
 نشان داده پرسیدم: خوب
 بالاخره نگرانی چه میفروشی؟
 چشمانش را به گوشه بی از خیابان
 دوخت و بدون آن که در چشمان
 نگاه کند بالحن زنده می گفت:
 بستر من و آفوش گریه این توانستی
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای
 شهر با من محرومت دارند.
 لحظه بی با خود اندیشیدم
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر
 دیدم من هم جوانم. آتش شغوت
 یک باره در وجودم مشتعل گردید
 قلبم شروع به تپیدن کرد گوی
 آن مرد افکار درونم را به خوبی
 درک کرده بود. در حالیکه
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعنتی
 که چند دقیقه بعد در اختیارم
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم
 مبدل به یک پارچه شور و هو
 شده بودم. هوس کشنده و لسی
 دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر
 زن نبودم. تلم سرگرم من همان
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی
 بودند که بر تار و پود وجودم
 حکم سروا می داشتند.
 مرد از پیش من از نیالشی
 از چند کوچه که ملوا کتابت
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت
 در آنهای یک کوچه تاریک که
 بوی زنده بی فضایی آنرا نباشد
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی
 به اطرائش نموده پس از آنکه
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست
 با پشت دست به علامه رمز چند
 ضربه خفیف به درواخت، صدای
 یایی از پشت در به گوش رسید
 و لحظه بی بعد در با صدای

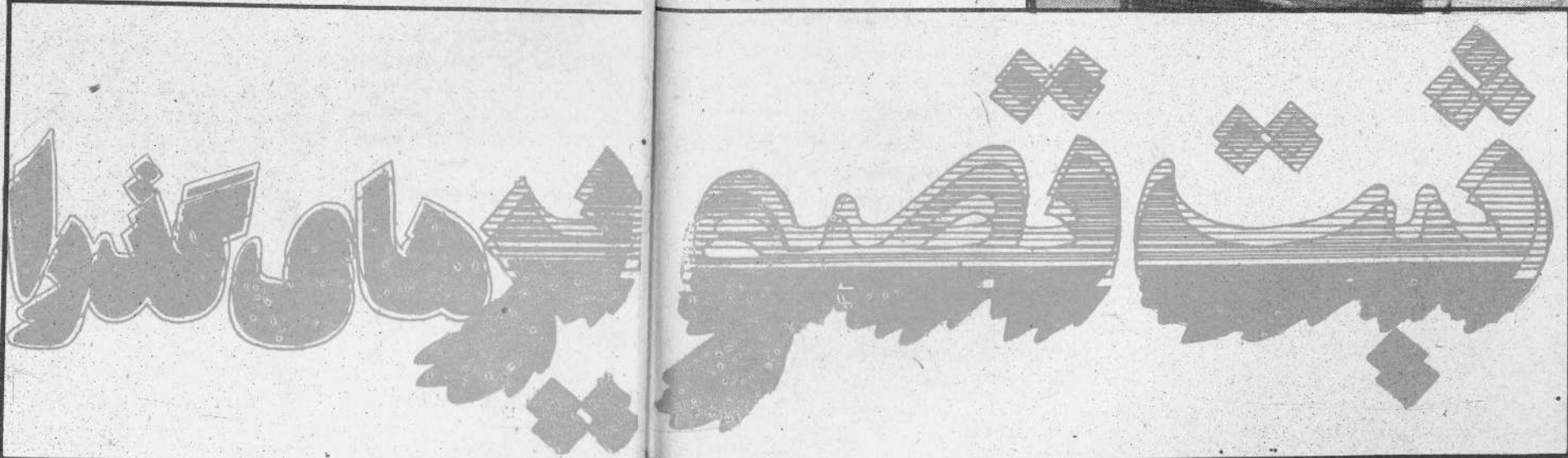


و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فلمبرداری می‌نشینم که از آنجا ز
 کارش همچون عاشق دلباخته می
 برآید و به خصوص هنر فلمبرداری
 بوده است .
 بلی اینبار سخن بر سر فلمبرداری -
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص در این
 اواخر همه گرفته است .
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلمبرداری که در
 قسمت دایرکت و فلمبرداری آهنگ
 (اهل هر کجا که باشی باز هم
 افغانی استی) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است
 و پگوری گل کرد و میگفت .
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه می
 به داخل رهنماییم کرده و بعد
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری



مصاحبه‌پی با فاروق زرننگ کمره‌مینی تلویزیون



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروایان در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 * شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا
 جدید کار رایجاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود پوسران به شما ایده داد
 اند ؟
 در حالیکه چهره اش جدی
 می نمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت :
 خیر (من در جلوی کار کرده
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود پوسر میباشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .
 * آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد ؟
 - اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر
 میگویم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلمبرداری در ساحه هنر
 جز کارهایم است .
 * برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است ؟
 حرم را قطع نموده گفت :
 - برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عادی است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد .
 داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی میسرند اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همینگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام .
 * هنوز چه تصویرهای ثبت
 نشده بی در زدن تان دارید ؟
 شاید وقت ندادند یا شاید هم
 امکانات ؟
 - در زدن هیچ تصاویریست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی رابند اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار می نمودم و از آن جا هم
 شواسته ام چیزی بیاموزم .
 * پس کار عکاسی با فلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساس هر دو
 برداری و عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. و
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهیه
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی
 باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای
اجتماعی، نوزولوژیک و روانسی
میتوانند تقسیم شوند.
الکول سبب چسبیدن پیرگونیهایی
در ریه ویت میگردد؟
الکول سبب تغییرات و نسی
نظمی های مختلف میتابولیک
در اوزان نیز انسان میگردد. -
بالای میتابولیزم ویتامین های
گروه B مخصوصاً ویتامین B₁
تا تیرکود و در نتیجه زیان های
متنوع و مختلف در سیستم عصبی
مرکزی، سیستم عصبی محیطی و
سیستم عصبی اتونوم از آن بسبب
وجود می آید. تا تیرات سوز
آن بالای جهاز هضمی به شکل
التهاب معده، سرطان هلو
تغییرات در جذب مواد غذایی
ظاهر میگردد، سخت شدن و پیا
سختی در حاد تا ناگوارد پیر
بست که در رفیعی زیاد اشخاص
صه به صورت مداوم از الکول -
استفاده میکنند به وجود آمده
میتواند. الکول سبب یک سلسله
تغییر غیرقابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید
به صورت مرتب از اندازه های
زیاد تر آن استفاده کنند که به
این ترتیب آهسته آهسته و -
بسته می به الکول به وجود
می آید.
در ایجاد وابسته می به الکول
محیط زیست شخص، مسائل
تربیتی، اعتیادات، عقاید مذهبی
خستگیهای بیش از حد جسمی
و روانی، موجودیت ناراضی ها و
صدمات روحی شدید و یا خفیف و
مداوم نیز اهمیت دارد. البته
عوامل نوری نیز در ایجاد وابسته
گی به الکول رول دارد مانند:
وفرت الکول در محیط و دسترس
سهل به آن، استفاده از الکول
به قسم تجزیه بی به وسیله
نوجوانیک یکی از اعضای خانواده
او معتاد به الکول شده اند و او
گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن
آزادی خود و تیریه الکول مینویسد
طوری که ملاحظه میشود عوامل
سبب وابسته می به الکول -
ناگون و فراوان است که معمولاً

از الکول به وجود می آید.
وابسته می به الکول چسبندگی
به وجود می آید؟
طوری که گفته شد از اثر استفاده
از الکول در پیرگونیهایی منحصراً
جسمی و روانی ایجاد میگردد که
آهسته آهسته این در پیرگونیهایی
شکل ثابت را به خود میگیرد.
الکول در مرحله اول به اندازه
کم، تا تیرات آرامش بخش
تسکین کننده، نشاط آور و تسریع
کننده فعالیت های روانی را دارد
به همین علت کسانی به این گونه
تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و
به آن مراجعه میکنند که با محیط
زیست خود تطابق خوب نداشته
و یا بی نظمی های روانی از نوع
Neurosis و یا تشوشات
شخصیت داشته باشند. این گونه
اشخاص در مراحل اول با استفاده
کلاه و ناگاه از الکول بروی های
روانی خود راضی و راضی میکنند
ولی سرانجام به مرحله بی
نیرسندگی که از اثر در پیرگونیهایی
ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی، الکولیزم،
نیابت از استعمال انراطسی
مشروبات الکول است که
سبب تشوشات در نوزم های
معیاری سلوک و روش شخص در
محیط زیست، خانواده، جامعه
و هر چه کار شده و همراهی نهایی
برای صحت خود شخص الکولیزم
و آسیب و آرامش سایر اهالی می
باشد.
از نظر طبی، وابسته می به
الکول، یک حالت بیماری و غیر
نورمال است که شخص از اثر
استعمال زیاد و مداوم الکول -
سرانجام به مرحله بی میرسد که
خود را ناگزیر به استفاده از آن
میداند و این ناگزیری به علت
احساس نشاء و یا خمار و هم برای
جلوگیری و کاستن اضطراب روانی
و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت
که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
 بیشتر تعادف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به
 وجود می آید و تاثيرات
 (Toxic) توکسیک و مسموم
 کننده الکول بالاي حشرات
 دماغیست . در شروع این حالت
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
 عضلات به استراحت (Relax
 مصروض شده و یک حالت آرامش
 جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان
 به جهت مثبت داشته ، احساس
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
 به خود به صورت گداز و تغییر
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی
 واقع بین را از دست داده ،
 امکانات خود را پیش از حد از یاد
 بی کرده و خود ستایی میکند .
 نیروی خود آگاهی (Autocritic
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،
 انبساط مزاجی شخص به بیاد
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
 هر موضوعی واکنش میدهد ، به
 آسانی از رده شده و یک حالت
 متاثری و عیبه علاقه را به خود میگرد ،
 تعصب و شدت یافته و امکان
 دارد بعضی اعمال و حرکات
 Empulsiv به وجود
 بیاید ، شخص درین مرحله به
 آسانی به اعمال و حرکات
 Agressive و تعرضی نسبت
 به اطرافیان و یا نسبت به خود
 ممکن است دست بزند و حوادثی
 را که از نظر قوانین و مقررات
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات
 نیز واضح نمیشاند که این عدم
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه
 تاثيرات مسموم کننده الکول
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum
 به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در
 عضلات سردردی ، تلخی و
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی
 و فرط حساسیت به وجود آمده و
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص
 دست میدهد که این همه از اثر
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي
 انساج عظمی ، معده ، جگر و
 سر انجام دماغ به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز
 به وجود آمده میتواند که درین
 صورت حالت شعوری روشن از
 بین رفته و شعور به مکه رست و
 خفایت میگردید و ممکن است تا
 سرحد کوما نیز برسد ، درین
 حالت گاهی تشنجات منابسه
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی
 به الکول طوری که در آغاز نوشته
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
 به نوشیدن الکول است و نشان
 دهنده وابسته گی جسمی و
 روانی شخص به آن میباشد ، در
 اثر آن شخص به صورت متناوب
 (Periodic) و دایم
 مجبور است الکول بنوشد و در
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های
 جسمی و روانی در او پیدا میشود
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی
 در شخصیت و روان خود دچار
 میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل
 میگردد ، با پیشرفت این حالت
 به تدریج تغییرات در روان و
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول
 الکولیک شخصیت به وجود می آید
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از
 ۱- درین رفته رفته استفرغ
 در صورتیکه نشاء خیلی
 شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی
 بازدارنده ، استفاده از
 اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات
 پیش از استفاده از الکول ،
 فراموش میگردند ، نشان
 دهنده اختلال در حافظه
 است .
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه
 زیاد الکول به خاطر بیاد
 دست آوردن نشاء آشکارا
 که این حالت نشان دهنده
 ایجاد حالت تحمل (Tolerance)
 الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن
 ممکن است ۲-۳ سال دوام
 کند ، شخص وابسته به الکول
 آهسته آهسته به مرحله دوم
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از
 علائم مهم و دایمی آن به وجود
 آمدن علائم قطع دایمی و
 تبسول (Abst in a nce) است
 این علائم طوریست که روزیکه
 شخص الکول ننوشد ، مانند
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و
 برخی رنگ های خون در روی
 پرچون شرایین صلبه در چشم
 پرش قلب ، شارخون یا بین ،
 احساس ناگوار و دردناک در نا
 حیه قلب ، سرخچی سردردی
 برو زیاد ، جلد شدن جلد
 انگشتان ، رعشه دست ها ،
 درد های عضلات و مفاصل ،
 تشنجات هضمی ، بی اشتها
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بس
 اجزای فوق بی نظمی های روانی
 نیز افزود میگردد که به شکل
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،
 اضطراب ، ترس وید هانسی ها
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه
 شخص معتاد مجبور است جهت
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
 فوق باز هم به نوشیدن مقدار
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
 دوام کند .

در مرحله سوم الکولیزم مزمن
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه
 کم الکول ، به حد اعلاهی نشاء و
 مستی دست مییابد ، درین
 مرحله شخص به صورت منظم از
 الکول استفاده کرده که به صورت
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب
 الکول مینوشد ، این حالت
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا
 یک هفته دوام کرده و شخص
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
 عرق زیاد ، فشاربازین ، تشنجات
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
 و لاغری به وجود می آید ، درین
 مرحله از اثر استحاله و تخریب
 دماغ کوچک (Cerebellum)
 علائمی به شکل سرخچی ، بسی
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
 نیز به وجود می آید .

با پیشرفت این مرحله تحمل
 شخص مقابل الکول باز هم کاهش
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء
 میگردد ، ممکن است حملات
 تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،
 تغییرات در وضع روانی و از جمله
 حافظه شخص عمیق تر شده ،
 حالات تعرضی (Agressive)
 ممکن است به مشاهده برسد ،
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
 به تغییرات منفی معروض میگردد
 اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه ۱۸۴



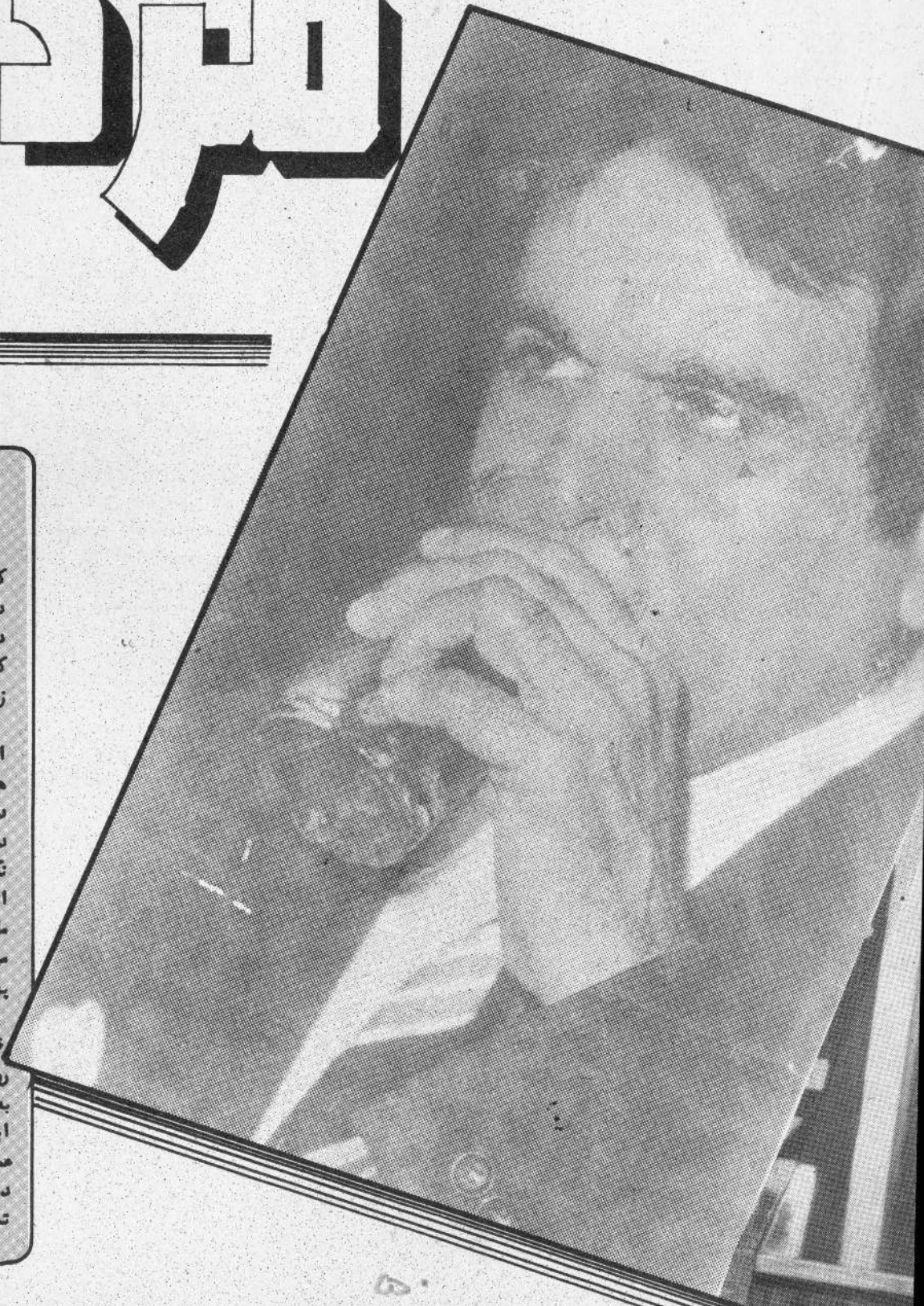
دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم
کدام کاستی و پاکبندی را در -
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایس شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست

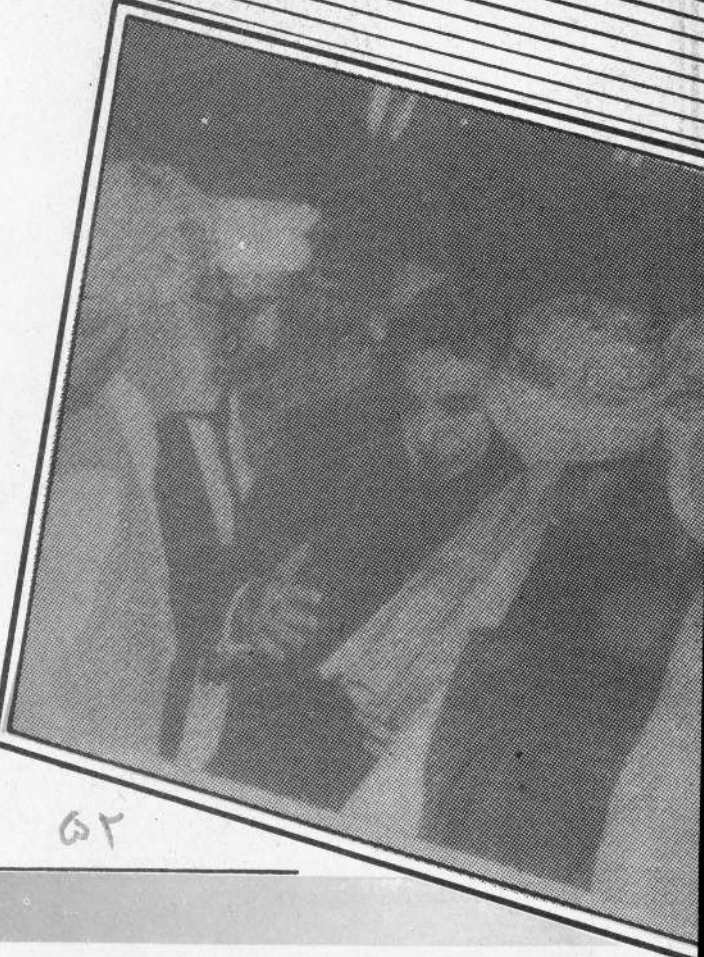


میدهد . من شهرت خود را مرمون
لطف صمیمانه وسخاوت مندانه
برادران و دوستان میدانم که
نلم های مرا میبینند و به آن ارزش
قابل میشوند ، من این سخاوت
و لطف بیگانه ، آنان رابه حیث
هاله ، دوست داشتنی شهرت
خود پذیرفته ام ، من باخود
وجود آن خود سخت در ستیزه در
گیراستم برای این که ، باید این
هاله ، لطف آمیز دوستان را همیشه
به دور خود داشته باشم ، باید
تشیات و توقعات علاقه مند ان را
بر آورده باشم ، باید حق این
دوستان حق شناس را ادا کنم
و این به یک وسیله ممکن است ،
آن هم کار و کارموانق و مطلوب ،
کارهدف مند و بر بار ، کارصادقانه
و موافق به خواسته های مردم و

آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایبه ادراک و این
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباشد
باخده و فریب ، تقلب و دپسا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
میکنم .
اندکان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مراهایه ناز ساخته و جای برایم
در طایفه شما قابل شده اند
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر شما
هند جای داده اند ، درست
است که هر انسان فطرتاً در -

جستجوی پیشرفته ارتقا ، شهرت
و طلب ثروت است این سرانیز در
دهن و ضمیر هر انسان جای
بزرگی داشته و یک بخش آمال و
اندیشه های او را استیلا کرد
ولی این آرزوها را از جباری
م شروع و درید استحقاق باشد
حاصل کرده از راههای غیر
مجاز ناصواب .
دلپ صاحب ! تا قبل از روز
شمار رسنمای هند ، شیوه
و روش فلم های هندی به گونه
بود که شاید شما فلم های آن روز
را دیده باشید و این قول راتا
کنیده ولی با آمدن شمار رجحان
سینما ، شمایل و سهمای کار ، رخ -
دیگری به خود گرفت - یعنی یک
طرز خاص و یک روش استثنای

که پاک داشته هاسنانات داشته
علا در سنمای هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سهمای جدید در تشهیل
و هنر سینمای هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سهمای سینمای هند
باورود من ، در سینما ، حریف
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تاحال نمیدانم چی کارنامه می
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تشهیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا نمیشود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیست آن یکی بهمار میشود ، با بسند التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد .

آن دیگر میمیرد ، باز هم از مثل میخواهند ، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تخصصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوبه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولس حکم تشیل و بر سنهپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیدهد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میشود ، یعنی هنرمند به (پذیرفتن) و (نه پذیرفتن) درگیر میشود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میدیدم در فیلم مادری میمیرد ، یا خود میگویم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در قلم مقایسه با مادرش قرار میدهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمی کند ؟ وقتی به چهره مادر زلفی خود نگاه میکند آیا میتواند ذهن خود را مهار نماید تا مخل کارش نشود ؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فریبی متوصل میشود آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست . فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پاپو کتم و پاپوئی از اصول (پراگما - تینم) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم ، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانم ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر میکردم . وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و - شماری فقط پول به دست می آور -

دندود یگر به هیچ اسم و رسم پایبند نبودند ، شماری کاروا به اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب احساس ، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر میکردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گش

از غزنه

از خرم بزرگ هنراسته من تاجایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید ، باک هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید از لحاظ سوسپوزی ، اورا نمیشناسم ، چگونه ممکن است او را نمایش بدیم . اینجامطالعه - سوسپوزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی شعردم .

روزی با خود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

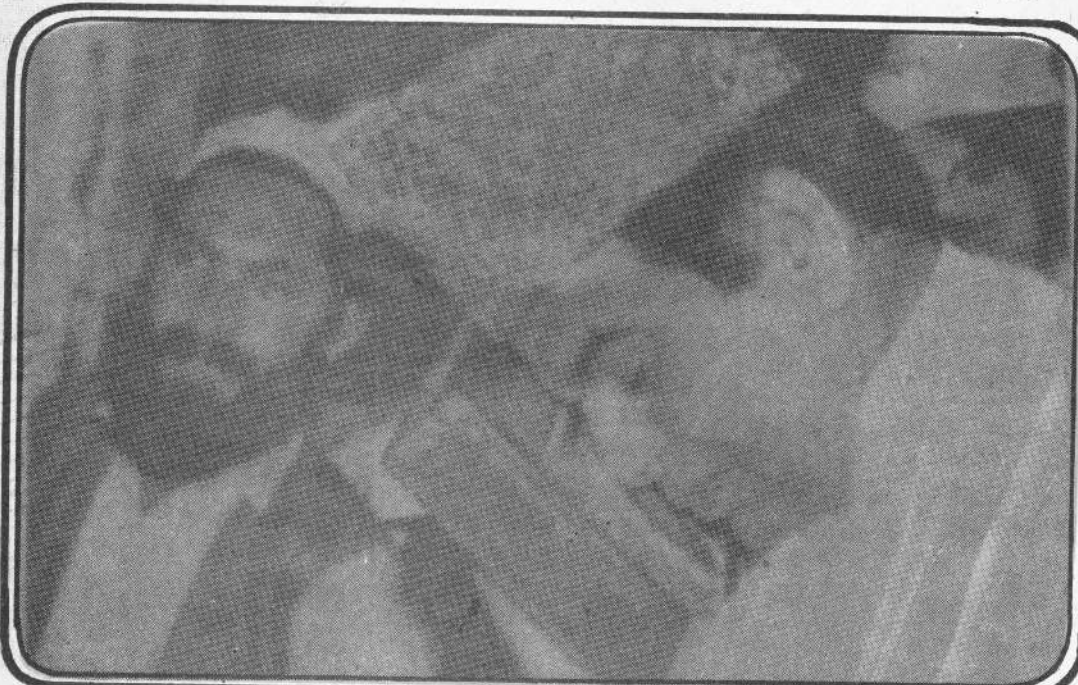
ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظ کامل باشد ، ولس در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متوصل میوم ، با بسند کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنر پهنه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر مند باید عصر انگلوس هارا در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق دارند بگویند آن چه دیدیم ، همه دروغ است .

من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنرمند ؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پده ها ، هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که چشمان شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر میکردم که میمیرد . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن یا جنیه اوهم و سواسها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولس او در گینودن ، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از اوتصمیمت نمیکم و شما نمیتوانم این خرافات بپندارم ی او را توجه کم ، ولس از روزیکه خود را شناخته ام ، تا همین لحظه با همین تلقی و بی پریش زنده گسی کرده ام و معتقدم که آن چه بجز



از ماست ، در واقع زنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد . من با این فرمول ، این حقیقت را دریافته ام که موهای سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بسا بزرگترین کشمکش ذهنی در گبیر میشم ، شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمیکرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیشود ، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که کبیر فلیمبراری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنرمندان را در یک نقطه تمرکز دهد . ولس در این کار هم اندیشه

آوردن صفا و ادب

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابته چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

تک چستی

یکی از بزرگان گفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سرید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخوش نمی توانی خورد ، و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

از ادب و علم و حکمت و عبادت

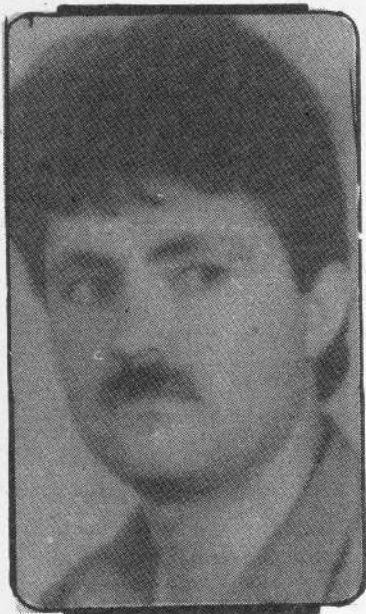
رتبه و مورد

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیار می دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات طعم و مشرب من بینی ، که هر طعمی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دویاره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرابه کجایم کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرتا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقت است ، فلانکس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ، گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ، گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیت باشد که درمانده را خلاص دهد .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 کدامین روزگاری
 در کدامین چارسوی شهری بنیاد بیحاصل
 به آنگاه می
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سبزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سوسان شمیم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایر ز هنم
 همی افشاند

دو گیسوی مرق الد پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینیوشی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط آنجیل چشمش آبه های مهربانی بود
 به برگ هرادای او شمیم آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم بگزینمست
 فقط آنجا که مهر است و بهار جشن سرسبز است
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم
 کسی تصویر مییابد

در بنیاد فرهنگ ساز

ومن
 این بسته بازجهنم یک تاریخ
 یک آیمین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوې وښیږي
 دده د شعر ونو لویې مجیزه هم (المسرح
 نخلوت) ترهنوان لاندې خپره شوې ده ولس
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کې دي
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریښي



شونه

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسی
 ښک ستا وښخه پورته په سلام شوم
 بې فیرته!
 نه دي خوندي
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشې بېرله تاسره بد نام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خورې زلفې رایه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسې
 تاجسې خیال د جدایې درلود په زړه کسې
 له اوله دي په محان ولسې مېمن کسې

کید

د اتم چېسې
 پرښته هسې
 د شنه سوري په زناکې
 لویه شوي
 بنا پسته بې
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاسو د رڼې نه و
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

خیال شنه

نویت زمانه دي ساقې یاخه راته نه که بیمانه کړه
 په غوښتو بیمانوې له خپل بمانه بیگانه کړه
 یاره هسې مې څمار کړه چې رگ رگسې میخانې
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره
 بانوگان مې واره خپل شول ستاد عشق په تخیل کې
 د جامونو په کرنگهاري لور ه سته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستې کې ما هم غرق کړه بیغښو کې
 چې توفان شې په توفان کې توفانی مویاران کسره
 هسې شانته مستې غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستې مېلې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه
 په بیالویا لویې مېلې کړه په نیشونیشوې ښکل کسره
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانې کسره
 د عمر ونو ارامسې مې وچو شونډه و ته مې گسوره
 ساقې جگ شه بیالی بریز د ه څمخانه رایمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شې چې مو وینه وینه خپل شسې
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تلفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهمای زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم
- X باکی خوش دارید تا خارج از سینمای جمعی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با روبرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود ومن از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهفت با امیتا بچهن

نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زوی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .



در فلمی وطن یا کفن

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و هاردی



لورل و هاردی بیشتر از آنکه مسر
راه یکدیگر قرار گیرند هوس
زنده گی جداگانه ای داشته
اند.

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در
یک خانواده هنرمند انگلیسی
دیده به جهان گشود. پدرش
(آرتور جفرسن) یک انجمن تئاتر
بود و فرزند او استان لورل در
تمام دوران تحصیل نتوانست در
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد
و همه او را دوست می‌انداختند
و به اصطلاح دلقک صنف بود
این موضوع او را تسکین می‌داد
و احساس تنهایی را در او از بین
می‌برد. وقتی برای اولین بار
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند- استان لورل طعم تنهایی
را چشیده بود. پدرش یک قاضی
و سیاستمدار امریکایی بود و
هنگامیکه الیور جی از ده سال
نداشت. زنده گی را بدرد گفت
و مادرش همه پس‌انداز آنها را
صرف ساختن یک هتل کوچک
کرد. الیور نیز ایام به خاطر
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر-
د بهایش قرار می‌گرفت. زمانی او
گفت:
- درین دنیا بزرگ لورل و
هاردی های زیادی وجود
دارند. من آنها را در هتل

- ☆ مادرم زیاد دیده بودم. آدم‌های
کاملاً ابله‌ی که هرگز اتفاق بدی
برای آنها رخ نداده بود و آدم-
های کاملاً باهوشی که ازین آدم
های ابله. ابله تر بودند منتهی.
☆ خود. این موضوع را نمیدانستند
این دو شخصیت متضاد و در همین
☆ حال بهم پیوسته. بر حسب تعادف
بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست
انان چنان‌نریشه گرفت که یک زوج
☆ فراموش‌نشدنی را تشکیل دادند.

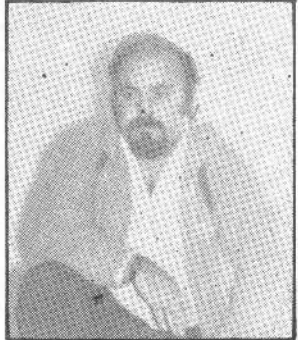


اخیراً فلم حدیدی را محترم
مغیرنی به نام اسقوط کارگر-
دانی سینماید که سناریوی
آنها محترم انجنیر لطیف نوشته
و کار فلم برداری آن را سید موجود
حسینی به دوش دارند.
درین فلم که بیانگوانعمیت
های جامعه ماست، هنرمندان
اسدالله آرام و معرفت شاه
نقش‌آفرینی نموده‌اند.

روبه روشوید ۲۰۰۰
- میگتم: (ا بیزش می‌خواهم)
...
X برای آخرین بار کدام دروغ
را گفته اید ؟
- دو سال پیش، جهت
عبود یک وضع معین.
X یک راز را بگوئید ؟
- این که من ازدواج نکردم
الم
X زیباترین مردی که تا حال
با وی ملاقات کرده اید کیست ؟
- هیچ یک، من به زیبایی
ارزش قایل نیستم. مردان زیبا
ریخ اند. من مردان جدیدی
را دوست دارم.
X در زندگی دوباره تان
آرزو دارید که چی باشید ؟
- یک مرد تابه مردان بیجا-
موز که چو گونه با زنان رفتار
کنند.
X بهترین دوستان ؟
- خداوند او...
X قصه اید هال عشقی برای
تان کدام است ؟
- قصه خودم.
X یک جاشدن را تعریف
کنید.
- یک جا شدن یعنی در
بهلوی یکدیگر نشستن، به
چشم‌ان یکدیگر خیره شدن، -
بدون گفتن حرفی و در انتظار
یکدیگر...
۵۹

سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:
فلم حدیدی را به نام (اسیر)
روی دست دارم که سناریوی آن
را خودم نوشته‌ام و وظیفه
کارگردانی آن نیز به دوش-
منست. موضوع این فلم را تجارت
هیرویین و مواد مخدره در سر
دارد.
کار فلم برداری آن را محترم
وحید الله رمق به عهده دارد و
هنرمندان موفق سینمای کشور در
ان نقش‌آفرینی کرده‌اند.







وحید امید ویکل صفحه ۵۸

دانشگاه فرهنگستان هنر

صدایی که در خون غلطید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور و لهستان کسی بود که به سوبه ماستری بااد پیغام عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً بافرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراجچه که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نغزی خوب - شبخت تازه گرمای زنده کسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۱ از طرف رادیو تلویزیون

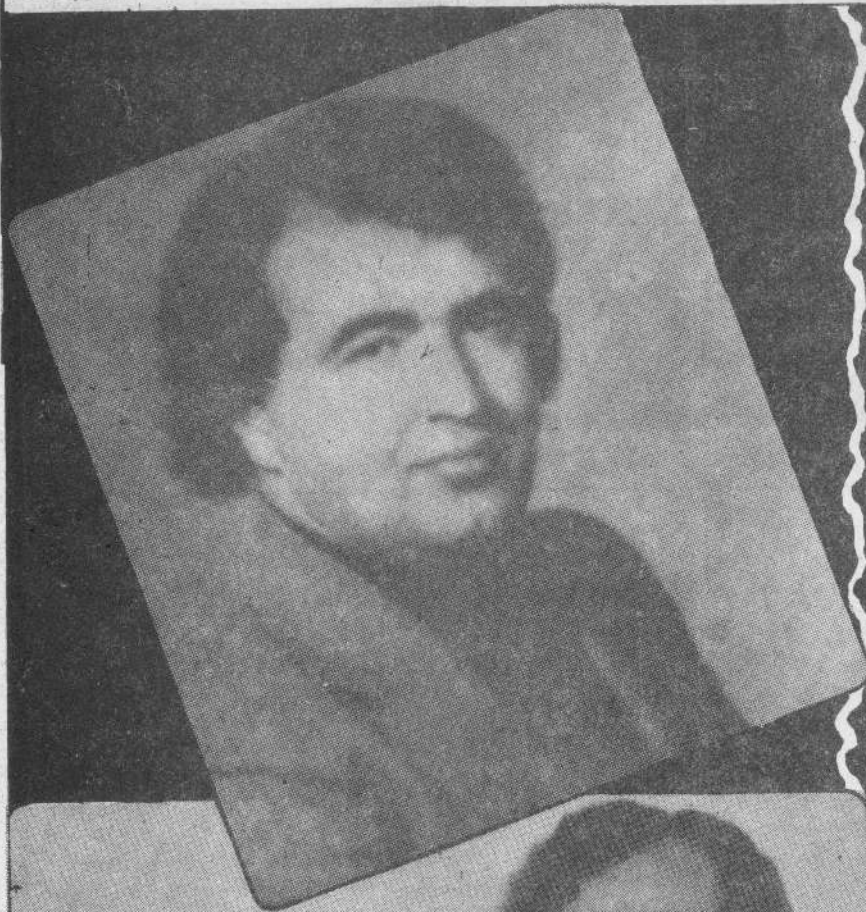
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهاد رسا حه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفجر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده کی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشت در فرجام هموای مرگه انتظارش را میکشید بچود.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکسخت نوازه بافضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهرواه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد ذکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
نامالی‌مات درزنده گی داشت
لبخنده میزد، مرگه راسخره می‌کرد
و درآینه چشمانش تصویر آینه
روشن جاو دانه نقش بسته بود
از همه چیز صحبت می‌کرد به همه
چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-
بنده از راه رسید لبخنده در
گوشه لبانش خشکید و تصویر
آینه درآینه چشمانش شکست
و امروزکه یکسال از مرگه او میگذرد
نمی‌توانم بخود بقیولانم که
همایون (رازبان) آوازخوان
خوب کشورماد یگر در میمان ما
نیست.

ولی به اجبار می‌بندیم که
همایون رازبان دیگر در میان
مانیست، درست یکسال قبل
تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
های ساعت از عدد دو گذشته
بود که همایون رازبان همسراه

با همسروی‌تانه طفل خود خانه را
ترک کرد مادر از عقب آنان آب
سرد ریخت تا فراز راهشان -
روشنایی باشد زن و فرزند او -
و همسراه یگر بودند.

یک دیار
آشنا و چشمانی آنجا منتظر بود پده
براه دقیقه هارا بر می‌شوردند و
همایون آنان را بدرقه می‌کرد، او
همگام با زن و فرزند قدم بر میدا -
شت وقتی نگاهش با نگاه گرم و -
مهربان زن گره می‌خورد، خوشی
زاید الوصفی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استقامت و راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد این خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، اگر هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری بعلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جری داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ساده ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه بعلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار است. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زانش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت ویا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنییک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرم شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت:

... از (دیام)) زیاد خوشم می آید. نمیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود.

در یافتن که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش ((مستر هیلر)) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از ((مستر هیلر)) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار می اقامت داشت و با ((بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زانش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت براند اخته میخواهد خود بر تخت بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پیراز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د بگوشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زن سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زانش (هما) آن جا در (زاد آباد)) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده آمیخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه بعلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. ((منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلان زومبرگ)) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر پازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس (زاد آباد)) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بد بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد)) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیرم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهای بیکه فقر مخصوصاً به نماند گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپر کسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زرش قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زرش دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با درایع مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. ((ارمن بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورد. بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. ((بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، باوصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم ((بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سومینزد. شام یک روز که در مورد خلاصی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگوشد، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنسوز از من بپا بی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. ((بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کشور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدید. با محمد رضا تا آخرین نفهمم. منگ از بیماری (تیپوز)) رنج میبرد. دکور عیادی همیشه به عیادت در (زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عمده (۹۵)

روی آورد و پیروز گردید ، پراگندگی
وی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم
راه جای خوشی و صیب راه جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است. و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟
آن چه برای برهرا ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بذیرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هادرمراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین
نبود . بدین لحاظ معیار واحد
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای اوسعت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک وی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود ندارد دیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده می نریب نمی خورد .
او که صاحب نظراست ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است. به همین اساس -
پیشنهادند ، لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده
کافی نیست. بلو بیش ژرف باطنی
ضروری است. و اما فریبش زیبایی
ایجاب دانش و پژوهش را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سیبای آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
ند ، تا به پیروزه بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را
در زمین با خود دارند . انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تا منسد .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهنشرا -
دهی که به خاطر پیروان خود ،
کاخ شاهای راترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو
خیره اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردیم ام))

به بنداشت من : اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی مارا بر -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیبای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
همه آهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط
نهانی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بهره اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بهره اختتام یافته
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت
خود پسندی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا
حتی زنده می خود را ، به نام -
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
راه اندا کاری تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده می انسان
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهاد بدنی تر و معقولتر
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور
به ارمغان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نژد یک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر را به گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .
برای همه خوش آیند است ، اگر
میز میمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک -
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدما بیسی

زیادی یافت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع
حقارت و دستی را میزد بزند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتوانند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :
((مهربانی زینت نیرومند است .))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و ویران کننده ، احترام
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد ،
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبستن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -
رت را ، در آبستن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبستن است ، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، بانوی برتر
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خود وی خود ، احترام برانگیز است .

ابرنازک وی نیم و باران که بی
هدف در بانهای آسمان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ابرخیم برنم و باران ، به گاو سیاه
بزرگ میماند . او با سرخی خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال

وسپری را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیب
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود

حس زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است . . .
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد ،

بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شکست انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قایق ولوانگ در ریاش در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لایم بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



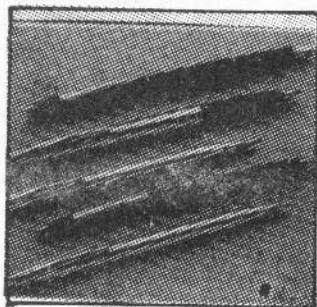
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شکست اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازند که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان ازین نیروی و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانه؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. واری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را ما از نظم بیرون آورده ایم، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشادها را تکرار میکند. (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ - های پرتخیل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و با آگاهی آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود: (حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)

الهی تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشادها یاد گردیده که سپاسی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب

کشت و مات

عارض: مدیر صاحب حالا خوش کار مرا اجرا کنید!
مدیر: معجب آدم شله استی، نزاکت راهم نمی نهم، بیشتر دیدی که باختم و جگر خون شدم، در وقت جگر خونی هم آدم کسار کرده می تواند؟
عارض: پس حالا چطور کنم؟
مدیر: فردا بیا.
نوشته: احمد شکیب

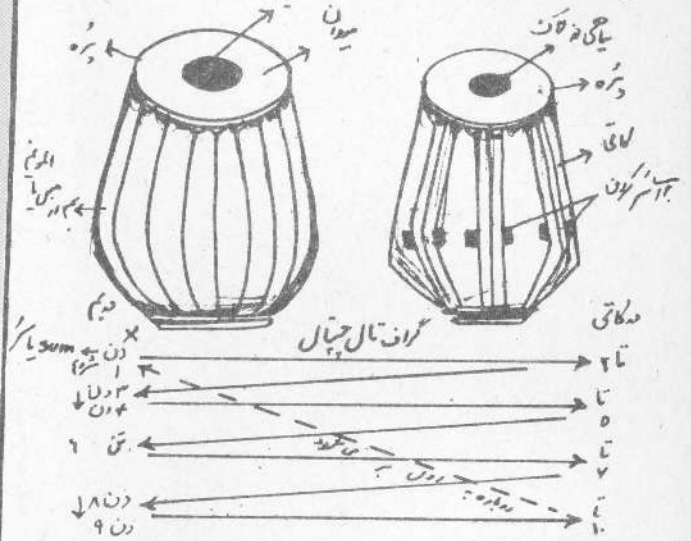
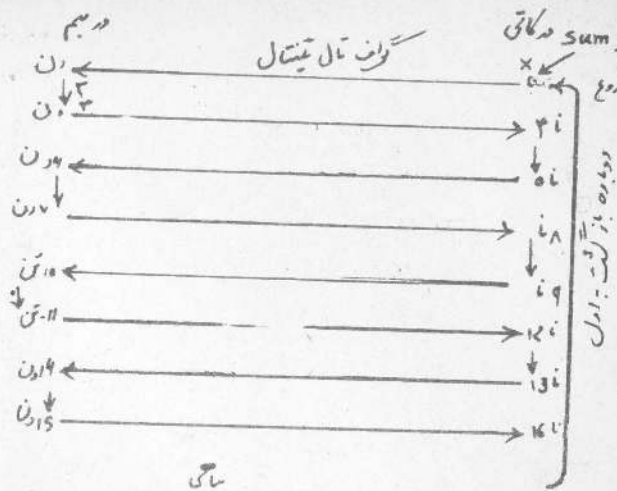
بچه به دفتر آمده بودم، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود، مدیر صاحب اینبار نعل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم.
مدیر: اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم.
مامور: مدیر صاحب این هم

دوگانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام دهند.
لاله ولادن به خبرنگاران خارجی گفتند: ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز ما توافقی نظر داریم اما اگر به ما اطمینان داده شود بدون این که یکی از ما اندام دیگری شود با هم عمل جراحی از هم جدا شویم، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحال می شوم.
لاله ولادن از ناحیه سربه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون دکتران ایرانی و برخی از دکتران آلمان که آنان را معاینه کرده اند، هیچکدام جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبیله نکرده اند.
به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران با دو دوگانه کی به هم چسبیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند.
در این دیدار لاله ولادن صفاتیان دوگانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده گی آنان موجب شوند تا دو کشور جهان امکان جدا سازی آن دو را صورت ببرد و سرریس قرار دهند.
دوگانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند و دوگانه کی از شاگردان ممتاز نزد مقامات فعالیتهای مادی و حتی



تال کروا را نظریه مین دلیل به یکت سایکل هشت ضربه که برای شکلی لایت یا خفیف استعمال میشود - تغییر داده اند. استاد فن هنگام آموزش موسیقی یارقیس یا طبله نوازی توسط ((بول)) ها یعنی نقشه ضربه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که در فوق تذکر رفت گردان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها دارای اقسام زیاد است به خصوص در شرق ولی سارنگه دیو عالم موسیقی در اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برده است هر چند تعداد آن بیشتر از آن است ولی امروزه در موسیقی کلاسیک وجه لایت در حدود چهل تال مروج ترین است که تال های مروج برای شنونده نامریی و فوق العاده مشکل است. صرف به قدرت در بعضی محافل موسیقی دانان حریف می و استادان فن و برای گرفتن استادی گاهی ضرورت به معلوما ت کافی پیدا میگردد. (بقیه آرد) کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان

ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشترک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
سورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های جمهور
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آپ انجلم داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و پنجمین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی دایر گردید .



بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره هایس را
در همه جا به ویژه در کشور خود
سراغ داریم که با معارفت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی ازین چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده گی ریاضت سرگذراند



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خفته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا های سپورتی
تازه او درین زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش
بنین اظهار داشت

از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین مسابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات یاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول در دو مسابقه
و دو مدال طلا ، چارکب نهمانی
و تند پرنده های متعدد در رانیه
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .

او افزوده از سال ۱۳۶۱ ایله
کلب شخصی رانیه نام افتخارها
گرفته ام ، خودم در هر یک
این که تمرین منظم ، شمار
از جوانان ملات مندکاتیب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که درین شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند ، هم
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا -
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را پخته
نیسازد .

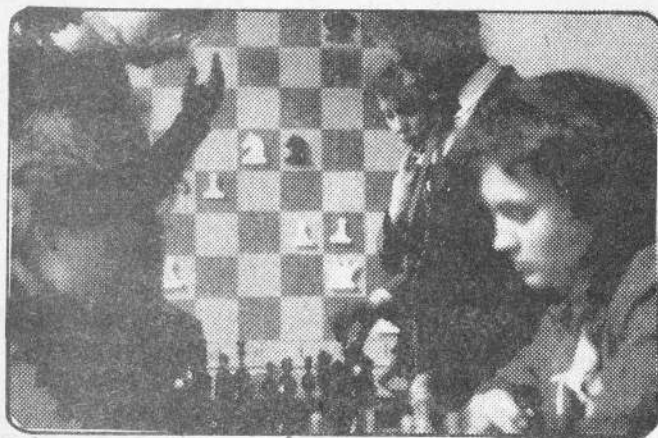
بایسکل رانی نفس را پخته
ساخته و حرکات بدن را تمایل
و منظم میسازد . آمزون سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش

اسپار تاکیاد هیوسین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوسین) بولند مسابقات اسپار تاکیاد هیوسین را سازماندهی کرده در این مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلیتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جمعه شده بودند.



مسابقه آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ متره سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد شده ل کاربونارها از اینتا لیا ناصله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مد سود از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از هر صوفه در نخستین مسابقه بر طرف باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقات بهترین طرفین بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به سمت سویسی در ۱۲ دورها پایت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرفین میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در هر صوفه گماش یافت مارگرتا طرفین باز جوان



رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کویایی درسا - بقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور بیرونی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقات ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تال در شهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد، ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کویایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد، این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفت در دور دوم لهسه ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پایت.

در فرجام آرزو دام کسه به تهرنات متداوم خود زهر نظر تهرنات سرج به هردو تیم ادامه بدیم و به خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما میتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن هاجای اول بادم را - داشته تاحال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کایی نمایم همیشه با تفاوت نمودم مسابقه از انجم داده ام، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من درسا - بقات دوستانه با لهسه ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لهسه زخونه: از سال ۱۲۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دو هم هست. تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.

دومی: درباره چه صحبت میکرد؟

اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند

اولی پرسید:

راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟

دومی جواب داد: نمی دانم.

حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟

اولی: نه خوشتر نمی آید.

حمید با عجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟

دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.

اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟

دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.

ارسالی: همایون سعیدی

چندک

شش ساعت

هزار تکه بانگیز موایبجاست نه هر که مشوه نماید سگرتزیه اند

صراحی چون شود خالی جدا ایمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

چرا آن مدعی ترک می بینیدها

که آمریشت میزش عشق بازی را بنا کرده

مه قربانت شوم ای سونسی بوش

که ما مواز نظر گشته فراموش

ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به خنل برد.

مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:

صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:

ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهرستانی



شامپوهای بوجی خنده

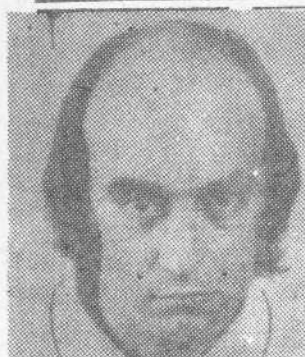
هموطنان عزیز:

بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از ریش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است.

با خریدن یک بوتل شامپووی هموطنان عزیز:

بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از ریش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است.

با خریدن یک بوتل شامپووی



بعد از استعمال



قبل از استعمال

چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن کيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن کيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی قی
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن کيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن کيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایدش نول ، گارگانش بر زبول ، وهودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چيستگان و
وکيستگان های طنزي را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حساب
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال

بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تو دانسی
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود خنبراهم گرم گفتگو بود نسد
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدن و جان دوست داشتید؟
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر
کوشیدم نتوانستم اورا رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...
ارسالی: خاطره پورزاد



MICHAEL JACKSON

مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هاراببین.
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر
عکس مایکل جکسن نوشته کرده

اند (مایکل جکسن اوازخوان
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما
انقدر نااهم استیم که مایکل -
جکسن را نشناسیم.

من حتی میدانم که او در خور
دنی هاروشیدنی هاجه چیز
را خوش دارد.



سلام سنگس

فرید: واقعا که اینها بسیار
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در
زیر عکس این نفر، تنها نوشته

کرده اند (سلام سنگس).
حالا ما چه بفایم که این
ادم چه کاره است و از کجاست؟

است.



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده

خدا حافظ.
عارض: مدیر صاحب، ورقه

عرض مرا اجرا کردین؟
مدیر: کدام ورقه عرض؟ این

بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!
همو ورقه عرض را که دیروز

آورده بودم گفتی که فردا بجا!
مامور: به زورچی کشت دادی

عارض: مدیر صاحب!
مامور: بالاخره مدیر صاحب یک

سوار پیش شدی این کشت خود را
پت کردم.

- همه هم اسپت را گرفتیم.
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۲

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!
مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،

اینه قبل را حرکت نادم.
مامور: بسیار عالی اینه مهم

بیاده تا تیرابه مفت گرفتیم.
عارض: مدیر صاحب، بسا

معدرت مسئله کارهای من چطور
شده؟

مدیر: یک لحظه...
مامور: برو مدیر صاحب!

مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که
ششماه پیش سپرده بودم اجرا

شده پاتی خوب بهر صورت، اینه
دفتر را درخانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینه
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...
بلی!

مهربانی بفرمایین!
مدیر صاحب، تلفون برای

مها اسک!

شمس الابدین جدوی

در اکثر از دایره ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منفعلمو مایه میل
شده است .
که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این منعمه
است به خاطر که او یک ریاضی
دان است اما از ریخت بد که او رایج
حیث زور ناله است در یکی از نشریه
ها استخدام نموده اند .
باید بینیم که چه گزارش مید
هد .
رابورنمبر (۱۱) :
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چارقلعه
چارنفر به جان هم ریختند ، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری
کآته باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد .
که ۴۱ + ۲۳ = ۶۴ می شود
شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل ، به زمین خورد
ومثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد . شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی
که خود را تنها یافت میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری
بازدن سیلی نرم و گم او را چار بلاق
به زمین انداخت .
و چاری که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۱۰ کیلومتر در افتاد .
در همین لحظه موتری که شکل
حیطلهو داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بهتر
رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز چار نفر صحت
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۱۰۰
بمتر مرخص شدند .
ارسالی :
احمد ولید امانزی وردک

ریاضی عمیق

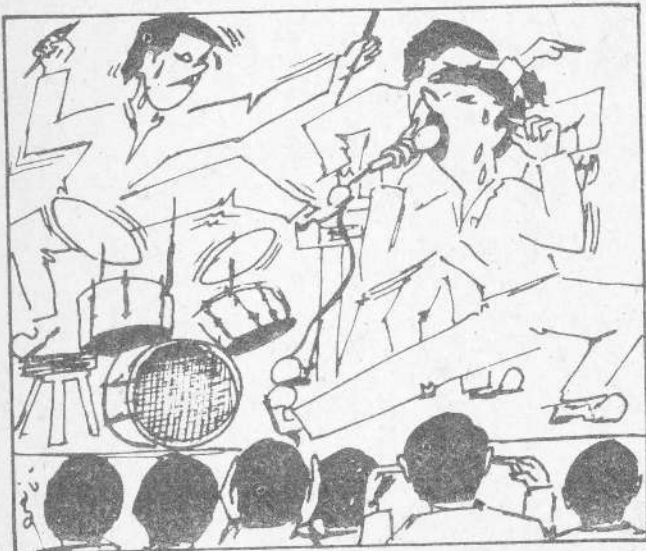
آزاد را جمعیت آیین منست
نیزنگه و فریب مذ هب و دین منست
بی رشوه بی واسطه کاری نکند
چون آمرشعبه یار دیرین منست
در هر طریقی که بهیرو باری بود با سببه
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تهل است
باشعبده بازی بی کاری بوده است
این موتر چوبی سبب می گذرد
از پیش نظریه انج و د ب می گذرد
مفلسم مفلسان د بگرچه خسوری
بابای بهاده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت دیرینه تست
دونان جووه بی توسم نکند
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست
تفتیش بیاتام نرخها نخورم
این يك لب نان را خنیمه شموم
زان پیش که بو طرف زکارت کردی
هدست شده کسیه مردم بدرم
بی موتر بنتر زستن نتوانم
بی پای کشی ، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي درواز
روي گشتانده انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كرد عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



از پدر كلامه تا پسر

✘ پدر كلانم مادرش را (ننه) ميگفت ، بدن مادرش را (بويو)
ميگفت. خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)
ميگويم .

✘ پدر كلانم (بزني بهادرا) وقت بود بدن (كلكه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (ديبگو) ميشاند .

✘ پدر كلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدرم (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيرخ) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

✘ پدر كلانم پور تربت (استاد قاسم) را ميخريد ، بدن هكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بستكارتهاي (همماليني) را
مي خريدم و پسر بستكارتهاي (مايكل جكسن) را ميخرد .

✘ پدر كلانم (اتن) مينداخت پدرم (چاچا) ميرقصيد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميرقصد .

✘ پدر كلانم (داستان) مينوشت بدن (عريضه نويس) بسود
خودم (مکتوب) مينوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

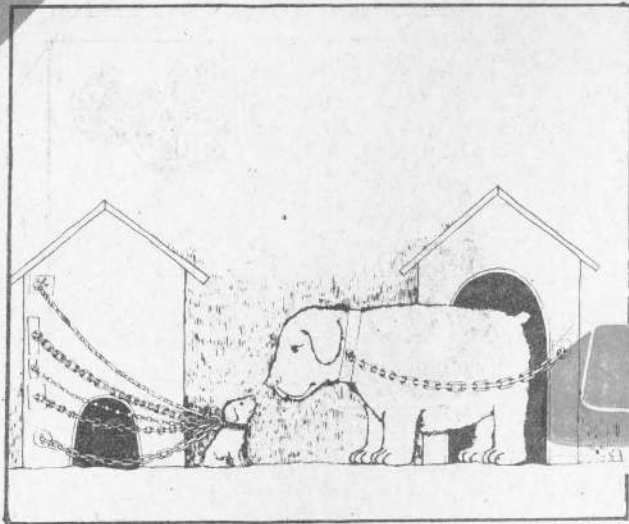
✘ پدر كلانم وقتی خواست طوري كند (دم دروازه حيلم)
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نماييم
به (سراي ليلامي) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتب ها
انتخاب كرد .

نوشته: منوچهر احمد منوچهر

پیش بینی های

فالین

سپاتوون



دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزند و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتر آن به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د رموسیقی به برك دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شهابه برك دانس
کیست ؟

ج : درخانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها به سزوی
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد .
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه توانستید شاگرد
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحت بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در-
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود .

س : شهابه حبت یک شاگرد
مستاز آیفهراز درس به کدام
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی
سرکار دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دارم خصوصاً به
کریمول .

تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تئو میز یا اسنو د کولموشولو او چپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز دغه خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

د دفتر کې د میز له پاسه د خوب کولو خوز والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :
 - یوه ورځ مې د سهار په نهمه بجې د واردي اوساډې کتاب سر ته کېښود او د میز له پاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېسې خورلې وي ، زه یې راوینم . کوم . اوسې کله د مازد پکړخلور . نهی چې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 دوهم ته چې د پوره خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد مې د نهمې ورځې خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د نهمې مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوینم کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
 د نهم مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباغاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دې . . .
 خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلنې په ورځ مې سهار په د دفتر کې سره میز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



د پارک ونه

هوکی (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کوربه انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده لسه پیلې ، خوزیا شونډو د تندي لسه لاسه پتري نیولې دي . زه لسه سپلیو ، طوفانونو ، تیگو ، تیگیو اړو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .

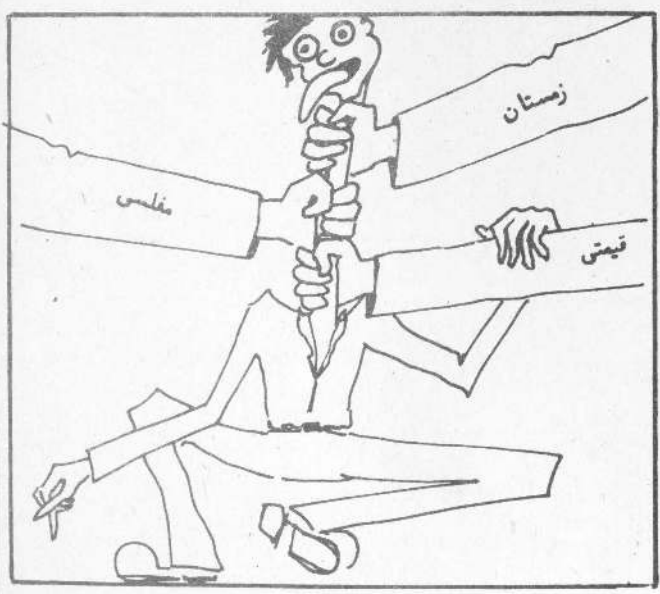
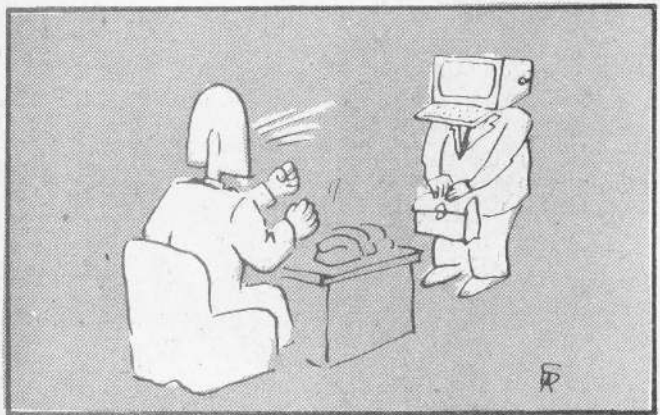
علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خمه ډول ابلاغ کړي ؟
 - : نتیجه د لرغونې روښان ده . . . اوازونو بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - : تعجب کم چې پهنه دې ساده خبرو دې سر نه خلاصیږ . . .
 خبریال : آشهز باشی صیبه د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خیر علمسی پراخ لید نه لري . . . کسهر یانې وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچې رامنځ ته کړي . د دې لسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا ر ونسو کسی د ترخونو د لوړید وڅخه ونیول شسی .

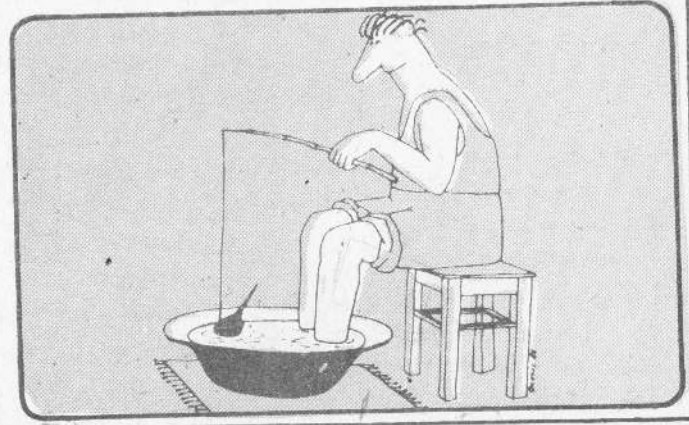
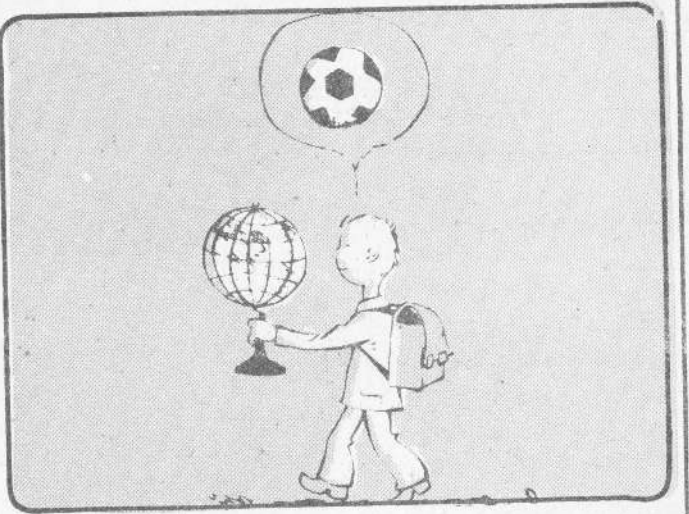
په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو یې او خبرې بیلې ، بیلې دې هند ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .
 خو چې کله د پنجاره هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صیبه څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې مې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم لعیني ځا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د - علمکی پرمخ د زړوي وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خپر نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د - بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې پسر - خوا دي ؟
 - زما نظریه هسی خوشس - نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

خبري او پيري کوي

آشناګله د اخصوس مالکیت څه ته وایي ؟
 - اخصوس مالکیت هغه دولتي موسسې دي چې له امر څخه نه یولی بیا ترخوکید او پوري ټول یې د پوي کولې فری وي .
 - او اخصوس متشبت جات - ويلي شو ؟
 - اخصوس متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لسه معاش پرته دخپل اخصوس تشبت په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړلې په نوم څه شې ترلاسه کوي .
 - چې داسی ده ، نو د اخصوس بانک څه شې ده ؟
 - اخصوس بانک هغه بانک ده چې د پورته ذکر شوي اخصوس تشبت په وسیله راټوله شوي وي .
 - دا اخصوس د رسره وینله ، څه داراته ورا په چې اخصوس مشورا څه ډول وي ؟
 - تاته زما له پلره اخصوس مشورا داده چې نور د نسی اخصوس پوښتنی مه کوه ، بلکه چې د نورو په اخصوسیا توکي گوتې وهل ، د اخصوس اخصوس خلکو له خوښی ی .



کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد پوي ستري موسسې یا هم وای فراد دي د ماکولاتو چې پوجی ، پوجی راتلای راته بیسی .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نسی یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرخولای مې د پکونه او کاسی چې بیسی گتې دوران دي دهما کم عقلان همان ته گتس خوشس کیسی .

شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میتودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند، و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بومرکز کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب و ریز جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

بیاد! : الف) حریف تان سوار را

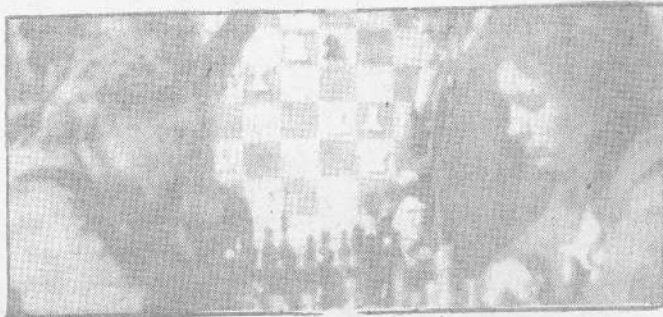
بدون توه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله بر شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدید را متوجه تان نموده که شما با پشت در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدید می شود نباشد، و شما نمیتوانید که چی نقشه بی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودین وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب ۱۴ و ۹ در هر هزار خانواده دارند.

گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

قدیمی ترین شهر

ثابت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته، نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برای این از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدین برایی کرد.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرصبا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۱ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تویدو اود د پیوسر وتود و په رامینختسه کید و د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اقول دورس دانعسر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورسی دهستی .

د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسردی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره (میراث) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی فیضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گئی به ورغ یی اعلان وکړ (ا هر خوک چی د سالم زمکوته وراندی شود سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خیره به یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی به (۱۹) مخ کی

سمنگان

جوانه یی



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لایه لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و نبود ،

و ماند و ماند ، همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گاموحتی تا هنوز مضمحل نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیره گویند زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تاثیر از این جریان سلط ، نتواند بود . اما از دهه

اخیر که میبایستی چشم امید داشت ، در پیشگاه واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند سلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت : ((اگر فقر ، از درپچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، گوئی سلط کسانانی اند که : ((درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند (هدتم سلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند سلط

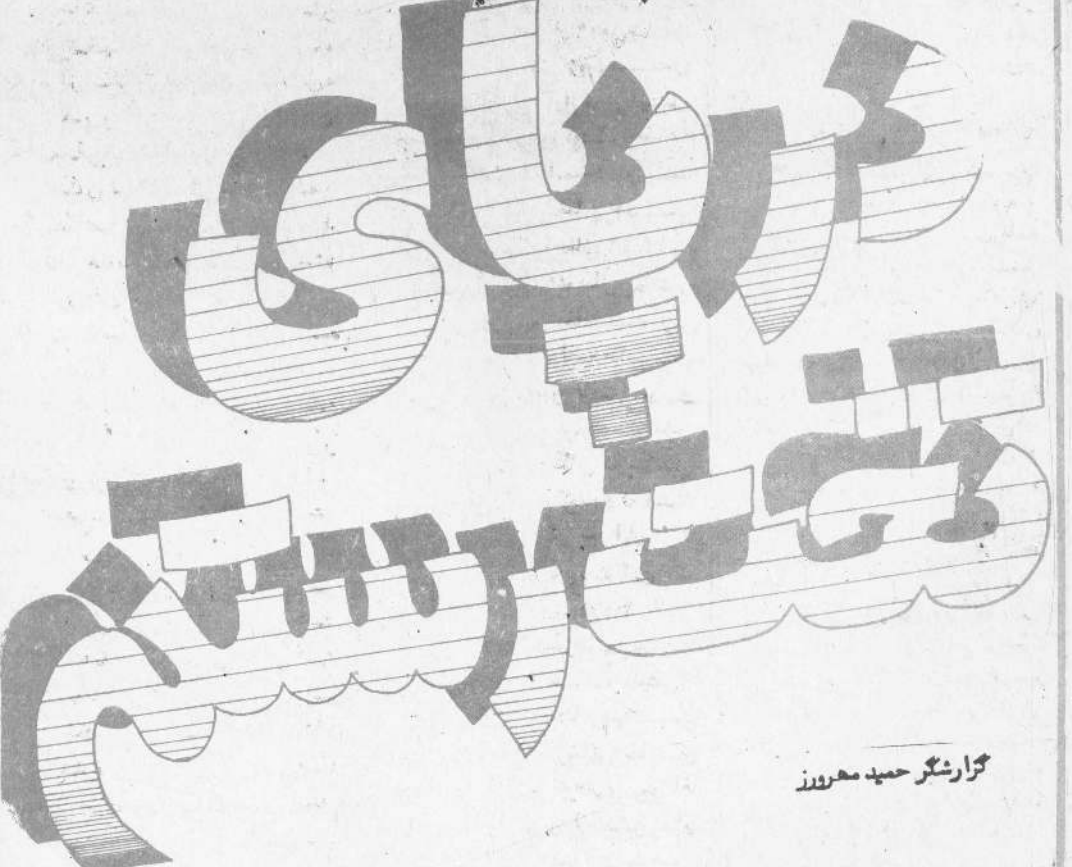
به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : ((همس شونند نه طلا)) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاسی آنانیرا که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهفته اند ، و دلشان را ، (در نسلیک چوبی - مینوازند) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و بر کار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک (که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشد که نقد) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشت کوتاه ، که اینک خدمتتان پیشکش میدارم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوح احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)



گزارشگر حمید مهرروز

زیبایی

سیرساند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارستن . فقط به کمک آن میتوان زیبایی برهائی عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی پیرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای اغواگرانه میشویم . ما قادر به تماشای آن نیستیم . من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بدست و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشاجره و مباحثه برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست بردن نباید نتیجه گرفت که رهزنی بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهزنان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهزنان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میا ند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما از کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمی کنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخوایم ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند ؟
پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به این سبب گا و از آن میگریزد .
حس کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانیستی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید بوری وجود دارد .
مکن بگویند :
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غدا ب هلاک گردید و این رنج و عذاب را برای دیگران نیز روانید . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا پمتهاب و ستاره گان را میکشند ، زمانهان دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیهوده گی چیز زیبا را مشاهده می نمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز دیوانه و اغرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی راپشت سرگذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . باا - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان ویشو و لگامی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که اغراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات Psychoses
در مرحله دوم وسوسه الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، سر-
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغانات ، رعشه و حالت متو-
حس و متعجب میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات وحشی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تعجب شدید
روحي و حركي قرار می داشته باشد .
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
و ضرورت به محافظت جدی بود قهقی
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صدا های تهدید آمیز و متهم کننده
میباشد ، شخص الکولیک این
صدا ها را میشنود بدون این که
و اتعاً صدا های وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود صفای غیر قابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و غرایز جدا
نمازیم ، آن را به دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درك
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله ویر
تر می سازد . یک چنین دركسی
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست . آن ها
راه رابه سوي غنای روح مینندند و
هوشتار میدانند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درك -
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خوشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر بنیای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درك این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و طلب
می آموزد و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم ،
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میبویم . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چیزیکه داری -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خوشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اه ای متهم کنند ،
تهدید کنند و غیر را میشوند
کس ممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست نمیدهد .

۲- هذیانات سو ظن در
الکولک ها :
نزد شخص یک حالت ترس
و اضطراب از اثر موجود است
دشمن خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نوعی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است ،
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل میگردد و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است یک مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .

۳- بیماری کورساکوف (Korsakov) :
اثر الکولین مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و شخص orientation
بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار...

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت کسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانای هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردانی یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسفی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش‌هایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه من یک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر-

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری را یک کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان می‌رود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، پیوسته می‌شود، ولی این کارها باید با ظرفیت ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگر گونیست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختصری داستان را امیداند. و لیس در جریان فلم افزون بر محتسوا و سهر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش‌هایی دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره‌گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جابه‌جاری هام خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده‌اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده‌ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوبت لادین وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم‌های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوب، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سها بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانت)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار استه در حالیکه این تصور تجربه را با لای یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم مینانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه‌ی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه‌ استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیوت را تمام و سندی تحصیلی هم دارند. ماه این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده‌ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مسمها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت ترس دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلاي بد زمان، شرایط و مدت قرنیهست که مادران، - زنده گی میبایم دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلاي کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم . ولی باین این است که عهد - داران امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنر مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند . من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیرینه با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم . این حرف ها در ذهنم از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام .

آن وقت حرف ها رفته ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت مردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گويا در ذهن باقی مانده است . ولی همه این خاطر ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زبون - پسند هم استید . فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام . من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم . ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا کران آن ها .

منظور از ترجمه شعری شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتند که شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند . فکرملم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام . من دوست داشتم و با او دوست داشتم . در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است . به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند . شرایط عصر امروز کاملاً استثنایست . انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند . این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا ی تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تاجار، استیلا کرده ام، در این اواخر، بسیاری از مردم ما ((پس میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند . به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است .

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم . مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان میآید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود . آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند . من بنابه همین طرز بید - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایب نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود . موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست . امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سینما اصالت کمتر دیده میشود . نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوئید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است . جی مشعل بهترین فلم منست .

دیگر چی گفتنی ها پس دارند .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود دریدن - گرچه گفتارش بود در همدن - با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم .

و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنرمندان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیسکیوت (!) و سیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانسه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلا احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی رانجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطشمانه اش میباید که اوسرا یا با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، پاسخ مقبول خاطر را میبایم : - ((شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسر میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را منسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند برفتمه شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتم شاید کلاسیک میخواندم .

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شهرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است))

- آهنگهای دری تا آنرا میزد برفتمند یا خارجی را ؟

- ((موزیک استر اد را میزند برفتمند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- ((تشویق از اینست که قضاوت های آکادمیک جاپشان ربه قضاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تئیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانمزم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و من هم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین را در عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسران ممتاز برآگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را - میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه بر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابدال هنری بنامند.

من طی آموزش گانم در عرصه موسیقی که تاسطج ماسترر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و رستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیفهمی تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالاییش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

- (اگر در نفرم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

- (دوست دانم در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد.)

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

- (دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظره های مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده - همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر - مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (منی) و هیچ (تسو)) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تئیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ مو فنی رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حالام گروپ گل سخ مو فغانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمیم دارید مشهور شوید چطور؟

- (مشهور شدن را همانانیکه میخوانند و در برهلاته مند ان مستقر میگیرند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنری باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاه های کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد.)

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

- (آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟

- ما دم که خودش در - شعبه تئاتر و تمثیل را در پیرو تلویزیون کار میکنم، بدم خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم.

- کار هنری تانرا دوست دارید؟

- (دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

که د جا د خپښې مسئله وي نو سالم ته ورسي چې په دې جرگه کې شريك شي . دې د خپرونکي په بلوان دې پرېز سرې ته قناعت ورکوي . په بحث کې د تاثير آثار په دې نه ليدل کېږي او په ورين تندي د هرچا خپرونه غوندې نيسي . د خپلو خپلوانو اشنايانو تپوس ته هميشه ورسي ، اوسې تکلف معوان دې . کم وخت چې کله زيات معاند شم نو خپله راشي او راته وايي : کاله خبر دې وي د پښ دې قيمتي شونه دې وينو چېرې چې شنه بنگاري . هميشه په دوستانو گوزي او بې واره ورسي او د چا ننگ ته نه گوزي . چې بلاني نه راشي نو زه هم نه ورسم د دې . خپلا لاتو زلمي نه دې . دوستانو ناسته ولاړه ورسره زياته ده او هرڅوک چې د ښه خوي خريد اړه دې .

عالم خان ماته خواب راوړه او زه يې وغوښتم او راته وي ويل : چې کاله ته پوهنيزي ماد څه شي د پاره راغونښتي يې ؟ ما ورته ويل چې عالم خان کاکا هرڅه امرچي وي آماده يم . ده ماته ويل چې کورنۍ کې مې نور خلک هم شته چې زه يې سالم تـ

وليم . سالم زماني پېر د حيا خښتن دې شايده د اخبره زه ورته ياده کم مانه به وشميرزي او حال پراته ونه وايي . ما عالم خان کاکا ته ويل چې په کيسه مې لنډ پوه کړه چې کيسه څه ده . عالم خان کاکا د سالم بلا راته ويل چې کم وخت چې د سالم مسود ژوندي وه ما ورته ويل خداي دې پښې چې سالم معوان دې ، په خپلو خپلوانو ، دوستانو اشنايانو کورنۍ سترگې وگوزوه او يا که چېرې په سالم پوهنيزي چې د ده کوم کورته د خپښې د پاره ميل دې او د چاکوښې خوښېدې چې ورته خپښې وکړم . خويه هندی يارمان کې لاره او د ارمان يې ترسره نشو . نو کاله بچيه ته مې راوغوښتي چې په سالم معان پوه کړه او د دې خبرې خواب تري واخله زه به په انتظارم . ما عالم خان کاکا ته ويل چې کاکا (پلرونه چې زامنونه وروڼه کوي نو زامن پوښتي ، زمونږ په کلې کورنۍ خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله اراده عملې کړه او د اکا رسالم پورې څه اړه لري . عالم خان کاکا راته وويل ته ښه وايي خود هرچا نظر بيل دې زه کولی شم د اکا روکړم او سالم ته د مدرسا نه پرته د جالور وټوارم او په دې يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم ته خداي ورکړ پدې دې به په کې هيڅ ونه وايي او زما د ارادې احترام به وکړي دې حق شناسي زلمي دې خزوه د اکا رته کم زه حتما د رضامعلوم او بيا د اکا کوم . ته به ورته په پوره ښه وجه د اخبره يادوي ، وگوم کاله چې څه کمال لري که نه ، نسوم خودي بچيه کمال دې او ماته د سالم په شان گران يې . ده . خبره تمامه کړه او د پوره کې ورسره ناستم . زما او دده خبرې تر پېر وخته پورې روانې وې . مونږ د وار و خبرې پداسې حال کې وکړې چې هيڅوک نه وو او يوازي د مجلس يادې ته ورسيد . وخت پوره شو او زه رخصت و او خيست او لارم . په ليار کې په چرتو سرشوم او په پېرور فکر لاهوشوم . به لوي مسند روڼم شو چې دغا پرې بته يې نه راته معلوميد . ما ته په کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخې ته ودرېده چې د ده د خوي او اخلاقو سره سم د جالور ورته وټوارو ، او دې راضي وېد . ايا هغه جلي چې مونږ يې ورته نواړو او په دې يې قبوله کړې ده د آرزو سره سم به هغه رضامند حاصل کړي شي ؟ د ده مسود په شان به دخلکو قدر دانه وي که نه ؟ نه چې داسې معاي مسو پښه ونه ښوښي چې د گلاب د زوي کانه ونه شي . چې خبره غومره رسوايي ته ورته او زوندي وچې خبره . . . بيا به مې فکر بلې خواته لاړ چې د اخبره غټ مسوليت لري که ښه شوه خو ښه او که نه پوه وږخ به د سالم د لوي گيلې سره مخامخ شم او راته به ووايي چې د اخپښې خواته راته کړي وه ، زه به بيا د گيلې بمقابلې کې څه وایم . ايا د اخبر سرسري وگوم نه داسې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهميت کتل به کار دې بيا په مې وويل چې څه چې وي ، وي په (څه قسمت ته به يې حواله کړو . خودي خبرې به اجا زه

ميراث

په شپږم او هان سره مې فيصله وکړه چې څه به مې وويل چې سالم درياندې د معان نه پېر گران دې د دوست سره غداري نه ده بنگار . د ژوند خبره ده کمې نه دې چې زلمې او وي غوښوي د پلار خبرې به يې رادخښوي پښه نيولې به شم ، چې څه وکړم ! په چرتو ، چرتوکې خپل کورته ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې گود رلټاوه . چې کم وخت چې زه سالم وروښم نو خبره ورته دکومې معايه شروع کړم نه چې راته خفه نشي . بيا به مې وويل د زلمو همد آرزوي ، او سالم د هغو زلمونه ووچې په دې خبره خو شحال شوې واي . زه هم پوهه جاله کې ناستم . چې دوتلسو امگه يې به آسانه غاري تـ

ممکنه به پېښيد . د هرچا په کور مې نظر واچوو او د خپل فکر نيولې مې وژغلو خو جلب به مې را ونيو . او د خيال د نيماکې به هيڅ لاس ته راغله . معان سره مې فيصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهاي شي نو پوهه ترې جوړ شي د ا به مې زړه کې وگوزيد . چې د دې خبرې سلا مشوره د کلسې سپين زيو سره ښه ده . د دوي فکرونه پاڅه دې تجربه لري او د هرچا کورونه ورته معلوم دي . کله به مې معان سره وويل چې د کلسې سپين سرې نيسي وگوم دوي د پورې په دې خبرو کې بلدي دې زياتره خپښې د دوي په وسيله کوي . چرتونه نه وه دلې ، دلې راته پېر وټول . عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم . ليار راته ورکړه شوه . د اکا رې د اوسيدو پاره

په شپږم او هان سره مې فيصله وکړه چې څه به مې وويل چې سالم درياندې د معان نه پېر گران دې د دوست سره غداري نه ده بنگار . د ژوند خبره ده کمې نه دې چې زلمې او وي غوښوي د پلار خبرې به يې رادخښوي پښه نيولې به شم ، چې څه وکړم ! په چرتو ، چرتوکې خپل کورته ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې گود رلټاوه . چې کم وخت چې زه سالم وروښم نو خبره ورته دکومې معايه شروع کړم نه چې راته خفه نشي . بيا به مې وويل د زلمو همد آرزوي ، او سالم د هغو زلمونه ووچې په دې خبره خو شحال شوې واي . زه هم پوهه جاله کې ناستم . چې دوتلسو امگه يې به آسانه غاري تـ

ممکنه به پېښيد . د هرچا په کور مې نظر واچوو او د خپل فکر نيولې مې وژغلو خو جلب به مې را ونيو . او د خيال د نيماکې به هيڅ لاس ته راغله . معان سره مې فيصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهاي شي نو پوهه ترې جوړ شي د ا به مې زړه کې وگوزيد . چې د دې خبرې سلا مشوره د کلسې سپين زيو سره ښه ده . د دوي فکرونه پاڅه دې تجربه لري او د هرچا کورونه ورته معلوم دي . کله به مې معان سره وويل چې د کلسې سپين سرې نيسي وگوم دوي د پورې په دې خبرو کې بلدي دې زياتره خپښې د دوي په وسيله کوي . چرتونه نه وه دلې ، دلې راته پېر وټول . عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم . ليار راته ورکړه شوه . د اکا رې د اوسيدو پاره

تجربې خاوند دې د زماني تودې سرې يې ليدلې دې په هرڅه پوهنيزي . هرڅومره سخته خبره چې وي او سخته غوږه وي دې يې برانيزي ماته فضل هم معلوم وو . دې هم ښه ملگري دي . په لارگي مې فضل هم پيدا کړ او معان سره مې پوهاي روان کس او نيخ د شريف ماما د پري تـ ورسيد . شريف ماما په کور کې وو . خواب مو ورونيو ، راوت . شريف خان ماما د قبح او اولس سپينې پري دي ، ښه منلې سرې دي ، مونږ سره يې جوړ په خپرونکې ل او کورته نفوت او ناري يې راوړ . زه او فضل کنښناستو مافضل په ټوله کيسه پوه کړې وو . ناري مو وکړ شريف ماما ، ماته وکتل او راته وي ويل چې کاله ليار دې غلطه کړ پدې څنگه راغلي ، ايله ، بيله ما ورته وويل څه وکوتا چاري ده . کارونه پېر دې زه د خپلو مشرانو په قد پوهنيزم خو . . . شريف علما مخ راواړاوه چې کاله فضل دې څنگه راوستلې پري خوله سره . بنگاري نه ، فضل وويل بنگار نه شو ، ماما سترې به دې کړ و زمونږ تا سره او زه دې خبرې دي . او . او زه دې ، او زه دې کيسه لرو . شريف ماما ويل هرکله راشي هره کيسه چې وي خداي به يې آسانه کړي . مونږ مجلس برابر کړ او . مونږ مجلس برابر کړ او . مونږ مجلس برابر کړ او . مونږ مجلس برابر کړ او .

خبرو لانجو غوښتي پرانيسې شي . شريف خان لږ شيبه فکر وکړه او وي ويل چې کمال بچيه هرکار کې چالاکي نه ده په کارنامو مې مسا له ده دې کې غوږ په کار دې . خبره چې دې ماته را وړه نو اوس محصل وکه چې زه به دې خبره کې پوره غوږ وکړم او شاوخوا ښې سترگې وگوزم . نيسي د پري دې خو . . . په کار يې تيزي . پري دې خو خبره ترمن پورې ده بايد کلک قدمونه واخلمه چې ښه مو وښوښي . مایې خبره ور پېرکړه او د تيزي شوي د خوب کيسه مې ده ته هم وکړه . ده پېر وځنډل نو راته وي ويل ، چې د داسې خوبونه خواب بايد هسرت . واخلو اچر چې تاد دوستي به له نظريات جرت او سودا ، وهلي ده ، بيا هم پښتانه وايي چې غوا خونه ده چې خرڅه يې کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم او تاته به خواب برابر کړم او بيا به د وار . عالم خان ته ورشي خونه د پدې زه او فضل يې قانع کړ و مونږ نه يې پوره درې ورځې مهلت وغوښت چې په درې په ورځ به د شرف ماما احوال اخلاوه ، د سره به پوهاي عالم خان ته ورغوم چې ما او فضل د درې يې ورځې انتظار وپسته چې درې ورځ به کله رارسوي او د ا زوي به کله اوو . مونږ د وار . د سالم په خپښې خوشحاليد . چې د پوه زه پورې دوست کورمو و د ان شي او د انتظار په مونږ د وار و پېر او زه شو . بالاخره درې ورځ را ورسيد او د هدي سره سم زه او فضل د وار . د شريف ماما کورته وځوږيد و ما په ليار کې فضل ته ويل چې فضل خداي دې خيو کړي ، سودا مې زياته ده چې شريف ماما مونږ د چا په کورار وي ، فضل وويل : خپري دې د زور کار خونه دې مونږ يوازي خواب . اخلو سالم روکې او پلارې خبرو . زه او فضل به خبرو خبرو کې د شريف ماما کورته ورسيد و شريف ماما دې سره سم زمونږ انتظار وپسته . شريف ماما خپله د پوه کې ناسته وو . سترې مې مې سره وکړه . مونږ کنښناستو . زه مې بس واره درې ، درې کاوه او شريف ماما پاتې به (۱۲) مخ کې

سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فرزند کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نژدی کلی اوباندوکی او هغو لوپو کلاکوکی سترگی وگنزم اویا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نژدی بانو وکی موفق نشوم . لیز شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال راغی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلس ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن اویوه لور لری، عطاخان خپله د پوره اعتبار خاوند دی په کام کی هم اعتبار لری او زامن بی لایرینه روزلسی دی د دی خبری به اوید وویل د پاره د پرخوشحال شوو، زما خپل فکر د دی بیا پوښه کولو، بانو د فیهل خوا حرکت نه گاو به دی نژدی بیا پوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپنی د پاره د پویانسیب راته ښکاره شواو په زړه کی منی د شریف خان ماما په پوهه آمین وواپه او شریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل وواپه باخید و .

۱- ازه مو واخیسته چی سالم ته خبر یوسواو بیای بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره جالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکړه . ده هیخ ونه ویل مونز پوه شوچی چوپ والی به رضا دلالت کوی . بیای بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بید ارناس تو . او زما انتظار بی وسته د ورا به بی مونز ولید ورا باخید ، راته وی - ویل چی کماله زمانه یی دی سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاکاد اخوخه آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چر تونواو هغه د خوب کیسه توله پیل کړه ، ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چیسی آخرخه (ما ورته د شریف ماما د خولی جواب اود عطاخان د لیسو خبره وکړه رلاسی بی راوړ د کړه زه بی د لاس نه ونیم ، زما لاس بی ښه زور کړ او په وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی : آمین ، شاباشی ، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی ، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بیا دی ، مناسب بیا دی اوس نو د جرگی بند وسته او ترتیبات برابره کړه چی یوخو نغره جرگه وویلی و وگور چی خه کوی ۹ .

زه باخیدم د کلی کور سپین پوړی می را تویل کړل . او عالم خان ته می پوره لید ولسی ته جرگه ما ور بر اکر ل می عطاخان تنه لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکړ و د دی خبری د پاره دوه نغره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی پوه جرگه د رتلونکی ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلا وکړه . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یه جرگی کی د خیرود پاره مشر ویاکل شو . د تولیوظیفه معلومه شوه چی خه وخت عالم خان کاکا وخت تاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطا خان زمونز د رانگه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونز انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسید ، جرگی حرکت وکړ . عالم خان - جرگی ته مخ رار او وری ویل پوفتی او کامیاب راشی (د سین له پوری وتور د عطاخان کلی ته ورسید عطاخان بیا پونه فرس کړی ژبونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اوب پورته وکړی عطاخان خپل خپلوان را فویتی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی منی وشوه . کښنا ستود چای ، لادوی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول ، هرخه خلاص شول . مونز د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاره او تولیورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به پیره معانی غواړم د کوم مطلب د پاره چی راغلی یوسه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بیسی چی خور ، لور کور کی ورسیندی نویی خلیک غواړی ، غوک بی کور کی نه ساتی . مونز راغلی پوچی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ وستا رضا ده که نه پدی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :- چی عطاخانه خه وای مونز جواب غواړ وجرگی به گوه غز کړ ، هومونز جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی پوخه غوړواپه ! ... لیسار هم لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل ، چی تاسو درانده خلیک بی د کام مزان بی ، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښنه اید کړی دی چی زه بی ردولی نشم . زه خه وواپم زه به کور کی پوه لورم ما خپل لور چی ((ازی)) نوم یی د عالم خان زوی سالم ته وکړه ، د جرگی د خوشحالی په رسم یوخو پزی وکړی . عطاخان ((هوکه)) را کړه او مونز رخصت شوو . مونز پوه لیاړونه پوهید و پخوانانو هر خه ویل عالم خان ته مو (هوکه) وویله ، په کور کلی آوازه خیر مشوه . هر کور کی د دی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستال واخیستل شواو د واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوښتل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوی د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومید . په دی چی خپنی بی پنه بیا کی شوی و .

زما تویل جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونز جرگی ته راخوښت راغی . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو ، خپله سالم وری چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نکړه ، د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و لیز متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و لیز ا تا د تونزه خاوند دی د رنگه هم تودی همداسی بی زړه تور دی په لمان د پوگوتی وهی خپل پښن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هخ چی خلیک ولسی خوی بی ولسی لیز سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل وویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی لیزرخه دی اولکه مارتا و پزی اود سالم به پخوانی اعتبار اوبه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و ، چی به کور کلی کی دی د پوره محبوبیت ولری . په همدی وری وویکی د خدای کاروه د سالم بلار ناروغ شو ، پاروشتیا بی زیاننده جابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کاورنه تویل د خدای په اراده تر سره کړی ویل به ورخ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شستی تهری نه وی چی عالم خان سر شو . د عالم خان سړی ته هم صد و راغی دعایی ونکره . یه ولس کی خوله به خوله خبری گزیددی اوما ته هم هرخه رسیدل وای وریل چی د صد و قهر ورخ به ورخ زیانندی اود سالم د وستانتوته هم گواښ کوی . ما پوه ورخ فضل ته وویل چی صد و تسور دی پدی پده خو هخ کله (ازی) نه وه فویتی صد و خولن کاله پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه خه به فیه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هیخ نه شرمیندی بی حیاء دی ، لکه بی د اچی د دی تولو سره سړمی علنه دی هیخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د پوختو . . . سره ده چی بی بی بی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وېرې ده راته وويل خپل خوښه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زير ه مې تنگ شو . صد ووايي
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
 عالمي خوسر شواړوي يې سالم
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .
 اومو وړي دې نېغه به يې زاته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد به
 يې راته به ميراث اوږته مې ناخبره
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکې دې د سالم بل هيڅوک
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه
 شپ او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه
 شو چې صد وده د اجراء تونکرې .
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ په ورځ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هيچانه نه پتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هيڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې
 سيره د انتقام په هر رنگه چې وي
 واخلي . خوښه مخکې اويا لاس

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 ليده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې
 شپې وې او د سالم د واده اوه -
 ميا شتې بېرته تيرې شوي وې . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسين غاړې ته
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو
 پير لويي ښکل . په ليار کسې
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل
 کيده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -
 سپين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سين نه
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسيد او په نري ليار د خپل ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -
 وشوي او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کسې ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسید د يوڅو تنوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مې د باره مويوکتد -
 معان سره واخيستونم وچې چې
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کيدل پهکده دې د هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا
 په رسم سپين خوله کې پرېښدل او
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ
 وه ما او فضل ژر ل معان مې تينگ کړ
 حاضرېتونه مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خندا لاس په سينه مخامخ کيده
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خندان لاس په
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسر
 چې د جگړه واوروته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شيبه
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -
 واخيست او کورته موراوړ . په انگړ
 کې دننه د خويما شتون اوږي ((اوږي))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 ژر يده او پښتنې حيا يې د چپخسرو
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب
 ورغې عطاخان د زامنوسر راوړسید
 او د خپل ولس گڼ شمير سپين -
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مې د ولس د دود ، -
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې
 درېمه ورځ وه عطاخان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زېرې -
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاخېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانان ورواوه زيانو په دې -
 ټول پوهېږئ چې د سالم په يې گناه
 وينو د چالاسونه سره دې ، قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه
 خپله لور ((اوږي)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپل نسي
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، چايد اده اجارې ورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شول د قاتل پې -
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پلټونه به وسپارل شي .
 حاضرېتونه پياوړا وويل ، په پرمخ وويل
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
 لور ((اوږي)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کونډتون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطاخان په کام کې اعتبار وسره
 معلوم وه .
 عطاخان او زامن يې د ((اوږي))
 سره يوپاي خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمير سپين زېرې
 جوانان ، سپين سري ، تورسري
 د کسې کورنور وستان د دوي د -
 مخې يې د باره راتول شوي وو .
 کم وخت چې عطاخان د خپلو
 زامنو او ((اوږي)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه ، حاضرېتو په خپرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او پوښتو دغې صحنه
 په ليدلواو ښکې توپولي . د سالم
 د کور د روزه تړونو معلوم وخت
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډي

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسبری کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در بملوی اینها ، کودک در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چار ماهه گی چارغوک می کند . در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد و گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دومی .
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودک آن ؟
 جواب : این کودکان بسیار صحتمند ، بنشین و بنشاند و در بملوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .
 سوال : بنامی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شمشکر .
 از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند یه خواننده عزیز ؟
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصوت است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسبری کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شن اور که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهمرست آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرور رفتارش نسبت به همسرش بپرسم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب بارهیت و با فرمون با برده اش -

رفتار من کرد ، بازن خود سلوک من نمود .
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابراز می کرد .
 ۱۸ مرد بلژن از سها و ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلمن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسوب یاد نکردم .
 فلسف ازانکه از وی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سهاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سافرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با می

من گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با می ته ورسید نو کرم داد راته وویل :
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورت وویل :
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :
 نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سری خوب تنبوی . اوس نوکه چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولوسا یاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکبه وهلی وه . د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ می خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۲۵)

روزی از شهنشاہ پرسیدم :

— طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— ((متأسفم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم))

من افزودم :

— داکترعبادی از خاندان بهایست. مادرش همکار سابق این قبیله

بود. نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در

دربار بماند.

در واقعیت، ملاکاشانی، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش راعلیه

فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود. صد هابهایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیده شد. از جمله داکترعبادی طبیب حاذق

فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد

نهاد شد. از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذاهب بزرگ، ارجحیت بلندی داشت. کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحیت ((رانمسی)) های خالص درین میان درخشیدند.

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شانرا از دست بدهند. از این رومردم را

وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینسی

پیش آمد، شهنشاہ میگفت :

((در سوال مذہب مانیرومند استیم. بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد))

من بدون داکترعبادی، زنده می در دربار را چند ان موافق به

صحت نمی یافتم. گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند، اما من اورا -

انسان دیگر نمی یافتم.

همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند. در ماه اگست شهنشاہ

بیمار و عطیات شد. من شب و روز بر بالینش نشسته بودم. وقتس

وضعش بهتر شد، بنابه توصیه داکتری، بایست برای استراحت به

سوئیس میرفتیم.

خواستم همراه شهنازه که میخواست دوباره به لیلیه اش به سوئیس برگردد،

روانه سوئیس شوم. به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنازه یک جا به سوئیس

ژنیو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت

افتادم. چند روز به سوئیس ماندم. کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید.

خودم را به افغوش مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت. مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و

باریک شده ای ؟

مادرم حق داشت. پس از عروس مرانیده بود. فقط گاهگاهی

نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم. آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

او از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت. من طی

سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم.

خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندک مشاهده کرده بودم.

فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین این هابه

استقبالم نشده بودند.

ادامه دارد

۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۶۷)

— هموطنان میتوانند به ورگنساپ

من. برادران ورگنساپ. واقع

در روزه، لاهوری عقب بالا حصار

مراجمه نموده، باپرداخت پول -

بیشکی فرمایند هاند.

... قیمت آن.

— هر چند آرزو داشتیم به قیمت

بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از

اینجا که مواد ساختنی آن مثل -

آهن چادر، بخته، نشیمن و آیینیه

قیمت است. فعلا هر کدام آن برای

زردیت به ده هزار افغانی تمام

می شود.

... و چند انزایم فروشید ؟

— ده هزار افغانی.

— با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز

خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و

عطیسی که از این دیگ ان مملو وجود

دارد باز هم نرخ آن ارزان است.

— به امید آنروزی که در خانه هر

همشهری و هر هموطن میهن

آفتابی ما از این دیگ ان وجود

داشته باشد با اختر بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم.

طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدهد، حوادث و جبر

یانات را در حافظه تثبیت کند و -

در نتیجه شخص این خلای حافظ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانه ها بر میزند که به نام

(Confabulation) افسانه

سازی یاد میگردد. یک سلسله

علام جسمی و بعضی نیز با این

بیماری یکجایی باشد.

— Alcoholic dementia

از اثر الکولیزم مزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشرونده

در وظائف عالی دماغی شخص به

وجود می آید، وظایف عالیه

دماغی در تمام جهات به تناقص

تنزل دچار میگردد که علام آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظه

تناقص ظرفیت ذکاوی، عدم ثبات

حالت مزاجی و احساسات، عدم

توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط با

دیگران تظاهر میکند.

قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی محلات و سایر جراید کنور را
بدسترس شما قرار میدهد. همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت
دوایر و طباب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد.
قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی توسط ماشین پمپرس اسناد و کارت
دست داشته شمارا پوس میکند.

ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی چوک میر و سیر میدانش
نماینده انجمن در چوک جاوه میونده تصدیرت جبران

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در را به روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را بایست آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفیف آلودی به آن مرد گفتم: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهت رفتن مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد اندم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفتم: آقا ببخشید مثلی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در را باز کن من مریم زهر خندی زده گفتم شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آیم، بجهت شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آیم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشتم، بدون آن که مرابه آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو د یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میضاسد از چراغ سپاه تیلی دود فلپطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلسم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفتم لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - بر سر خاستد در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بهلوی به آن بهلوی غلطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب بارانی، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشیدم بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونو سرخرم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش غلطی زده یا خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زده آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود - نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را زهم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفتم: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن. چیزی به درد بخوری نیست. مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری های مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود متکلم میشود جزای بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر خود آرند،

به زبان می آورند، قلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرفق قابل شوند، اما این تفاوت را نمی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند. چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهنگران یونیورسیتی بستین نورد امریکادعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر که و چنین نفس را در وقتگوست. امکان دارد. لحظه بی صادق باشیم و از خود بهر سیم که آیامابه کدام بیعانه درین بهانه می استیم. چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد - می سازد

صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بد و میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ میگفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دور تر از او با مرگ وزند می پیچند میداند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چسبون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خوشی در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارمان در غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است. همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود. تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردید ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست میتوانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و مصله دیگ انداخته شده بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مخلط برقی و جویس بدون آن که کو چکترین معرزی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیاه می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته همی شود. پلی خواننده: مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل جسمانم آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در برین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن میار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در برین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آشوب دیگ را بگذاریم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازیم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند، و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده: «گرانقدر سبب اوون مواد ی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز هممان مخترع شدم، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نرا در معرض فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد؟ - برادر، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها، دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. - علاقتان چطور میتوانست آنرا به دست آورند؟

مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده انسی
شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
مگر شرط است جنایت بکسی
که بندی شوی ؟ من که جنایتی
نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر
سایکل را که خوش آمده بود از
شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه
سال را در زندان ماندگار شدم .
یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این
گزاره پروگرامهای بهیسی داشتم
از کبسه بری و دزدی و همیشگی و شوش
و قمار و ... اما تقدیر را تقدیر
ماه مراسم بود در آن سویی
د یوارها ، در جاده های آزادی
داد ، و درست در راه پلجم بود
که محکمه منی ، برای پانزده سال
زندانی را محکمه و اعلان کرد .
شما زهم جنایت کرده
بودید ؟
نخیر ، با آن جنایتی !
تتها ۲۸۰۰۰ انفغانی رسول
گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس
از پنجسال حبس مرا بخشیدند
بخشیدن آن چه که من نمیتوانم
بر خود بقبولانم من نمیتوانم تقدیر
برم را بخش نمیتوانم مادر را
بخشتم ، نمیتوانم پدرهام را بخشم
و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون
پیکانه بی میبینند ، بخشم . من
نیتوانم چنگهای قاضی را بخشم
که هرگز انانی را که مرا به ضایقت
غدارانه زنده می دزدند دور
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم
قانونی را بخشم که در آن استثنای
تربیتی برای محکومی موجود نیست
و یا اگر است ، دوراصل است ،
نیتوانم بخشم همه مجازات کننده
توانم را که تا حال نخواستند که از
کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه
بارسی از آزادی دوباره سرسازم
ساختند انسان تازه آزاد شده و پیر
با حالتی که هنوز نفسی به راحتی
نکشیده ، تحت الحفظ در میاید .

هروی وازان جابه شهر مند ها ز
لبا حی سر یازی پوشاندند و دوسا
اول سر یازم را سوری نکرد ، بودم
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم
و به کابل - شهر که در آن جاتها
زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر
ماجرای هام ، شهر که جاده های پیش
را اکثر از دیوارها و میله های زندانش
دیده بودم ...
این بار چند ماهی راهی حیت سر یاز
فراری به زنده می بر ما جراد امسه
دادم تا این که باز زندانی شدم ...
جنایت تان چه بود ؟
منکه جنایتی نکردم بودم ،
صرف هشت هزار انفغانی را دزدیدم
بودم و دستگیرم کردند و محکوم
شدم به هفت سال حبس و تا هنوز
بهیسی از دوسالش را سپری نکردم .
شما که هیچ جنایتی
نکرده اید ، باید پنجسال دیگر
هم در زندان بمانید ؟
نخیر ، ده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان
کرده اید ؟
نخیر ، جنایت نکردم ،
منتھی جلدی بهیسی به جرم قاچاق
هیروین در زندان ، محکمه برایم
پنجسال حبس و دیگر را افزود .
فکر میکنم من با شنیدن ماجرای
آخرین باز زندانی شدنش ، بسنده
میکم ... او دست به جیب و او
سکت گرانها پیش برد ، و توسط
سگرت سخ را که میدانم یکی از شمار
قیمتی ترین سگرت های شهر است
به (دست گرفت) برای تعارف
میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ،
مهرسم که ؛
کسی به زندان نزدت می
آید یا خیر ؟
میگوید ؛
خده ، هیچکس !
معارف را کی میرد از ؟
دوستان و یاران زندانم !
سهیتم هر چند درباره زندگیمیش
بی پرواست ، اما روانش تند ارضیت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون
با اوست ، برای من ، نگاه های پیش
آرام و بی معناست و چشمهای پیش
قصه گوی نشانه تریاک است ، یکبار
دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش
میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم
سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای
مارا افزونتر میازد ، از خمیره
ماندن نگاهم به زخم التیام یافته
گردنش ، در میاید که چی مهرسم ،
میگوید ؛
سینج بار ، پلی پنج بار شما
خود کنی را در خود یافت ، بساری
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بریم
(رگ بلند دستش را نشان میدهد)
زمانی با هام را در یارکف دست
هام که هنوز زده های جرح با -
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود
دارد ، این پنج بار خود کنی -
توان مقابله با زنده ماندنم را -
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده می یا
از تصمم ؟
من میخواستم از این زنده گم
نجات پیدا کنم ... اما زنده انانام
میخواهند مرا امانت فردا نگذارند ،
اینان توان نجات دادنم را از مرگ
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمم
نجات دهند ...
او در حالیکه به دیوار تکیه مینزد و
با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای
دایره بی میکند ، میخواهد بسا
بیان قصه مندانه گذشته اش را -
تصویر نماید ... گذشته بی که
برای بر ما جرای بودن ، برای سرور
شدن و همیشه زندانی بودن او
نقش داشته است ... او دیوارها
را چون خود میباید ، او با دیوارها
بزرگ شده و امانت رگرت های -
زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده
اند که تخییر یابد ، او آسمان را از
بلندی این دیوارها میبیند ، از -
آفتاب در یاری این دیوارها همیش
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای
جوانی در این جا همیش را می
خواهد و سوز این پنج بار خود کنی
ناگام حالا ستم زنده می میخواهد
سهم نان و آب و هوا میخواهد و
هرگز دست ندارد تسلیم خستی
شود ، در استدلالتها پیش به خرد
حق نمیدهم من فکره اش را پنج تلقی
کم ، او در میان دیوارها و آشناس
(بعد از آن) خود را (داد) افاده
میکند (داد) او همین است که
تا حال زیسته و پیدادش خاموشی

و جزش است .
اوسلولوهای بیشتر زندان ها را
دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به
خاطری به (جوچه) مشهور شد
که در کودکی و نوجوانی از قانون
روگردانده و درفش آینه اش را بر
سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بسر
افراشت و در طفولیت آن درفش را با
خود به زندانها برد ، هرگز دست
ندارد خود را جانی بکار معرفی کند
او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته
گورکی راه خاطر می آورم ، جانی
تا وقتی جانی نیست که گرفتار
نشود .
اما او به این گرفتار شدن ها و
دستگیری ها باور ندارد و شاید هم
حساب نکند .
(جوچه) پس از اولین بار
زندانی شدن در طفولیت تا حال
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته
خود شد در این آخرین باز زندانی
شدن و افزونی پنج سال دیگر
توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد
دق آورده است .
فرار از زندان برای مشکل
است ؟
تجربه کافی دارم و میتوانم
فرار کنم ...
چون چرا ؟
میخواهی بهیسی چرا هنوز
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟
بلجری انتظار آزادی را میکنم ؟
راستش در لهره همیشه می از تعقیب
شدنم را دارم ، آن قدر که تشویش
نزدترین پروگرام سرت را ندانم ...
درین گفتارش صداقت قرار -
بازانه را میبایم ، وقتی به رسمهای
که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم
و تلاحظه درونش را از لوزش لبهایش
در میبایم ، رسمهای سرگردانی
یک روان انسانی میمانند که تقدیر
شان اندوه نسلی را با او قصه
کرده باشد ، رسمها تصمم ندارند
بسمهاد ستخوش هر لحظه معاوضه
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن
نه دوباره نقش میشود ، یکمسه .
زخمهای یاها و کفهای دود دست
سرور جوچه ، به باره های رسمهای
زمینش میمانند به اندوه و درخت پاییز
خورد ، بی که بر سرش سقیقت و -
بهیسته راه بالا ، راه سفر را پیش
لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را
تعقیب میکنم ، لرزش مردانه بیسی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او
 بنا خونه کوي . زه چی کله پم
 گچو خونکی کم گل وتوم . سو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 برا باندي پهنه او د گل به مسای
 پس خنی ورسره راشوي . د انکه
 چی زه د تولو خلکو نه پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي .
 ټول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو ستر گولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې .
 چرسانو ساتی خانه جو مکرې
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت ناوخت مسی
 شاوخوا د قار وهلو خاد رهم او
 رزي اید دي په ختله کی کله
 کله د مینې د خوز و مړ کوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو)
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي .
 انکه چی کم وخت دغه بیبرسي
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .
 نو بیا په چاکو پامخ باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حاک
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پوښم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلونه
 پاره می به تیري پاره باندي .
 پینې اولاسونه خوشوي او پام هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اروي . که کومه میوه دانه می به
 خپلو خالکوکی را بنکاره شوه . سو
 بهامی په ټانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه دوي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خداي لچ ا بده .
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رشتیا هم چی گناه گاره پم . کلونه
 کلونه تیر شول چی په هندی خبره
 باندي جرت وهم . خوتیره ورغ
 دغه پتراز راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می به تیرگی باندي
 خا نکه خوشوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

انوسوس چی د اهیچاره وننه د
 خلکو مال او شتمنی ده .

حرفش خاک جاده رابلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه پایوزی
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد
 داخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کله را . -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده ((مادزا)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عزا
 به او زنده گی میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بوده و د زینر نام ما در
 تقدیری برای مادر ((سور))
 آنگده از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی ادمها !
- چی ادمها !

میراث

د (۴۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی
 دي ، وطاخان هم د پښتون
 دود سره سم ټول د ولس خلك را
 ټول كړل او د پوځان مجلس
 ترڅ كې یی د سالم پگړي د اكبر
 خان په سروتر له ، اكبرخان و
 روزي زوي مور سرد سالم كورته
 ننوتل او د پورود موروسته دغه تر لې
 د روزه د دوي پرمخ خلاصه شو
 او د مور او زوي شپې ورسې
 دغه انگرېسې سپړي د سالم
 خالصي لجاې په اكبرخان د ك شو
 خود صد اريان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگړیا پاید
 د سنگیر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او
 پرس
 در حالیکه از او بسیار گزاری میکنم
 ، او به گونه شوخی میگوید :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای پگړو که کدام جمع پرسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .
 با او به راه میافتد ، ناگهان د .
 برایم میایستد و میگوید :
 - در حقیقت پورا همتان کافند
 هاست ، در حقیقت راست بگفته ام
 فلزات است و در حقیقت چپ شما
 بول به درد به خوراست .
 از تعجب به سویی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حقیقت پورا همتان را که استاد
 هونتم است ، حقیقت راستم را که
 کله هاست و حقیقت چپم را که پرسول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست با
 خنده و تعارف خدا حافظی میکنم .
 آفتاب تنور ، عود می شده ، تف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگړ زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برنده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد گزاجی طعام چاشت -
 است مثل های چرك زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشوند و
 همان طور آب چکان د زمین گروپ
 های زندانیان ناید بد میشوند
 شماری از سربازان ، بهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دست و پسر
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و از آن
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمهد ، موتر

دارد که بیانش را در ترسیمهایش
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :
 - این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (ماد را را)
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی چون چندین بار بی
 از نامت از نوشتن این کلمه کهری
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنی . . .
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده ای که شاید
 شب زفاف والد پستان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده ای
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و پینگی او د پگړ
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 ماد و انسان از دست جاده -
 زنده گی همچنان با بیانه های
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را
 بیا بیم و هویت ما را به همد پگړ تحویل
 بدیم .
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د څکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینځه وړي ، که وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي .

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي . د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یاد گار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي . او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او د هغه د ځان ته غوره کړي او د فطرت پرده یی په دې پان تراوی ترڅو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د ا د ی چه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي ، بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را ټول او د پری شی وخته د یه قبایله ورسره وکړي څکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا ، نوآري نوهغوي د یه خپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي .

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد ، همه آن را فرابگیریم ، باید صبر و پایداری بر سران بگذاریم ، مثالی می آورم از اوسن و لژ سینه گر بر جسته هالموود ، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه ، میگوید : پس مد یون جهل خود هستم)) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران ، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار نگیرید .

فکر نکنم .
 ❖ چی کارهای روی دست دارید ؟
 - والله رسامی را که برای خودم برای دلم ، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر ، انجام میدهم . زیرا در این شهر خریداری ندارد ، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه : (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر .

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد ، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهای شعاری فرمایش داده میشود ، من مصرف خطاطو شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه بی وگانه با اندک کسی بستنده میگویم ، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم . پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم .

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش ، اگر نه در کیفیت ، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید .

را امیدانستم ، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود . کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم ، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - میواقتم ، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز ، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره ، سر را مجدوب خویش میکرد ، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز .

❖ از کدام سبک و سبک در نقاشی استفاده می کنید ؟
 - والله ، به هیچ سبک و سبکی آگاهی کامل ندارم ، نامهای این و آن را نمیفهمم ، اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه ، مجهزی ، و نه کسار آژوند گانی اند اندر به زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد) ، و اگر نبوده اند هم حالا بسیار دکاندارانند و بابه کارهای پرده آمد د یگر پرداخته اند ، گویسی دیگر آنان را با آن بار د بینه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می کنم ، و گاه دل خویش را عرضه میدارم ، این که به کدام مکتب مربوط میشود ، خودم هم نمیدانم .

❖ باری بچنین وضعیتی نگاه خود ، موجبات پیدا می دهدت های تازه بی راه ، فراهم می آورد ، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و سبک

عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است . اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست ، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسویون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند .

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گللاب ، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل میآوردند تحول و انقلاب در پدید آمدن آن در آن زمان (عطریات) بسیاری نخستین بار توسط فیلسوف ، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه شخصیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گللاب را به دست آورد ، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی پر نور عطریات) سبزشد و جان گرفت .

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورتی وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام پلاک های در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را روشن کنند .

دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می شود ؟ می تواند بکند چه کسی زن بدنامی چون او را به کارش بگانه می خواهد گذاشت ، پاسی می تواند از این مسلک کنار برود - وقتیکه راه مسلک بدتر را پیش گیرد و در ریخ که آنوقت او یک روسپی و لگد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در ناز و زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آنانیکه نیمه برن حوریه سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر ویسها به جاده میاند آزند باید بفهمانیم که بعد از سوپس حاملشان سوپس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را با امید آینده سازان وطن رابه دست خازند وی دهیم و پاکش در رفاه مدارات خازند وی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گردند تا نسل بعدی ما روگر و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :
چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟
دو روز در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))
و این را به مثابه یک د فاهمه کپسه بران میبینیم .
وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کیفیت می افتد و به ناگه بری به فکر گرداب زنده می آید منی سینم از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بوده از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .
با خودم میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد ، اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار دزدیدن راد رشماه زندانی شدن برای پیشمیدهند و در هر بار بندی شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند ، در یگر چه نیازی است که از مسلک روگر گرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

- بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسیک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و نون - سیقی . در نعت بد و نون موسیقی مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادرم ، بسد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟
- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشید بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .
* سروده های نعتیه که ام شاعران را میخوانید ؟

- از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقرفی میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .
* از کدام شاعر را بیشتر میخوانید ؟
- از سنایی را .
* برای خواننده گان ، نعتی که جالب خواهد بود که در باره خانقاه های شهر آگاه میسید بد هیسید .

- خانقاه در شهر قندیمی کابل در عاشقان و هزاران مومنین دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آیدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگرها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :
قادر به ، نقش بند به ، سهرورد به و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آگاهند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقا جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشد و میشود و روانه استاد استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

* تاکنون چقدر نعت خوانی شده است ؟
- حدود ده کست .
* آیا صدای خوب ، شصا و آقا صاحب میر فرخالد این را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟
- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .
* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟
- تاکنون نی .
* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟
- بلی ، همینطور است .
* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟
- طوری که به نند گان و شنو ند گان در جریانند ، چنین بر نامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقینا که وجود خواهد داشت .

به کپه باندی حره تایی تری او تقلید تری وی . درم صحنه ده . در به گزار گزار به عادت تری وی . هغه بدن جور نیست داسی وی دوهم کپه ای شی چی یلار او مور چی له کپه خشه دنی لاسی به بی کپه لاسی وی . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کپه لاسی خلو

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد ام درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پروسه های میتا بولیک دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هرچه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هنده گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که همین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده - نما یا نگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پروسه مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیرو سالخورده به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دلائل و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه - دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در ریشاشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی - دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و محتمر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نژده سال عمر من در راه آموختن اینگونه چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد دریافتم که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می گسی طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متحول مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعیه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در یک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا - یومی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری می رود با گذشت هر سال در دوستان خود را از دست میدهد و به ندرت دوستان جدیدی می یابد ، روابط ده ها از هم میگذسد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو و زود رنج مبدل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده یا مرحله تازه را به سهولت بگذرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلسوه دادن برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این ورزش ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، و بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزش بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: تیشیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کپرسن، هرگاه در مغز بر ضد پروتئین - ا.خ.د. عمل کند، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین شدن یافتن ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیوی- مندی خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیرانیده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و بجای مدغمی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم زدن، وزن زیاد بسردندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سالخوردگی می آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم آنقدر زنده و نماده تا سالخوردگی واقعی را ببینند.

نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی می بروسه مغلق و بیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزول)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و - احیاناً میشود - از همین جاست که کارنگون به تنزل و مرگ می انجامد.

مدت نقصان قوه نوتوتیجی بیگانه می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ته در سینه طبیعت باشد، و لیبی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجا می تواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متعادلانه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتها های خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوتم، به مشاهده رسیده است که کارد مافی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی می است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: ((اگر می خواهید صحت مند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید)) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم اینام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران جسمید، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبارتست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتدی، دلگیری و همدردی در مورد دلگیران بخصوص آنانی که نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آنها همین سالخوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تمایلات بی جهت و اضطرابات پیران بلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان ضروری مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغزورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزانی ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون ((فشار روانده)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشن میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین
بلخی ستم بکنید، به ذوق شما
آخرین میگویم موفق باشید در صورت
امکان چاپ میشود.

از جمله ستون:
از نگاه ای انتباهیت تشکر
موفق باشید.

عابد به رابع بکتاش فارغ-
التحصیل لیسه مریم:

عابد جان از شنیدن نام هیلتل
ترب بود ضعف کم، ولسی با
خواندن نگاهای کبیدی، کسی
به حال آمدیم - نگاهیات را در
گوش مسوول صفحه (بوجی خنده)
گفتم او قول داد که میچاپند.
۰۰۰ (۱) عابد باشید.

۱۱ روزان، شاکرد صف پنجم
(ب) نسوان گذر گاه:
جان کاکا! نقطه مارا درست
وصل کرده بودی، تشکر، موفق
باشی.

عطا محمد نیز لیسانسه
پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:
از نگاهای بسیار تکراری تان
بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد
تان جالب است - در آینده
در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر
باشید.

۱۱ لید انارم، فارغ التحصیل
صف دوازدهم لیسه
یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری
به پاکرد و تصم گرفت در همین
خصوص با محترم (محشر) سه تار
نوازی زنده و محبوب صاحب پی
ترتیب دهد - تروتازه باشید.

۱۱ نفیسه (هیلتل) حیدری
از صف ۱۲ لیسه آمنه ندوی:
جان (نزدیک بین) باز شعر
چند صد سال پیش رابع جان ما
زدید، خیر است که (نزدیک بین)
چشم ضعیف است، حافظه اش
قوی است و هنوز شعرهای دور
مکتب یادش است - موفق باشی.

۱۱ محمد وزیر (محبوب) محصل
سال دوم موسسه عالی تربیه
معلم ولایت جوزجان - نامه تان
رسید به پرسشهای تان پاسخ
داده میشود - به مسوول صفحه
ایش سپردیم تا بجوابد - محبوب
باشید.

۱۱ عبد الرزاق حسین یار از
تخنیک ساختمانی:
(نزدیک بین) با (تشریح و
اشفاق) بدین (خود پندید)
است - مساحت زمین پنجم و ده
میلون متر مساحت خشکس
زمین ۱۴۵ و مساحت آب حار
آن (۲۶۵) میلیون کیلو متر مربع
میشود - روز زمین در حدود
(۶) کاتر لیون تن است -
۱۱ زینب احمدی و دوستان
بسیار شاد و از صف دوازدهم لیسه
زرفونه:
باور کنید (نزدیک بین) بمجرد
از این که هلاک گرفتید در معرفی

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

۱۱ محمد حنیف (آرزو) از لیسه
دشت برچی:
طرح ادبی تان نلم خد ا
(متنوی هفت من کافذ) بود
که انشا الله ازین به بعد طرح
های ادبی کوتاه می فرستید
تا هم کافذ کم مصرف شود وهم
رنگ قلم با آن هم سلیقه تان
قابل قدر دانست (نزدیک بین)
هم آرزو مند است که
واهلک های گرم گن مارا بید برید
تا احتیاجی به خرید نیل و چوب
و ذغال نداشته باشید، جور
باشید.

۱۱ فلورا آتایی محصل سال
اول پوهنهی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ:
(نزدیک بین) زیاد تلاش
کرد که مفعول برای دو مصحح
آخر شرح کارتون تان بیابند،
نتوانست که نتوانست صدقه
سرتان (پارزنده و صحبت با کسی)
چشم به راه مطالب جالب از شما
هستم - موفق باشید و صبر کنید.
نامه دیگر تان هم رسید شعر
(اشک روان من) چاپ می شود.
۱۱ آرزو از صف هشتم مکتب
پروژه تاپنی وات:
(رازد اریاشی) باترس و لوز
و با وجود آن که از زش فوق العاده
هراس داره باز هم مطلب ارسالی
تانرا در باره زنان نشوید که
(یک زن سه برابر ادما پیش
اشک میبیزد، چهار برابر
قامش بوت کوری بلند میخواستند
سه برابر زیاده پیش ناز میفروشد
چهار برابر از آنچه که هست،
سنتش را کوچکتر میگوید، سه برابر
قدش حرف میزند، و سرانجام
سه برابر احتیاجش پول میگرد ۰۰۰)
جور باشید - بهترین همکار
ما هستید - موفق باشید!

۱۱ سید نصیر احمد (رضوی)
معاون د اکثر صحت عامه:
شعر ارسالی تان به مسوول
صفحه شعر داده شد تا چک
کند و نشر نماید - تا هم شما

۱۱ سمرآ آرزو بفتلی از صف
دهم لیسه مریم:
سروده های تان به دفتر
رسید (رازد اریاشی) توصیه
میکند که هنوز وقت کافی برای
سرودن شعر کامل بخته دارید،
فعلا تا میتوانید کتاب شعر
بخوانید تا بد اندید - تشکر

۱۱ سایره شکب از ولایت
جوزجان:
دوسته مهربان مجله
انتقاد شما بالای هر دو پنده
(نزدیک بین) سامی خواستم
روی همین فقلت (نزدیک بین)
وی را از بحث متفک کم، ولی
او قول داد که از این به بعد
(دور بین) هم میباید تا نامه
های ولایات را حق اولیسه
بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم
شکیا باشید
۱۱ فریاد هروی از صف دهم
لیسه فردوس کود برق مزار شریف
فکر میکنم دیگر کافی باشد
با هنرمند مورد نظر تان صاحب
کردن، اگر آسپاهم است
نوشت است به یکی از پرسشهای
تان پاسخ میدهم که بیختم
شود:
اوهنوز زن نکرده است
مجرد مجرد است، خوش
شدید؟
۱۱ نوزبه (خواجه زاده) محصل
صف سیزدهم جلهیات متوسطه
طبیسی:
گله شما روی مرد و چشم
ضعیف (رازد اریاشی) ولسی
سروده های تان را (چون بسیار
خصوص وی پنده بود) (راز-
د اریاشی) نشر نکرد - و رازش
را نگذاشت - موفق باشید -
محمد آصف (ناطن) فارغ-
التحصیل تخنیک مزار شریف:
(نزدیک بین) با همان چشمان
نزدیک بینش کوز شود اگر توانست
باشد تخلص شما را بخواند به
هر حال توجه کنید به سروده
لطفاً صفحه برگردانید

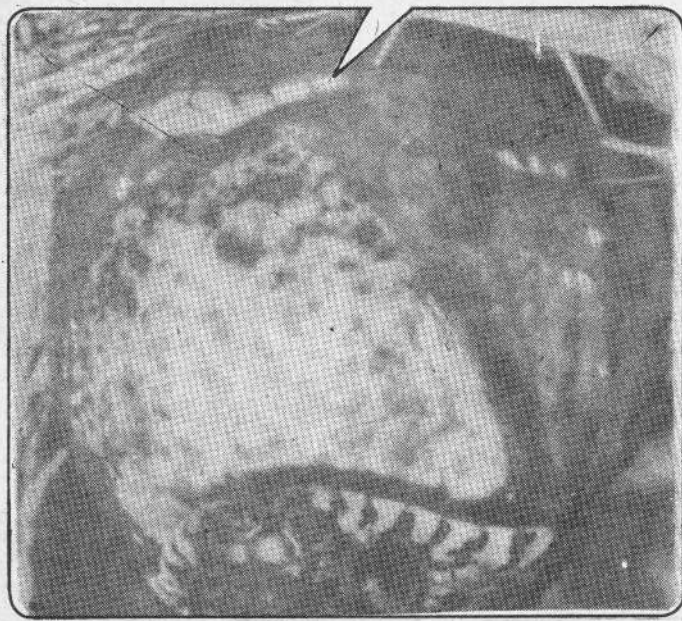
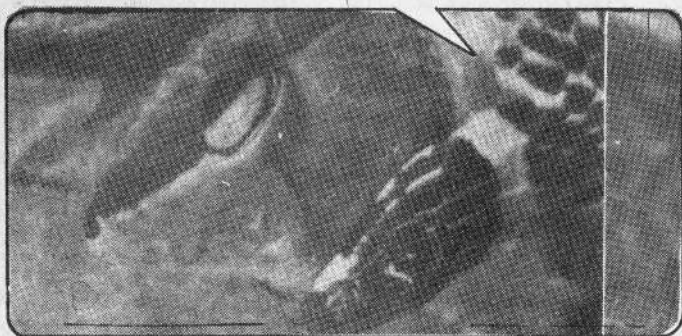
د مارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراكك غذايي رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمیت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې خوراک یې خورې، د خاړې خورلو په لحاظ خوړنگه ماران شته. لومړي هغه ماران چې یوازی گوډ خوري، د معنی مارانو د پاره بڼه خوراک لري او داسې ماران هم شته چې تیر چوڼگبڼه خوراک نه شي پيسدا کولای. سربيره پردې لوتونکس خورونکي اوکب خورونکي ماران هم شته دي. د مارخولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي اوډامکان ورکوي چې خوراک به خوله کسې ولغروي اوگاهې وخت د وحشی خاړويو په اندازه خوله خلاصوي لای شي. که د مارانو په خوله کې یوازې یې عضلي نه وای، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هرورود خوراک په وخت کې په قطعي ډول مړه کیدای. د عضلي امکان ورکوي خو ښکاره شوې خاړوي هرڅومر چې غټ وي به خوله کړي. بواوا ناکوڼدا (دوه رقمه ماران) کولای شي، داسې غټ خاړوي لکه: وحشی خوگان به خوند سره خوري. داسې بیټی هم لیدل شوي دي چې د جنوبي امریکا پر انګه د دې مارانو ښکاره شوي دي. طبیعت دې مارانوته د ښکار په لاس ته راوړلو کې یوازې په استعداد هم ورکړي دي. یو عجیبو مارانو څخه هغه ماردې چې یوازی اوډ د زین سوسماړي خوري. سوسماړي هم د مارانو په نیرنگ بڼه پوهیدل دي، بعدې خاطر د شپې له خوا د بناخ په سر کې اویا حتی پریاښودلې ویدې اوډ پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورېمې خو بیا هم ماران ترډوي چالاک ښکاري. د سوسماړو په لیدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

بناخ کې ورهې کني او د وسمره د قیق وي، چې ښکارکيدونکسې خاړوي هيڅ کوم شک او بدگمانسې نه احساسوي. د مارويو له برخه زهرې اسرار دي. زهرتوبولري، پوهغه، چېس عصبي سیستم فلج کوي، بل ډول زهر وینه خټه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړي اوډرم ډول هغه زهر دي، چې ښکاره شوي خاړوي په هغه باندې تجزیه کېږي. د اوبو په مارانوکې یوډول مار خورا تیز زهرلري چې یوگرام یې کولای شي د منعه سووتونوڼد پای ته ورسوي اوکیان په خوتانیوکې لید

منعه وړي. داسې زهره هغه کس په افعی مارانوکې هم لیدل شوي دي. خود مارانو زهر پرتولونوڼدې موجوداتو باندې اغیزه نه کوي. ایسوس، یوډول موجود دي، چې د معنی مارانو سره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی ښولې، چې د انسان د پاره د زهر وټاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیا توب پسر دي اغیزه نه ده کړي. خودا موجودات د کیرا مارانو په زهر وړي زیاتره خلک د وړي په خاطر ماران نه خونوي. خوموز تلل دي ښکارکيدای نشو.



د هامبورګ د سیما نوډ کلوپ -
 څخه رود زنبورګ، چې اصلا
 وړوي پخونکي دي، د دې د نډې
 ترڅنګه د اتلس کلنې راهیسې په
 سیاحت هم بوخت دي. په خپل
 د پوښ کتنه سفر کې نژدې ملیون
 کیلومتره واټن پوچه او اوبو کسې
 ګرځیدلې دي. هرکال ښیرګه
 پوځو هادي او خطرناک ځای ته
 سفر کوي د اسفرکله براون باندې
 په وچه کې اوکله هم په جالسه کسې
 د اوبو کې وي د ښیرګه یوه غښت
 سادي کتنه یوه ورځ د نېل
 په ساحل کې پېښه شوه. کله چې
 د نېل نامتو څارماهی یې لاس ته
 وړغلی وړوډو هستوګنې خواته
 روان وو، چې د وحشی څوک سره
 مخامخ شو، ښیرګه بېله هڅې د
 لمان سره نکرکړ، چې په کب
 نیونکې چټک ځوانان نه شم سا -
 تلی او د سپساري د پوړي څخه
 هم نشم کولای لمبو کړم. نو
 سلاسي به لوشوکې پریوتم، په لیدو
 مې پرمختلوشی ویاشلی. څوک
 چې راژنډي شو، پسله پریوتم
 موکښولوشخه رانه ليري شو.
 ښیرګه وایي: مادامازون به
 محنتلوکې د اناکوڼدا مارولیدي، د
 دوي په باب به تصاویرنگلوکسې په
 ډیجیټلې رحمی یادونه کوي. یو وار
 په وچه پسې ګرځیدم خوبیدامس
 نکره. تصمیم مې ونيود یو لوي بناخ
 په سر کې ویدم. شم به کڅوړه کې
 ولیدم. اوډ د اوبو کې د پسه
 مې کڅوړه له دوه خواوو په بستر
 پوري وترله او پوښ مې پریوتم. کله
 چې وپېښ شوم، لاندې برخه مې یې
 حسه غوندې وه. فکر مې وکړ، چېس
 ښایي د تر ولوبه سبب دېر هڅه
 مې وکړه. ریس څه اندازه ازاده -
 کړم، چې لاس او گوښ مې د یسو
 خپشت اوسوښی، مومنیسی
 پر ما باندې اناکوڼدا اراپېچل شوې
 وو. طبیعتی مارنشواي کولای،
 چې د بناخ سره مې یوځای په خوله
 کړي. په دې دلیل لپاره انتظار
 یوست، چې ښکارولار شې اوډې
 برید پکړي. خود ښیرګه لمر
 وړانګې ښکاره شوې اوډې ښایس
 په کوم بل خوند وړ ښکاره سې رهس
 شوو.
 ښیرګه وایي: داسپاڅتونه او
 سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله
 او آرام فکر وړي.

اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرز - مین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیه شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیه، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و بریتانیا از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم بزند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصه گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصه شعرو زنده گییشان نیاز میبریم.

نثر

- نثر «ارژنگ نامرئی درد نیست»
- نثر «اناله» یوفیاد سود نیست
- نثر «آب نیون» ساز جز نیست
- نثر «آب نیون» خالونز مرد نیست
- نثر «آب نیون» استوانه نیست
- نثر «آب نیون» در تن زود نیست
- نثر «آب نیون» در دست گرد نیست

شعر

رنگ زرد از گل انتظار صبا
باغ سپیدند دست خار صبا
هیچ زخم زتیر چشم صبا
هیچ شام زبوی تار صبا
نهر و نایق سیر ناله صبا
بای تو تو درین دیار صبا
تو ترم آخر است و داغ وصال
گذرت حرف این فرار صبا
ببخودم در خیال روی کسی
خو تو خیال نیست اختیار صبا
نه هم از نهر شعر در وریا
شعر زبیا از آن فرار صبا

در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو در سراسر است
رضی مرا جو سحره گلان از تو در بر است
از ما به یاد حصار تو در آغوش من روح
بندید به هم چنین دل و دامن شکر است
(توفیق) زین دل به جمع داری نیز این
زبان من شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم بزند
تبل ۱۱-۱۲۶۷

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهد از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خخته د یوشمیری د مخته د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د (پیرموس) یعنی جگه اولری نیور کړی .

لومړی هرد (کویس) د روم (اکرن) او د روم بی د (امیکر - نیوس) به نامه یاد کیژی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پایتختیت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمیریدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخته د مخته منځ ته راغلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسری یوی ورن پنځه ټپه د سناحت بیس بنځه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) ټپه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اوږد یوی قامدی اوږدوالی بی ۳۲ متره اوږد قامدی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیژی . دوه د یوالسه لری یوی لور او بل بی بنکسه د هلیزنه اوکوتی او بیلابیل سالتو لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منویل کیژی . دغه هر په یوه سالتون کی د مصر د یوه نغون (کویس) مویایی شوی جسد ایندول شوی دی .

و ابادی ان ، وقت کافی نده اشته
 اورئیس جمهور (کولیدج)

Colvin Coolidge
 خواست آن را تصوراتمانه بیس
 بسازد . اثر نقاشی شده . خانم
 کولیدج در قصر سفید از ظرف
 ترین و مقبول ترین آثار قصر
 به شمار میروند . در زمان او کنگرس
 امریکا بود چه سالانه به خاطر
 خریداری آثار حقیقه به قصر
 اختصاص داد . در یک دهه
 بعدی ، منزل سم به قصر افزوده
 شد ، و مال سمیت فری امتداد
 یافتند و در آن دفاتر جابه جا
 شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی
 آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
 آن نیز لغو شد . در زمان حکومت
 رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
 روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) -
 تجهیزات و دیزاین قصر سفید
 فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
 هاری ترومن (Harry Truman)
 ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
 دست گرفت . ترومن تصمیم
 گرفت که به قصر سفید ، فقط
 تجهیزات تاریخی و انتیک
 خریداری شود . در اوایل سال
 ۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه
 گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
 تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
 سفید بیانگر بازتاب دهنده
 نظم تغییرات بزرگ که در قصر
 از ابتداء صورت گرفته بود باشد .
 تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
 تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها
 به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
 ابراز تشکر از خدمات و کوشش
 های خانم ژ. کنیدی ، رئیس
 جمهور لیندن جانسون کمیسیون
 د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری
 ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
 تصادد اشته تشکیل داد که تا امروز
 فعال است .

تصاویر
 شکل نخستین (قصر سفید)
 در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
 مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه
 ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
 امریکاهائیس (Hayes)
 میزکار قیمتی بی راتخه داد .
 پس از آن رئیس جمهور چستر ای
 ارتور (Chester Arthur)
 در قصر سفید تخییرات دگرگونی
 آورد . در همین زمان آثار هنری
 نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .
 او به نقاش بزرگ از هنرمندان
 وطنه داد تا در ترین دیوارهای
 قصر رسم بکند .

آثار او در سالون مرکزی کروی
 دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی
 و سبیل دولتی امریکاسته زمین
 است و در اطراف قصر شیشه خانه
 های بزرگی پر از جاهای دیدنی
 قصر است آباد شد .
 در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت
 با خانوادہ اش به قصر سفید
 می آمد . بازم زمان تخییرات
 سر رسیده . تخییرات فقط متوجه
 تکمیل تجهیزات قصر بود . به
 اساس محتالی کلاسیک فرانسه
 اتاق آبی به وجود آمد . رئیس
 جمهور (ویلیام تافت)

William Taft
 کاملاً به یک قصر جدید آمد .
 او که از علاقمندان طبعیه بود
 در اطراف قصر ، باغ بزرگ
 آلبالو را ایجاد کرد . نهال
 های آلبالو را خانم تافت همین
 ملاقاتش در جاهان پسند کرده
 و حکومت جاپان به مثابه تحفه
 چندین هزار نهال آلبالوی
 جاپان را به واشنگتن به اسرع
 وقت فرستاد .

Wilson
 (وودرو ویلسون)
 که در زمان جنگ اول جهانی
 رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر
 خریداری شد ، ولی این وسایل
 و تجهیزات مدت زیادی در قصر
 باقی نمانده ، زیرا در سال
 ۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
 شدند که در قصر دگرگونی
 ایالات متحده درین زمان
 دست به گریبان در جنگ با
 بریتانیای کبیر بود و زمانیکه
 قوای بریتانیایی به واشنگتن
 نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
 ماریسون از واشنگتن بمیرون
 رفت . رئیس جمهور بمیرون
 حریق هیچگاه به قصر سفید
 برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
 جمهوریش را در اقامتگاه
 شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو
 که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد
 به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
 گزین شد . در قصر ترمیم شده
 هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت
 فاشد ۱۰ کنگرس امریکا تصمیم
 فوق العاده بی رایه تصویب
 رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
 رایه منظور تهیه وسایل مول و
 فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
 داد . این مول ها درباریس
 به قیمت گزاف خریداری شد
 در همین زمان مجسمه های
 مرمری از کیستوف کلمبوس و جون
 واشنگتن را که اثریک پیکر تراش
 ایتالیایی بود ، به صد دلار
 خرید که تا امروز در قصر سفید
 موجود است .

تصاویر خانوادہ های روسای
 جمهور بودند که هر یک به نوبه
 خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا
 می آوردند ، بلکه تعابیس نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار صبر نباید زود ل
ز آتش عشق
تا ابد فسخ کند، فسخه
سکور نکند

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فقلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق ما روز شد
کو تراست این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قلمه آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنجان کسه
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جاودانه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهایی را که در غفلت و
بیخبری نفس می ساینند در سیا -
هی و تاریکی ماند و گمان میخواند،
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می ما
ای دای نخوت و ناموس می ما
ای تو افلاطون و جالینوس می ما
شعر مولانا با طافه و احساس
چنان گوی خورده است که انسان
با خوانش آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویی مولانا به
گوش جان آدمی سخن می گوید.
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میمالد که توفیق
پس جو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بود
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا،
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان -
گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میداند و از -
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود
گاهی شعر مولانا فحش و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سبزی که کره خوردند
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بد بیرو عرض است و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قهقه چون بیجاناست
معنی اند روی به سان داناست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست، رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسازد و همه
دارای اش را از همین عشق
میگیرد. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را به
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:
خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای د و صد لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا، -
آسمانی نیست:
ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید
مولانا عرفان را، آنگونه کسه
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوی محض میداند، نفس بد یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید.
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بدی بوی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جاکه:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت
وسرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود
و مولانا شعر عشق را میخواند:
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی -
الهام می گیرد و متاثر میگردد و
گفتن شعر برایش تا حد نورمان
فراز میرود و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها بند و عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.
ای که میان جان من تلقین
شعر می کنی
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم
از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی متوی معنوی و آشکار
مشهور فی مابینه مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
اند بیات مانند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در -
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پیدم مرا بر سر مغزوی کرد
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برنگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گری به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشوری) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبجی که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمین دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشوری)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 ✖️ وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیلک بین) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهول صفحه
 (بومی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :
 جان (رازدار باشی) میخواه -
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایید،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آیند
 اشعار خوبی از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 ✖️ جیشا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بین) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد پر نهی باشد.
 ✖️ لیللا فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بین) قسم خورد
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پس بخوای و پس
 نخواهی این دوره میری شمس
 نیست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمیخورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان ! نه تنها
 (نزدیک بین) بل (رازدار باشی)
 هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شتمن جمله کرده ایید. خوش
 خط باشید.
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خرنی :
 (رازدار باشی) شعر ارسالی
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بین) نقدای در بیانت بد آرید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بین) او (رازدار باشی)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تعجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهم ترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در بیست
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل باغزید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فرمادار انقلاب و جنایت
 است. (الوسطو)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز افق های پر ز نور
 و رنگی تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفوش بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بین) که چند
 نوع دیگر همان را قراوش
 کرده ایید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لیسه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار
 بود . به امید همکاری های
 بعدی تان ، جور باشید .
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب
 معالجری کابل :
 توجه کنید به بخشی از سروده
 مقبول تان :
 (پنجره قلم را به رویت گشودم ،
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
 پس تو همیشه بمان و سراسری
 معیشت از آن من باش و دیگر این
 جا سفر من زبیرا پنجره قلم
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت
 هراس دارد .
 پنجره قلم را به صدای
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای
 عشق جاودانی (۰۰۰)
 به امید موفقیت هر چه بیشتر
 شما داکتر صاحب آینده .
 ✕ خاطره همایون بهر زاد
 از لیسه مریم :
 فکاهی (خرافات) تان جالب
 است ، به صفحه (بوجی خنده)
 سپرده شد تا همه بخندند در
 باره فرخ زاد چیزهای
 جالبی به نشر خواهد رسید
 همایون باشید .
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۶
 لیسه زرفونه :
 دوست عزیز! هر چه مطلب
 جالب و تصاویر جالب به مجله
 تان بفرستید . (زهی سعادت)
 خوش میثوم ولی به شرطیکه
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس
 های جالب باشد . با زور نالست
 مورد نظر تان صاحب صورت می
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
 خواهیم کرد .
 ✕ رابعه کریمزاد :
 انتقاد تان را به (نزدیک بین)
 گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
 و مطالب چاپ شده آن شاهد
 آن است که انتقاد شتابی
 جاست چون در مجله سیاورن
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
 چاپ میشود . امید است
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
 تجدید نظر کنید . (و) از دار -
 باشی) با وجود این بی انصافی
 تان نسبت به محتوی مجله ،
 بخشی از مطلب ارسال تان را
 نشر میکند ، توجه کنید :
 (آسمان خیلی تحمل پرست
 است هر وقت که به مهمانس
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس
 گون که دارد به خود می آویزد
 آن ها قدرت های رادوست
 می داشت که همیشه در تاریکی
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش
 نیاید .
 موفق باشید .
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی
 از صف یازدهم لیسه مید آن
 هوایی بگرم :
 جان (نزدیک بین) مطلب
 که حالا جالب است ، لقمه پس
 از آن را میچایم ، چشم به راه
 همکاری های بیشترتان . حالا
 لقمه چری از مطالب ارسال
 تان :
 (یاد ایامی که من هم کامرانسی
 داشتم
 کاکو ها و فرور نوجوانسی
 داشتم
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو
 بیزار بود
 عمره امر ، د صد راز نهان
 داشتم
 خود را برج اهل کرده ، لانی
 میزد
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتم
 ✕ هستی سروش محصل طب
 اطفال انستیتوت طب کابل :
 (نزدیک بین) عرض میدارد
 که خوشا به حال شما که هم شاعر
 هستید وهم (داکتر) به هر حال
 (پنجره باز) عنوان سروده تان
 است که آن را همین لحظه
 نشر میکنم :
 (دامن پنجره بسته خاموشی
 بود
 که فقط در عمر
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته
 عبور

شعرا و زکیمینگاه سرور
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز
 روز و شب در دل این راه چنین
 انداز است
 و به این شوق
 که شبی برگردد .
 سالها شد که دگر پنجره
 باز است .
 موفق و داکتر باشید .
 ✕ محمد شفیع (دانشیار) از
 صف دوازدهم لیسه عرض کنید :
 (نزدیک بین) ، گوش های
 ناشنوا (راز در باشی) را تاب داد
 تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -
 لب خوانندگان را ، بی هوده
 و عده چاپ بدهد بل جنس
 آن را در همین صفحه (از دور -
 و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
 شود وهم صواب یا (نواب) -
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان
 کرده گر تان :
 (عشق ، شعله ایست که اگر
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و
 خواهد نشست)
 (عشق برده دل فریبی است
 که بروحش سراپی زنده گسی
 کشیده میشود)
 ✕ فریده امید محصل
 سال اول بوهنسی فارسی :
 دوست عزیز! از این که علاقه
 مند شعر هستید و میخواهید
 شاعر خوب شوید . (نزدیک بین)
 قلبا برای تان تبریک میگوید .
 سروده تان به مسوول صفحه
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
 چاپ آن ، (راز در باشی) شما
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر
 بخوانید ، چون استعدادش را
 دارید . صبر کنید به نظیر نتیجه
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا
 قسمتی از سروده تان را نشر
 میکنم :
 (چشمانت نمود چی را خواهد
 داشت ؟
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
 سبز بر طراوت مانده
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
 و شاید به یک شب تاریک سیاه
 امید وار باشید .
 ✕ سهیلا عزیز و نور
 عزیز :
 کاکا (راز در باشی) شما
 هم با هزاران چشم سفیدی به
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
 مطالب ارسال تان یک مطلب
 را انتخاب میکنم برای چاپ ،
 توجه کنید :
 (القاب شخصیت های
 معروف جهان .
 ۱- پدر اختراع ادیسون
 امریکایی .
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو
 یونانی .
 ۳- پدر طب یونان :سقراط
 ۴- پدر طب معالجوی
 اچولی سینا .
 عزیز باشید .
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه
 زرفونه :
 درست قبل از (انتشار صدای
 ملانصرالدین) فکاهی تان را
 انتشار میدهم :
 عربی مشغول نماز خواندن
 بود ، و نقاشی تعریف و تمجید
 از او میکردند و میگفتند :
 خیلی آدم دیندار و موقه .
 نسبت که با حضور و خشوع
 نماز میخواند . . .
 هر چه نماز خود را قطع کرده
 گفت :
 در همین حال ، روزه هم
 دارم .
 سرفراز باشید .
 ✕ نظیم و فاکوهستانی
 از لیسه مریم :
 کاکا (نزدیک بین) تان
 از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
 چیزی جالب (چیز) جالبی
 دستگیرش نشد . (چیز) دیگری
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر
 نشد ماملامت .
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من يك صدام ، يك كفتيم
درنگتن ، يك سكوتم در فهاد
يك نياته در دنيا ، يك خشم
در صميمه ، يك معتادم در شكستن
نه! ، من يك صداقت ام هستم
كه صراحت فولادي داي . من يك
خوشبختي در سپاهي ام
برف سبز در زمستان ، كه روپوش
راد رخوش دارد و هاران و ابا
خسود .

من در عشق رنانه ميخواهم و در
درد دوا ، چرا كه من خوشبختي
سياه داي ، كه آنرا در نامه
سپهدي نگاه داشته و هنوز كه
سالها گذشته اند ، زنده گي من
به انداز همان نامه است كه
از فرستادن به كسي دلم بملرزد .
شاید من ميخك سياه تو باشم
و تو هم عزيز من كه هدیه خدايي
تو از من بر سهد ي .
.. قادر به ترك همد پگر خواهيم
بود ؟



نه!

چرا كه اين نه . تو يي دنه
من . اين ما . ما . ما . ما . ي
ما ، فراتر از من و تو پست اين ما خود
عشق است ، فراتر از خاطره ها
ترك كردن ، چه واژه زشتي ، كه هرگز
با چنين نفرين نمي شناختن
تو همان ماهي كوچك طلايي خود
بهايم هستي كه سكوت را تفسير
مستزاني و خوابهايم را تعبیر .
من در تو بودم ، شما سر -
گردانم .
تو از من بر سهد ي .
چرا . عشق در خود عشق
نست ؟

چرا كه درسي باقي احسان
و حسادت حساسي بودن ، آرامش
از پروانه يي هستي كه براي زندگي
كردن چيز هاي نجا يي داري تا
براي سوختن .

عشق براي تو چیست ؟
يك تقاهم ؟
يك نياته ؟
ايا تو چقدر براي زنده گي
كردن رنگ و حشانه صراحت
ديوانه يي داري كه براي ترك

صدا داده ام .
تو کیستی ؟
تو يك صراحتي كه در كنگي كسي
تو نجا يي كه در وسعت چشما
پت ميري . شایه تو يك در دي
كه سخت دل پذيري و در زمان از تو
آرامش نيست . آرامش بود نست
در جان درد آيادي . است من
گفته بودم . تو تكين يك رفتسي
تا اداي يك آمدن باشي . اما
وقتي از نبودن و نياندن با من
حرف ميزني ، چقدر يي صداقتي
در تو لبيز ميشود ، كه نمیتوانس
آنرا پنهان كسي .
عشق در تو يك عمارت نيست كه
آرامش باشد . يك آمدن نيست كه
رفتن داشته باشد . شایه ، عشق
يك نرسيدن خوشبخت است . يك
با ييز جاودان . يك ميخكي كه
هنوز سياه نشده ، يك صراحت
فولادي كه سر ابا يي را تهين كرده .
اما تو هم مثل من در آيي شدن
با سپاه بودن آن به توديه نشسته
ي .

شش نيكي . من عشق را در
جاودانگي آن دوست داي . عشق
يك نياته است كه جستجو يي
خوشبختي و بافتن نجا يي است
من بر سهد ي . تو وقتي گلي را ميكي
با او چه ميكي ؟
براي بافتن با سخ ، ناراحت
مقبولي در او افتاده شد ، گفتم ؟
ميخواهم بزرگه نشود . گفتم ؟
من گلي هستم كه مرا كنده يي .
و سپس در ناراحت ، ارم نشد .
شاید ميخواستم ، چيزي بنويسم
براي او نوشتم .
تو خود خاطره يي هستي ، در
امت ادا يك نگاه ، تو بالاتر از بند او
عشقي كه عاشق بودن را در عشق
داري ، محقق چقدر درد بگشود
تا بگو برسد .
من ترا در خود مي پام مثل يك
صدا ، مثل زنگوله هاي يك عهد
نا بسته و نا گسسته هبانه هايم را
اين صدا آنرا گرفته است . من
خوابهايم را كه آبهاي داشته
جان خسته ام هستند ، به اين

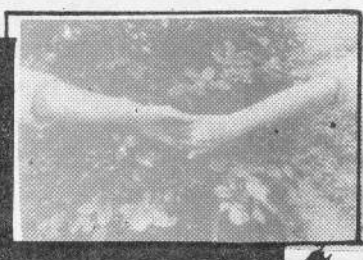
آشنايي ما از كوچه خوشبخت
ايهام ميگدشت من رنگ نرلا
اين تقاهم را ميديدم . اما در
آبي ما سياه بودنش به ترديد
بودم . او برام از ميخك هاي
خود ميگفت . ارگل ميخك را در
ست داشت و هميشه باغ
داشت . او از درد نگفتي هبانه
فهاد ميگرد وين از نياته
خوابهايم حكايه داشتيم . شایه آن
نياته ماهي طلايي كوچكي بود
كه من فقط در رهاها او را داشتم
من بر سهد ي .
تو ميخك سياه داري ؟
او خابوش ماند . نهد انم چرا
بر سهد ي . من براي از تصريف
عشق گفتم : عشق مثل شعري است
كه ميخوانش و از آن لذت ميبري
ميشوي ، اما براي خواننده شعر
هيچ وقت اولين شعر ، آخرين شعر
نخواهد بود . اما از اين باور ابرام
ميداد كه : نه ، عشق مثل شعري
است كه ميخوانش و هرگز فراموش

زبانی پندار و آیی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزندگی را دریا عاباهم بپوند میزند . تو بین نوشته بودی :

میخواهی بگویی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نیتانم برای کدام جا - زده ای بی بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب ، تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجه میرویند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاء و انگ را در خود داری .

تو بین نوشته ای :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک پنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شواراست ؟

این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آیی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اندر برای قاهم يك حقیقت ، راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" تویک غزل عاشقانه ای که هیچگاه من به آهنگ آن نپوسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاه که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته ای هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ای . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدحم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبخت آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه ای دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده ای آن پنجره به آسمان خاکستری رنگه که در دل سباه خوشبخت شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوا می میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را بپوشم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : مویس از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود بپوشیدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترساند .

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بپوش خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

((زنده گی خوشبخت))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سببهای خوشبخت مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاسک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه ، باخود به خانه آورده بود . چه حافظه ای ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی من شنیدم ؟ چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد

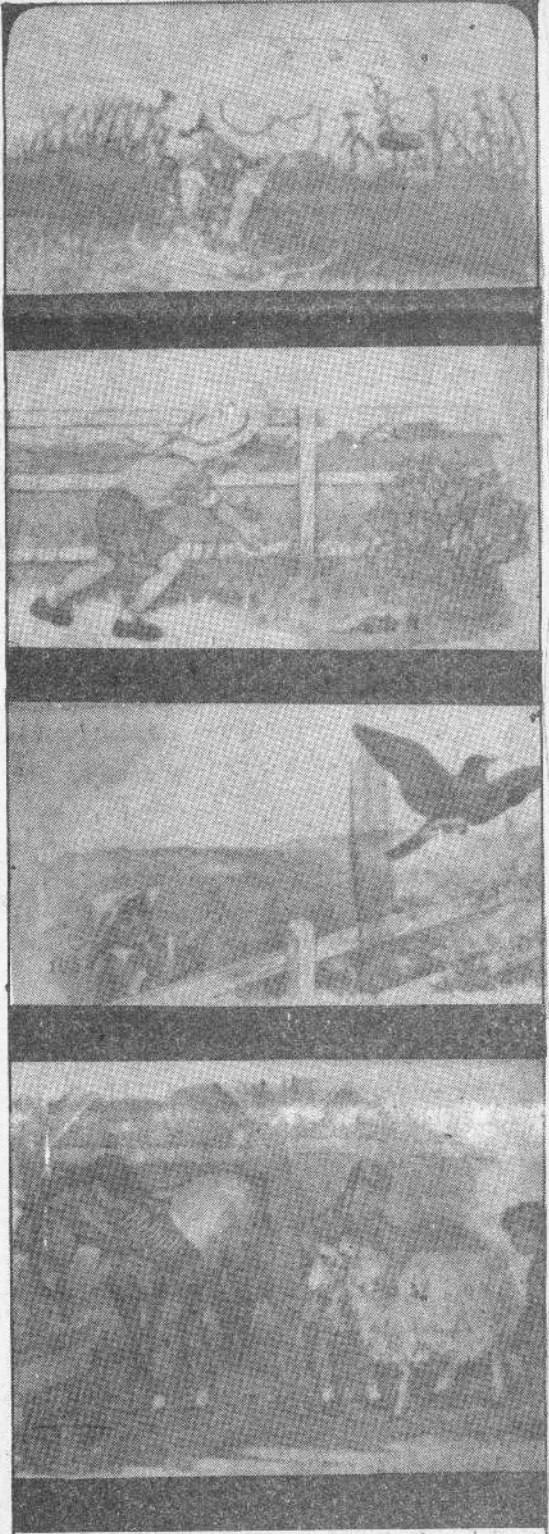
سپاروون

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند . برادرم قهرشده ومرا
 دشنام داده گفتم : ((چرا
 اینقدر بیگانه وتنبلی هستی
 مرابیش دوستانم شرماسدی))
 من رفتم ودرخانه گریه کردم ،
 هیچکس یامن گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد . نه بدرد نه
 مادر و نه برادرم - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکردند
 ونقطه مرا مقصوم دانستند از آن
 روزه بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 وهمانطور کردم اما باز هم مرا بدرد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده ، برادرم حسرت
 نزد یک بود که مراباسیلی بزنند
 که چرا نمیکنم . من رفتم وباخواهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم . خواهر خوانده ام
 گفت : ((خیراست تواز رده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند ، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی ، مثلا وقت
 که گیلان آب رابوساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی واید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نمی بود . من که یادم آمد
 براستی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت : همچنان وقت
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقت میخواهم کاری را انجام
 بدهم ، تصادفاً از پیشم خراب
 میشود . چند روز پیش مادر
 گفت : ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر
 از آب ساختم ، ناگهان گیلان
 از نزد من افتاد وشکست ، مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم ، یک روز بدرد گفتم :
 ((برو عینک هام را بیا)) وقتی
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود ، اما متوجه
 نبودم که دفعتهای دروازه را بر
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدرد خورد و آنرا شکستند .
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم
 سرازیر شد ، بدرد بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم ، مادر
 بدرد مراد دشنام دادند گفتند :
 ((تو بسیار بیگانه وتنبلی هستی
 هر چیزی را می شکستی))
 برادرم کلانم که در یوهنتون
 میخوانده چند روز پیش بادستان
 خود در خانه ما بود ، برادرم بمن
 گفت : ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتی چای را ما
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 وه اتاق معلمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادرم باعجله از اتاق
 بیرون برآمد و باشتابو که داشت
 متوجه نشد و ما من تصادم کرد



تصاویر فوق رابه دقت ببینید بعد از براساس
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید ، برای
 بهترین قصه براساس قرعه جایزه داده میشود .

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوری می کند و ساعت ها با آن مصروف بازی میشود . پنهان از نظریه رومادریك خنطه یی از پرزه جات را جمع آوری کرده است . بسیار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازی های زیادی داشته باشد . با یسكل طفلانه را بسیار خوش دارد .

همچنان او را خواهر کوچکش بسیار بهرمان و دوست است



برویزجان

بهنده كودك تلویزیون كه موسیقی را بیشتر دوست دارد .



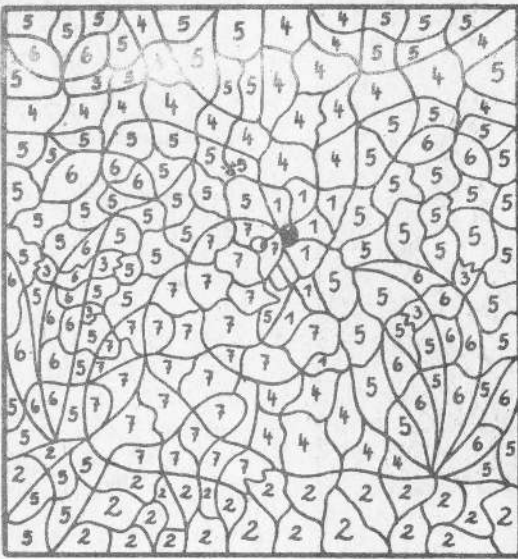
ازین لحاظ باید با احتیاط باشی و بلی وقتی که در خانه برادر بزرگت بود تو نباید ظرف های چای را که گران بود و زورت نمیرسد می بردی تو باید کارهای را انجام دهی که توانایی آنها داری و زورت به آن بوسد هیچ طفل خورد کار های را نباید انجام بدهد که توانایی آنها ندارد . از آن روز به بعد وقتی کاری را انجام میدادم با دقت کار میکردم و خوب فکرمی کردم که آیا میتوانم آنها را انجام بدهم یا نه ، وقتی مطمئن می شدم به کار شروع نمیکردم . حالا هیچ چیز از پیشم خراب نمیشه و کسی بمن نمیگوید که تبیل و بیکاره .

من ...

▶

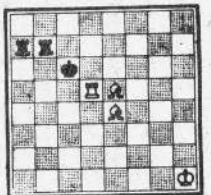
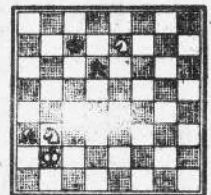
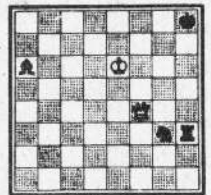
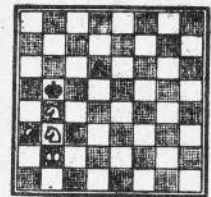
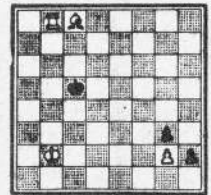
دروازه باشی و اگر کسی آنرا باز هم نکند تو باید فکر کنی که شاید کسی دروازه را باز کند

شماره های ارقام را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌ای
بالایی مطالعه کنید :
بنویسید که در چند حرکت
بازی و در چند نماه سفید به
پسروزی نایل می‌آید . به برنده
جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه
داده میشود .

پژوهش‌های علمی

جدول

افقی :

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - غلام نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت

- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی

- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی

- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها

- ۸- طاقچه بالا - دنبال

- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر

- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس دتوق و بارک

- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نیرنگ

۱۳- هنر - ازدل برآید
وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب.
۱۴- پایتختی در اروپا -

سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانینجال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور صودی :

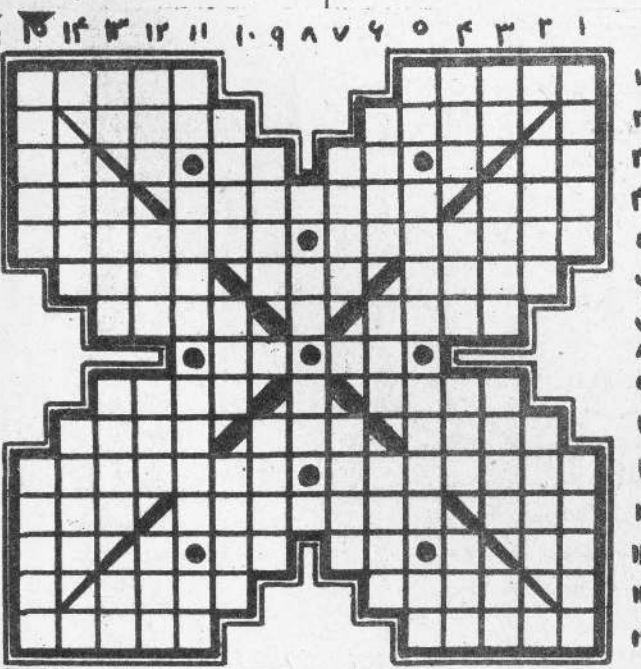
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید



حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مراجع - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نیازمند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نپلهای هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگانشناختن کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت است. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را متجمل سازی کنید تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در اینصورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از ریسک و بیخنگی فکری برخوردار دارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از بقیه به خدای خود اطمینان دارید و خود را با یک قربانی تصور میکنید. چرا؟ آیا دلیل پاره بی ناز - سایه های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینها باید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتفاق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

حل کننده گان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
 - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر
 - رومان - لینا - سروش - لیسدا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.

دوستان عزیز ما
در صورتی که
بخواهید در این
مسابقات شرکت کنید
لطفاً نام خود را
در این شماره
مشارکت کنید



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بمانند

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . یان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصابی گیرند . شما دقت کنید که عصاب کله کله حرکت در زنده گی تان باشند بهم نیست عصابی تانرا از چه انتخاب میکنید هم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصابی بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کم کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در قضا خانواد خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های اند و خسته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مرد مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کم می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کنید .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هـ مشعري امـاده
بـد پـرايـيـ است . فراموش نکـنيد هر چـاشت اسـاعت ۱ — ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۲۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
 مسلسل
 Ds
 350
 22 ص

صنایع ملی
 بزرگترین
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ
 لکڑی شکر فیروز گاہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت
 ۲۶۱۱
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت راقبہ ہرزف کیند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**